

\* دیدگاه \*

اعدام فله ای

خطرات این جنایت بدیع

و نکاتی پیرامون پژواک آن در اپوزیسیون

بقیه در صفحه 2

سوسن آرام

دمکراسی و دیکتاتوری

مترجم: صادق افروز

ولادیمیر ایلیچ لنین

بقیه در صفحه 5

نکاتی حول و حوش معامله تسلیحاتی

بزرگ اخیر برای خاورمیانه

بقیه در صفحه 6

سایت روشنگری

\* دیدگاه \*

فراتر از درگیری های حماس و الفتح

چگونه جهان ، فلسطین را به خاک سپرده است؟

ترجمه بهروز عارفی

Alain Gresh آن گرش

بقیه در صفحه 12

نمونه هایی از تداوم و تشدید سرکوب در ایران:

اعدام های دسته جمعی همچنان ادامه دارد!

انتقال 6 زندانی برای اعدام از زندان گوهردشت به زندان اوین  
فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران

بقیه در صفحه 9

دستگیری و ضرب و شتم ۲۷۰ جوان در يك شب

بقیه در صفحه 9

نشریه دانشجویی بذر

اعلامیه کانون نویسندگان ایران

حکم اعدام عدنان حسن پور و هیوا بوتیمار

بقیه در صفحه 9

باید لغو شود!

\* دیدگاه \*

در دفاع از سوسیالیسم ، آینده در حال

هفت تژ پیرامون سوسیالیسم پرتوان قرن بیست و یکم

برگردان : ح. ریاحی

دیوید لایمن

بقیه در صفحه 17

برای نجات جان مرتضی اصلاحچی ، سهیل آصفی

و دیگر زندانیان سیاسی ، مبارزه جمعی لازم است!

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر ایران

بقیه در صفحه 10

ممانعت مراجع قضایی اهواز از دسترسی محمدرضا فقیهی وکیل

پرونده عوده عفرای از متهمان بمب گذاریهای اهواز

بقیه در صفحه 10

بازداشت یک فعال کارگری در تبریز

سلام دمکرات

بقیه در صفحه 9

اطلاعیه کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

تشدید سرکوب و خفقان در ایران

بقیه در صفحه 10

در روز همبستگی جهانی با منصور اساتلو و صالحی

منزل اساتلو به محاصره نیروهای امنیتی درآمد

سایت راه کارگر

بقیه در صفحه 10

منصور اساتلو در زیر شکنجه

به نقل از فعالان حقوق بشر در ایران :

بقیه در صفحه 10

بیانیه جمعی از روشنفکران و فعالین سیاسی و فرهنگی و

شعرا و نویسندگان آذربایجان

در محکومیت گسترش جو سرکوب منتقدان و دستگیری

غیرقانونی روزنامه نگاران

بقیه در صفحه 12

فعالین بازداشت شده سندیکی کارگران شرکت واحد به زندان

اوین منتقل شدند.

سندیکی کارگران شرکت واحد اتورانی تهران و حومه. بقیه در صفحه 12

نه جمهوری اسلامی، نه مداخلات امپریالیستی!

بقیه در صفحه 11

فراز هایی از رنجنامه افشاگرانه

خانواده های سه دانشجوی زندانی

بقیه در صفحه 11

\* دیدگاه \*

ایران يك واحد ملت- دولت نیست

محمدرضا گردیزی

بقیه در صفحه 14

## \* دیدگاه \*

# اعدام فله ای

خطرات این جنایت بدیع و نکاتی پیرامون پژواک آن در اپوزیسیون  
سوسن آرام

اعدام فله ای، مجرمین غیرسیاسی، جنایت تکان دهنده ای بود که کمتر از آنچه لازم بود و هست نسبت به آن واکنش نشان داده شد. تکان دهنده، نه از این نظر که میزان سببیت رژیم را به نمایش می گذارد. از این لحاظ، دیگر چیز تازه ای برای گفتن وجود ندارد. جنایات رژیم مرز پانخورده ای باقی نگذاشته است: سیاسی و غیرسیاسی، گروهی و غیرگروهی، مخفی و آشکار، قانونی، و غیرقانونی، داخل و خارج؛ و علیه زن و مرد، کودک و بزرگسال، مجرم و بی گناه، خودی، و غیرخودی؛ همراه شکنجه یا با یک تیر خلاص... پرونده سرکوب ها و کشتارهای رژیم، جامع و کامل، است و به راستی نقص ندارد.

با وجود این کشتار فله ای آتیم بطور علنی و رسمی، تحت عنوان امنیت اجتماعی، و نه امنیت سیاسی، بدعتی تازه است. سرکوب حقوق عرفی شهروندان، سنگسارهای موردی زنان و مردان بیگناه و اعدام های مکرر بزهکاران که تاکنون صورت می گرفت، با اعدام فله ای بزهکاران غیر سیاسی به سطحی جدید ارتقاء یافت که مقدمه آن با حملات گسترده به معاندان و کسانی که، ارادل و اوپاش، میخواندند فراهم شده بود. روشن است که این برنامه برای حفظ امنیت اجتماعی مردم طراحی نشده و اگر در خدمت امنیت سیاسی، رژیم نبود، رژیم در شرایطی که در داخل و خارج برای مرگ و زندگی میجنگد، هرگز چنین نیرویی را روی آن متمرکز نمیکرد.

آن بخش از طرح که به سرکوب حقوق عرفی شهروندان معمولی اختصاص دارد، به روال جاری رژیم سیاست یک تیر و دو نشان دنبال میکند، یعنی از یک طرف بالا بردن ظرفیت سرکوب در مقابل اعتراضات مستقل مردم و از طرف دیگر در هم شکستن نطفه های احتمالی یا بالقوه ارتباط که میتواند مورد استفاده آمریکا قرار بگیرد تا شبکه ای به عنوان پایگاه خود بسازد. اما در مورد برخورد وحشیانه با بزهکاران و بویژه اعدام فله ای و نیز واکنش هایی که نسبت به آن نشان داده شد، نکاتی قابل توجه وجود دارد.

اول، قتل عام متهمان به این شیوه، دقیقاً به خاطر آنکه رژیم همه ی آنها را، راست یا دروغ، مجرم غیرسیاسی معرفی کرده، حتی بطور سمبولیک هم اعلام بالفعل حکومت خلافتی است که مدت هاست، ذوب شدگان در ولایت، از طرق مختلف برای آن جنگیده و پس و پیش رفته اند و تحریم و سایه جنگ فضای مساعدتری برای پیشروی آنها ایجاد کرده است. تأکیدات بیش از پیش خامنه ای در دوره اخیر بر اسلامی تر کردن همه نهادها و ابراز ناراضی او از تهاجم تانکونی ایدئولوژی دولت بر این نهادها، این نظر را تقویت میکند که لااقل در دوره کنونی آنها پیشروی به سوی خلافتی کردن بیشتر حکومت را به عنوان تاکتیک دفاعی برگزیده اند.

بیهوده نیست که دستگاه قضایی در این ماجرا علمدار شده است. اگر در دیکتاتوری های مدرن، پارلمان و دستگاه قضایی به کنار رانده شده و قوه اجرایی به عنوان آلت دست دستگاه دیکتاتوری در وسط صحنه قرار میگیرد و اختناق و سرکوب را پوشش میدهد - خصوصیتی که در دیکتاتوری نظامی به اوج میرسد - در رژیم خلافتی، قاضی میماند و شحنة هایش، طالبان و صحنه شلیک گلوله به سر یک زن در یک میدان فوتبال را به خاطر بیاورید. این تصویر روشنی است از حکومت خلافتی و سیاست امنیتی اجتماعی، آن. طبیعتاً کسی از طالبان ها در باره کیفرخواست و کیل و حقوق متهم سوال نمیکرد. به مراتب اولی آنها به کسی اجازه نمیدادند در باره جمهوری و پارلمان و انتخابات و اینگونه مساله سوال کند. این مسیری است که حکومت خلافتی می رود، اگر به حال خود گذاشته شود و از پیشروی آن جلوگیری نشود.

اگر چنین است، پس جناح رقیب هم که به هر حال داعیه سهم خواهی از قدرت دارد، باید از این سیاست نگران باشد. پس چرا چنین واکنش ضعیفی نسبت به آن نشان داد، اگر اصلاً بتوان از واکنشی

صحبت کرد؟ مقامات و شبکه نهادهای این جناح کاری نکردند و رسانه های آن به زحمت و بطور فرعی به آن پرداختند و خود را به شیوه معمول به چانه زنی ها در مورد انتخابات آتی مشغول کردند. در مورد علت این سطح واکنش میتوان تحلیل های مختلف داشت: هم نظری و همکاری، مصلحت، ترس از شمشیردستگاه نظامی - امنیتی که بیش از پیش خود را عریان نشان میدهد، گزینش میدان جنگ با رقیب براساس اولویت های سیاسی خود.. یا ترکیبی از این ها.

اما خط سرخی که همه اینها را به هم وصل میکند یک چیز است: تا آنجا که به گردانندگان اصلی این جریان مربوط است، محور رقابت و همآوردی آنها با جناح محافظه کار، هرگز اصول دموکراسی و حقوق بشر نبوده است. آنها بر سر حفظ نظام توافق کرده اند. اگر این توافق نبود، قدرت دستگاه های نظامی و امنیتی وابسته به رهبری و ترس از سرکوب، به تنهایی نمیتوانست عامل انفعال آنها در برابر سیاستی باشد که میتواند دامن خودشان را هم بگیرد. آن ها بر سر شاخ نشسته اند و نمیخواهند بن ببرند و این مستلزم چشم پوشی دائمی بر نقض اصول دموکراسی و حقوق بشر است. به همین دلیل است که حتی مبارزات و رقابت های واقعی آنها با جناح حاکم در جایی که منافع واقعی دارند و برای آن می جنگند، مثلاً در انتخابات ها، سرانجام به نمایشی در خدمت سیاست جناح حاکم تبدیل میشود. استفاده ابزاری از اصول دموکراسی در عین بی اعتقادی به آن، در این جناح آنقدر ریشه ای است که حتی وقتی تعدادی از آنها از خط قرمز رژیم عبور میکنند و بویژه وقتی به خارج کشور میروند، اکثریت رقیب به اتفاق آنها بلافاصله با یک گام کوتاه به جبهه جنایت متقابل و نو محافظه کارانی می پیوندند که خودشان در چارچوب های ممکن به دستاوردهای دموکراتیک هجوم آورده اند، و به سناشگر توجیه گر ستم های گسترده آنها در سطح جهان مخصوصاً علیه ضعیف ترین و ستمدیده ترین مردم خاورمیانه تبدیل میشوند. این امر به نوبه خود، جناح مستبدتر را جری تر میکند و دست جناح اصلاح طلب را در مقابل رقیب بیش از پیش می بندد. شاید سرو صدای اخیری که از اصلاح طلبان برخاسته، مبنی بر لزوم جدایی از اصلاح طلبان افراطی، از همین جا نشأت گرفته شده باشد.

## تدارک جنگ های کثیف

دوم، احتمال دارد که رژیم در به اجرا گذاشتن طرحی که مقابله با ارادل و اوپاش، نام نهاده، گوشه چشمی هم به این امر داشته باشد که ناپسامانی های گسترده در شهرها در شرایطی خاص بتواند محملی برای آمریکا در به راه انداختن جنگ های کثیف، بمب گذاری ها، جنگ های قومی و امثال آن باشد. چون تمام قراین نشان میدهد مسایلی مثل، انقلاب مخملی، یا هاپهوی احمدی ژئاددر مورد اسرائیل عمدتاً جنگ نرم افزاری و حداکثر یک جنگ فرعی بین رژیم و آمریکاست و جنگ واقعی دو رژیم حتی در همین مرحله اساساً با سخت افزارها و در بسیاری از موارد به صورت جنگ های کثیف پیش می رود. درست برخلاف جنگ نرم افزاری که با چنجال رسانه ای همراه است، هم رژیم و هم آمریکا در این مورد در خاموشی عمل میکنند.

این احتمال نه فقط برای اعمال سرکوبگرانه رژیم و جنایت هایی از قبیل کشتار فله ای بزهکاران یا معاندان حقانیت ایجاد نمیکند، بلکه درست برعکس، آنها را بیش از پیش خطر زا میکند. زیرا هیچ چیز بیش از طالبانی شدن دولت و جامعه، اوضاع را برای جنگ های کثیف مستعد نمیکند و برای اجرایی کردن پروژه ویرانگر عراقی کردن ایران، هیچ محیطی مناسب تر از محیط طالبانی نیست. به عبارت دیگر در حالیکه شیوه های سرکوبگرانه رژیم برای مقابله با مداخلات آمریکا و به اصطلاح، انقلاب مخملی، آن، از جامعه مدنی برای برنامه های ضد دموکراتیک و مداخله جویانه آمریکا نیرو جلب میکند، شیوه های سرکوبگرانه در برخورد با بزهکاران اجتماعی، برای جنگ های کثیف نیرو فراهم می آورد، هم در جبهه رژیم و هم در جبهه آمریکا. در حالیکه بینواترین و بی دفاع ترین بزهکاران زیر تیغ جلادان به معنای واقعی کلمه سلاخی میشوند، بزهکاری در مجموعه خود سازمان یافته شده و تحت رهبری گردن کلفت هایی قرار میگیرد که با هزار رشته به قدرت های این طرف یا آن طرف

وابسته اند و با دریافت کمترین دستمزد به جنگ های کثیف، بمب گذاری، آدم کشی و ترور دست میزنند. این ها پدیده هایی تجربه شده در افغانستان و عراق هستند. با این تفاوت که در آن کشورها این امریکا بود که گروه نیرو به آغوش اسلام گرایان انداخت، نه فقط از شهروندان عادی جامعه بلکه حتی از بزهکاران. حالا دیگر کمتر کسی است که نشنیده باشد، سرکوب وحشیانه زندانیان ابوغریب که بخش بزرگی از آنها به خاطر بزهکاری های کوچک ناشی از شرایط فاجعه بار عراق به زندان افتاده بودند، بسیاری از آنها و خانواده و قوم و قبیله شان را به نیروی اسلام گرایان و جوخه های مرگ تبدیل کرد و نه فقط اسلام گرایان، بلکه خود امریکا هم با سازمان دادن گروه هایی مثل گروه عقرب از آن سود بردند و کشتارهای خونین فرقه ای را در عراق دامن زدند. متقابلا دار و دسته شبه قهوه پوشان اس اس که رژیم در جریان سرکوب فله ای و طرح امنیت اجتماعی بسیج میکند، مناسب ترین لشکر رژیم هستند برای این نوع جنگ های ضد مدنی و توحش آمیز و بسته به شرایط این یا آن سو میتواند از آنها نیرو بگیرد.

در مجموع رژیم با طالبانی کردن بیش از پیش حکومت خود و برخورد ضد مدنی در همه حوزه ها، محیط سیاسی را برای جنگ های کثیف، مطلوب امریکا که عراق و افغانستان را در هم شکسته و اکنون در پاکستان هم آغاز شده، آماده میکند و در عین حال نیروی هموارد خود برای چنین جنگ هایی را تدارک می بینند. خامنه ای و شحنه هایش خوب میدانند مانع بزرگ در تحقق آرزوی شان برای تبدیل ایران به یک گورستان خاموش و قابل حکمرانی برای حکومت فقهاتی، خود مردم ایران و آزادیخواهان ایران هستند نه نیروهای خارجی، طنز تلخ این است که امریکا یا شورای امنیت یا جامعه جهانی میتوانند با پشته ساختن از کشته ایرانی ها به طرق مختلف، دستگاه ولایتی را یک گام به این آرزو نزدیک کنند. و احتمالا به همین دلیل است که رژیم گردنکشی در خارج و راهکارهای طالبانی در داخل کشور را برای حفظ موجودیت خود انتخاب کرده است، زیرا به امریکا بدبین است و راه تکیه بر داخل را هم بر خود بسته می بیند.

بنابراین اگر به مساله قتل عام فله ای، نه از نظر قضایی و حقوق انسانی، بلکه از نظر سیاسی هم نگاه کنیم، این وضعیت هشدار است برای آن دسته از نیروهای آزادیخواه مستقل که از ترس سوء استفاده امریکا برای حمله به ایران، از واکنش جدی در برابر جنایات رژیم خودداری میکنند. در حالیکه این جنگ عقرب ها، اولین وظیفه ای را که پیش پای هر نیروی آزادیخواهی قرار میدهد، دفاع از مدنیت و تقویت نیروی سوم برپایه آن است، و نیروی سوم در شرایط کنونی هیچ معنایی ندارد بجز نیرویی که در عین محکوم کردن مداخلات امریکا و فشار بر افکار عمومی جهان برای جلوگیری از سیاست های تجاوزکارانه ی آن، قاطعانه علیه سیاست های جنایتکارانه ی رژیم بایستد و، اراذل و اوباش، حاکم را که به نام امنیت اجتماعی، قانون و مدنیت و امنیت اجتماعی و امنیت سیاسی کشور را به توپ بسته اند، زیر ضرب بگیرد. هر تعریف دیگری از نیروی سوم، در شرایط کنونی اگر به قصد عوام فریبی نباشد، گنج سری خطرناکی است.

#### سمبول جنایت در ابوغریب ها، مامورانند نه بزهکاران

آزادیخواهان ایران با همان منابع محدودی که دارند، البته نسبت به اعدام فله ای اعتراض کردند. اما متاسفانه نه آنطور که قاعدتا انتظار میرفت. علت چه بود؟

در داخل کشور سرکوب و فقدان سازمان یافتگی البته یک دلیل مهم است، اما دلیل کافی نیست. آزادیخواهان ایران علیرغم همه فشارها و علیرغم محدودیت امکانات، علیه سرکوب فعالین حقوق بشر یا فعالین حقوق زنان یا مبارزان سندیکایی یا سرکوب شهروندان بی گناه اعتراض میکنند، می نویسند، امضا جمع میکنند و غیره. بعلاوه در خارج کشور سرکوب را نمیتوان بهانه قرار داد.

آیا علت این برخورد آن است که محکومین، به ظن قوی بی گناه نبودند. [ظن قوی از این نظر که آنها تا لحظه ای که اعدام شدند از نظر قانونی - قوانین رژیم - متهم بودند نه مجرم و به شهادت یک

مقام رژیم برای آنها کیفرخواست هم صادر نشده بود]. آیا این ملاحظه در کار بود که ممکن است مردم از اعدام، زور بگیر و متجاوز به ناموس دفاع کنند؟ آیا این ملاحظه در کار بود که میباید در ذهن مردم مبارز سیاسی، همدیگر دزد و متجاوز تلقی شود، یا رژیم بتواند چنین القاء کند؟

اگر چنین شبهه ای در کار باشد، مبارزه با آن و رفع آن مهم ترین وظیفه در مبارزه با استبداد بی امانی است که بر ایران حاکم است، زیرا با چنین شبهه ای به راحتی میتوان به استبداد و ظلم دیگری به جای استبداد و ظلم کنونی تن در داد.

از دمکراسی و حقوق شهروندی بیش از همه باید در جایی دفاع کرد که در ذهنیت مردم از همه آسیب پذیر تر است. و کجا آسیب پذیرتر از وقتی که پای یک جانی، یا متجاوز یا بزهکار در میان باشد؟ جایی که مردم به خاطر همدردی با قربانی یا قربانیان بی گناه، دلشان کباب شده و حاضرند، خودشان خرخره مجرم را بچوند، مگر نه اینکه قوانین قرون وسطایی رژیم بر همین میل بدوی انتقام و نفی مطلق حقوق شهروندی استوار است؟

در معهود اعلامیه ها و مطالبی که حول این اقدام جنایتکارانه رژیم نوشته شد، از اشاره به حقوق مجرمین به سرعت گذر شده و به جنایت مزبور از این زاویه برخورد شد که این اقدام به قصد تدارک سرکوب گسترده شهروندان و فعالین سیاسی صورت گرفته، که البته عین حقیقت است. اما تاکید بر این حقیقت به بهای نادیده گرفتن، یا کم بها دادن به حقوق مدنی متهم و مجرم، هر قدر جرمی که انجام داده بزرگ باشد، مبارزه برای دمکراسی و عدالت را از نفس می اندازد. در حالیکه مسلم است که یک هدف قطعی طرح امنیت اجتماعی، رژیم، آماده کردن سازو برگ و تشکیلات سرکوب در برابر اعتراضات مردمی است و در حالیکه ممکن است رژیم در میان اعدام شدگان افراد سیاسی را جازده باشد و یا در آینده این کار را بکند، اما تردیدی نیست که تعدادی مجرم واقعی در میان اعدام شدگان بودند. این بهترین راه برای رژیم است تا جنایت خود را در مقابل مردم توجیه کند.

اما این بدترین راه است برای دفاع از دمکراسی که در دفاع از حقوق مدنی، خوب، ها حتی حاضر باشیم جان برکف بگیریم، اما در دفاع از حقوق مدنی، بدها، پیمان بلرزد. آنچه در رابطه با زندان گوانتانامو در امریکا میگذرد، درس های خوبی برای دمکراسی در بر دارد. بخش اعظم زندانیان گوانتانامو، بی گناه یا با گناه، متهم به همکاری با القاعده هستند. اما، گیتو، - اسم کوچک شده ی گوانتانامو- حالا به مایه شرم اکثریت شهروندان امریکا و به کابوس هردو حزب جمهوریخواه و دمکرات تبدیل شده و به عنوان یکی از دو دلیل قانونی درخواست جنبش استیضاح بوش و چنی، مطرح است. مردم امریکا را نمیتوان به هواداری از القاعده متهم کرد. این همان القاعده است که مسوول کشتار چند هزار نفر از مردم بی گناه در 11 سپتامبر 2001 است و زخمی عمیق در دل آمریکایی ها بر جای نهاد. اما لغو اصل برانت برای متهمین به همکاری با القاعده، الغاء تمام قوانین مدنی امریکا در مورد آنها و اعمال شکنجه در گوانتانامو و ابوغریب اکثریت آمریکایی ها را شرمنده کرده است. درست است که اغلب آنها به اکتویسم متوسل نمی شوند و به خیابان نمی ریزند، این دلایل خود را دارد، ولی این مساله آنها را جریحه دار کرده است. جنبش استیضاح اکنون یک میلیون امضا زیر درخواست خود دارد. هفته گذشته در روز 23 ژوئیه وقتی مبارز سرشناس ضد جنگ امریکا، سندی شیهان و همراهانش در پایان سفر اعتراضی دو هفته ای شان در دفتر رئیس کمیسیون حقوقی کنگره و به قصد فشار بر او برای تدارک استیضاح بوش تحصن کردند، تلفن ها از شدت فشار مراجعه قطع شد، زیرا در هر 30 ثانیه یک نفر برای فشار به کنگره و اقدام به استیضاح تلفن میزد و این جدا از انبوه ای - میل هایی بود که با این هدف به سوی کنگره سرازیر شده بود.

روشن است که مهم ترین دغدغه فعالان حقوق مدنی امریکا این نیست که ممکن است فردا بوش خاتم شیهان را نیز به گوانتانامو ببندازد. گرچه اگر این میسر بود، چنین هم میکرد، ولی فعلا مجبورند خاتم شیهان را مثل ملکه سبا با صندلی از این یا آن تحصن به

بازداشتگاه ببرند و بعد از 8-7 ساعت آزاد کنند. اما پایه اعتراض فعالین حقوق مدنی آمریکا، نه عدم حساسیت به بزهکاری و جنایت یا ترس از زندانی شدن خودشان، بلکه دفاع از دموکراسی خویش و احترام به حقوق شهروندی و نفرت از اعمال پلید و غیرانسانی حتی در مقابل بزهکاران است. خاتم شیهان در مورد شکنجه در گوانتاتامو و ابوغریب و علت طرح آن در درخواست استیضاح بوش - چنی نوشت: شکنجه یک جنایت جنگی است... گفتن اینکه شکنجه، غلط است مثل این است که بگوئیم آسمان آبی است. شکنجه در ماهیت خود غلط است، شکنجه شر مطلق است. شکنجه تبه کاری است. شکنجه روان پریشی و جنون است. شکنجه پلید است، پلید، پلید!.. شکنجه نه فقط شکنجه شده، بلکه شکنجه گر را از هویت انسانی تهی میکند. قلب من عمیقاً به درد می آید وقتی که فکر میکنم سربازان جوان ما به چنین عمل بیدادگرانه ای علیه انسان های دیگر.. دست میزنند..

همانطور که اعدام، شکنجه، سرکوب و هرنوع جنایت سیاسی و غیر سیاسی علیه هرکس با هر عقیده و هر سطح جرمی را باید به خاطر نفس پلید آن محکوم کرد، مبارزه با سرکوب، اعدام، شکنجه و هرنوع جنایت دیگری وقتی آغاز میشود که از انتقام فاصله بگیرد. زیرا انتقام تایید و توجیه جنایت، مشروط به شرایط جدیدی است و به همین جهت به تکرار، وفور و در نهایت به تقویت سرکوبگران و جنایتکاران می انجامد. فرزند شیهان، کیسی، در عراق و در جنگ با شورشیان کشته شده است. او در مورد مرگ فرزند خود نوشت: آن تبهکاری که در ابوغریب صورت گرفت، یکی از دلایل شورشی بود که در صدر سیتی آغاز شد و فرزند مرا کشت، و او بخشی از سفر دو هفته ای که آنرا، سفر در خدمت بشريت و پاسخگویی، نام نهاده است، به کمک به کودکان و آوارگان عراقی اختصاص داد.

از دموکراسی و عدالت باید بطور جهانشمول دفاع کرد، نه با قید و شرط و برای آدم های خوب، زیرا هربهانه ای برای این نوع شرط گذاری به استفاده ابزاری از دموکراسی منجر میشود و به زودی خود را در آنجا می بینیم که از دموکراسی و حق فقط برای کسانی دفاع کنیم که خودمان به آنها، حق، میدهم.

احتمالاً برخی از اعدام شدگان فله ای به جنایت دست زده بودند. اما رژیم جنایت آنها را به ابزاری برای یک اقدام جنایی خودتبدیل کرد. در سیمای رژیم برنامه ای ترتیب دادند و زنی از قربانیان جنایت را آوردند تا مردم با شنیدن رنج و درد او، در مورد حقانیت اعدام های فله ای، توجیه شوند. حتی در همین برنامه که هنوز ممکن است در سایت واحد مرکزی خبر قابل دسترسی باشد، صحنه تبهکارانه ای وجود دارد که یاد اورصحنه ی شرم آور اعدام صدام حسین و حتی بدتر از آن است و سببیت حکام اسلامی ایران را به خوبی به نمایش میگذارد. یکی از ماموران رژیم بلند گو را در مقابل یک محکوم به اعدام گرفته است و با اصرار و مکرر چیزی شبیه این از او می پرسد: حالا فکر میکنی وقتی تورا اعدام کنیم، کفاره گناهت را پس داده ای!!

اعدام های فله ای مثل شکنجه در ابوغریب، شر مطلق است. تبه کاری است. پلید است، پلید، پلید!... و طرفه آنکه در آنجا و اینجا کسانی که شکنجه میکردند، خود دوربین را روی صحنه جنایت گرفتند! درست مثل ابوغریب، خوب شد که سند به دست دادند. فریاد نفرت و انزجار از این اعمال پلید باید چنان بلند باشد که آقا، و صحنه هایش بفهمند تلاش برای تحقق سکوت گورستانی بیهوده است و حتی گورستان های ایران از اینکه اجساد آنها را بعد از مرگ هم بپذیرند، ننگ دارند. برگرفته از سایت: روشنگری

#### سایت راه کارگر:

ما همصدا با نیروهای مترقی و چپ ایرانی خواهان لغو فوری وبدون قیدوشرط اعدام ها بوده و هستیم! اعدام به هر بهانه و مستمسکی یک مجازات جنایتکارانه و ضدانسانی است و باید به عنوان یک شیوه مجازات ملغی گردد.

**یازده نفر از کارگران بازداشت شده در مراسم اول ماه مه سنندج، هر کدام به 91 روز حبس و ده ضربه شلاق تعزیری محکوم شدند.**

### **در اعتراض به تداوم بازداشت محمود صالحی، منصور اسالو و صدور احکام قرون وسطایی شلاق و زندان دست به اعتراض بزیم**

#### **کارگران و مردم آزادیخواه!**

امروز مورخه 1386/5/14 احکام 11 نفر از کارگران بازداشت شده در مراسم اول ماه مه سنندج به نامهای خالد سواری، اقبال لطیفی، یدالله مرادی، طیب ملائی، فارس گویلیان، صدیق امجدی، حبیب الله کله کانی، محی الدین رجبی، طیب چتانی، صدیق صباحی و عباس اندریاری صادر شد. بر طبق این احکام این کارگران هر کدام به 91 روز زندان و 10 ضربه شلاق تعزیری محکوم شده اند. صدور چنین احکامی برای 11 نفر از کارگران بازداشت شده در مراسم اول ماه مه سنندج در شرایطی که طبقه کارگر جهانی در تب و تاب اعتراض به تداوم بازداشت محمود صالحی و منصور اسالو بسر می برد، یک دهن کجی آشکار به میلیونها کارگری است که در سرتاسر جهان خواهان آزادی این دو نفر و پایان دادن به تعقیب و بازداشت رهبران کارگری هستند.

این وضعیت و صدور احکام قرون وسطایی شلاق و زندان برای کارگرانی که از تولید ثروت و نعمت در جامعه چیزی جز فقر و فلاکت پایان ناپذیر سهم شان نبوده است حکایت از تحمیل شرایطی بس برده وارتر بر کارگران از سوی سرمایه داری ایران دارد.

سرکوب وحشیانه این کارگران با گاز فلفل و باتوم و به زندان افکندن آنان به مدت ده روز، عطش دشمنان طبقه کارگر را فرو نماندند است و آنان با صدور احکام قرون وسطایی زندان و شلاق برای این کارگران در پی آن هستند تا همچون دوران برده داری آشکارا غل و زنجیر بر گردن تولید کنندگان ثروت در جامعه بیاندازند تا از و طمع سیری ناپذیر خود را بیش از پیش فرو نشانند.

#### **کارگران و مردم آزادیخواه!**

نباید به این وضعیت تن داد، نباید گذاشت محمود و منصور در زندان مانده و احکام صادره در مورد 11 نفر از کارگران در شهر سنندج به اجرا در بیاید، بیکر کارگران سنندجی و خانواده هایشان از اخراج، از دستمزدهای زیر خط فقر و عدم پرداخت این دستمزدها و کل ظلم و ستم نظام ضد انسانی سرمایه داری در هم خمیده و دشمنان شلاق بدست طبقه کارگر در کمال شقاوت و بی رحمی در پی وارد کردن ضربات تازیانه بر بیکر از فقر در هم خمیده این کارگران است.

اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار با تمام توان این اجازه را به دشمنان طبقه کارگر نخواهد داد تا ضربات شلاق بر تن از فقر در هم خمیده هم طبقه ای هایمان در سنندج فرود آید، ما کارگران در اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار این اجازه را نخواهیم داد تا محمود صالحی با تنی رنجور جان خود را در زندان از دست بدهد، کارگران شاهو، پریس و نساجی کردستان از یاد نبرده اند که چگونه محمود خود را در حمایت از آنان به سنندج می رساند، ما اعضای اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار محمود و منصور و 11 نفر از هم طبقه ای هایمان را در قبال تازیانه و زندان دشمنان طبقه کارگر تنها نخواهیم گذاشت.

ما از شما هم طبقه ای های خود و تمامی مردم آزادیخواه نیز در سرتاسر ایران میخواهیم تا در اعتراض به تداوم بازداشت محمود و منصور و احکام قرون وسطایی صادر شده بر علیه کارگران، به هر نحو ممکن در روز 18 مرداد به اعتراض جهانی کارگران بپیوندید تا با اتکا به قدرت متحدانه خود اجازه ندهیم بیش از اینها زندگی و حق حیات ما کارگران و عموم مردم را در ایران به تباهی بکشانند.

زنده باد همبستگی کارگری

اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار 1386/5/14

# دمکراسی و دیکتاتوری

ولادیمیر ایلیچ لنین

چندین شماره ای که از نشریه پرچم سرخ و وینا ، ارگان حزب کمونیست آلمان و اتریش بدست ما رسیده نشان می دهد که خائنین به سوسیالیسم – همان هایی که از جنگ وحشیانه امپریالیستی پشتیبانی کردند- شیدمن ها و کائوتسکی ها ، استرلیتزها و رنر ها ( همگی از راست های افراطی سوسیال دمکراسی آلمان ) – پابخ محکم و مناسبی را از این نمایندگان واقعی و انقلابی طبقه کارگر اتریش و آلمان دریافت کرده اند . درود های گرم ما نثار هر دو این روزنامه ها ، که بهترین نمونه برای نشان دادن رشد و نمو انترناسیونال سوم هستند .

ظاهرا مهمترین مسئله انقلاب در آلمان و اتریش در حال حاضر این است : مجلس موسسان یا دولت شوروی ؟ سخنگویان انترناسیونال دوم ورشکسته ، از شیدمن تا کائوتسکی در کنار اولی می ایستند و مواضع شان را در قالب دفاع از "دمکراسی" توضیح می دهند . ( کائوتسکی حتی تا آنجا پیش می رود که از "دمکراسی خالص" سخن می گوید .) دفاع از دمکراسی در تمایز از دیکتاتوری . در جزوه انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد که اخیرا در مسکو و پترورگاد منتشر شد من با دقت به نظرات کائوتسکی پرداخته ام . من سعی خواهم کرد به طور مختصر به مسئله ای بپردازم که به صورت سوال روزانه همه کشور های پیشرفته سرمایه داری درآمده است .

سخنرانی های شیدمن و کائوتسکی درباره "دمکراسی خالص" و "دمکراسی" به طور کلی به منظور فریب مردم و پنهان کردن ماهیت بورژوازی این دمکراسی است . بگذار بورژوازی تمام ابزار قدرت دولتی را در دستانتش حفظ کند ، بگذار عده معدودی استثمارگر ماشین دولت بورژوازی را در اختیار داشته باشند ! بورژوازی در چنین شرایطی انتخابات را به عنوان "آزاد" ، "مساوی" ، "دمکراتیک" و همه جانبه تشویق می کند . این کلمات به منظور پوشاندن حقیقت طرح شده اند . پوشاندن این واقعیت که تا هنگامی که ابزار تولید و قدرت سیاسی در کنترل استثمارگران است آزادی واقعی ، برابری واقعی برای استثمار شوندهگان خارج از صورت مسئله است . برای بورژوازی بی اندازه سودمند است که ماهیت واقعی بورژوازی دمکراسی مدرن مخفی بماند و دمکراسی به صورت خالص و عام موعظه شود . شیدمن ها و کائوتسکی ها که این حرف ها را تکرار می کنند در عمل مواضع پرولتاریا را رها کرده و به صفوف بورژوازی می پیوندند .

مارکس و انگلس در آخرین مقدمه مشترکشان بر مانیفست کمونیست ( 1 ) بر این مهم پای فشردند که کارگران باید بدانند که پرولتاریا نمی تواند به آسانی ماشین دولتی (که بورژوازی است ) حاضر و آماده ای را به خدمت بگیرد و از آن در جهت اهدافش استفاده کند . بلکه باید این ماشین را در هم بکوبد و بشکند . کائوتسکی مرتد در جزوه اش دیکتاتوری پرولتاریا این مهم ترین حقیقت مارکسیستی را پنهان کرده و مارکسیسم را کاملا مخدوش ساخته است . ستایش و تقدیری هم که شیدمن و شرکا از این جزوه به عمل آورده اند در واقع ستایش های عوامل بورژوازی از شخصیتی است که به سمت بورژوازی چرخیده است .

این واقعا توهین آشکار به مردم زحمت کش و استثمار شده است که در شرایطی که آنها به اندازه کافی تذبذبه نمی شوند و پوشاک مناسبی بر تن ندارند بیایم و از دمکراسی خالص ، دمکراسی به طور عام ، برابری و آزادی و حقوق جهانی صحبت کنیم . توده های زحمت کشی که نه تنها توسط کار بردگی بلکه همچنین به دلیل 4 سال جنگ خانمانسوز له و لورده شده اند . ولی سرمایه داران و سودپرستان همچنان مالکیت شان را حفظ می کنند . این تلاش ها خرابکاری در مارکسیسم است ولی به کارگران می آموزد : که باید از دمکراسی بورژوازی که در مقایسه با فنودالیسم یک پیشرفت بزرگ تاریخی محسوب می شود استفاده کنند اما حتی برای یک دقیقه خصلت بورژوازی این دمکراسی را به فراموشی نسیانند . و در مورد شرایط تاریخی و محدودیت خصلت های آن همواره آگاه باشند . باید هیچگاه به دام " اعتقاد خرافی " "دولت" نیفتند و از یاد نبرند که حتی در دمکراتیک ترین جمهوری های بورژوازی و نه فقط سلطنتی این دولت ها ماشینی برای سرکوب یک طبقه علیه یک طبقه دیگر هستند . بورژوازی چاره ای ندارد مگر آنکه با مکر و ریا مردم را بفریبد و از دولت مردمی ، دمکراسی عام و دمکراسی خالص بگوید . جمهوری دمکراتیک در عمل چیزی جز دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری استثمارگران بر مردم زحمتکش نیست . شیدمن ها ، کائوتسکی ها ، استرلیتزها ، رنر ها ( و با کمال تأسف فردریک آدلر ) در این مسیر مکر و تزویر افتاده اند . اما مارکسیست ها و کمونیست ها این تزویر را بر ملا می کنند و به کارگران و مردم زحمتکش این حقیقت را به وضوح می گویند که جمهوری دمکراتیک و پارلمان و انتخابات عمومی در عمل چیزی جز دیکتاتوری بورژوازی نیست . و برای رهایی از یوغ سرمایه هیچ چاره دیگری نیست مگر اینکه دیکتاتوری پرولتاریا جایگزین این دیکتاتوری بشود .

دیکتاتوری پرولتاریا می تواند بشریت را از ستم سرمایه ، از دروغ ، خطا و تزویر و نفاق دمکراسی بورژوازی – که دمکراسی برای ثروتمندان است – خلاص کند و دمکراسی برای فقرا را سازمان دهد . دمکراسی که برای دهقانان فقیر و کارگران قابل دسترسی باشد . و این در حالی است که حتی در دمکراتیک ترین جمهوری های بورژوازی دمکراسی برای اکثریت مردم قابل دسترسی نیست . به طور مثال آزادی انتخابات و مطبوعات را در نظر بگیرید . شیدمن ها ، کائوتسکی ها ، استرلیتزها و رنر ها کارگران مطمئن می سازند که انتخابات کونی برای مجلس در آلمان و اتریش دمکراتیک است . این یک دروغ است . در

عمل سرمایه داران ، استثمارگران ، زمینداران و محترکین 9/10 بهترین سالن ها را در اختیار دارند . 9/10 سهام روزنامه ها و چاپ خانه ها متعلق به آن هاست . کارگران شهری و کشاورزی و کارگران روزمزدی در عمل توسط " حق مقدس مالکیت " ( که ستم کائوتسکی ها ، رنر ها و با کمال تأسف فردریک ادلر نیز پشتیبانی می شود ) و ابزار دولتی که چیزی جز مقامات بورژوازی و قضات بورژوازی و دیگران نیستند از دمکراسی محروم شده اند .

شعار " آزادی مطبوعات و مجلس" در چنین شرایطی در جمهوری دمکراتیک آلمان غلط و مزورانه است زیرا در عمل چیزی نخواهد بود جز آزادی ثروتمندان و برای خرید و تممیع مطبوعات به منظور سردرگم کردن مردم با دروغ های زهرآگین مطبوعات بورژوازی .

این آزادی برای ثروتمندان است تا مالکیت شان را حفظ کنند و زمینداران قصر هایشان را و ساختمان هایشان را همچنان در تملک خویش حفظ کنند . دیکتاتوری پرولتاریا همه این ها را از سرمایه داران خواهد گرفت و قصر ها و بهترین ساختمان ها و چاپخانه ها و روزنامه ها را به مردم زحمتکش تحویل خواهد داد . کائوتسکی ها ، استرلیتزها ، رنر ها به همراه دیگر همفکرانشان در دیگر کشور ها ( گابریسزها ، هندرسون ها ، رینالد ها و واندرول و شرکا ) به ما اعتراض میکنند که این به معنی جایگزینی دیکتاتوری یک طبقه به جای دمکراسی خالص و همه گیر است .

ما پاسخ می دهیم که یاهو می گویند . این در واقع به معنی برانداختن دیکتاتوری بورژوازی ( دیکتاتوری مزورانه ای که خود را در لباس زیبای جمهوری دمکراتیک بورژوازی آراسته ) و برقرار کردن دیکتاتوری پرولتاریا است . این به معنی جایگزین کردن دمکراسی برای فقرا به جای دمکراسی برای ثروتمندان است . این به معنی تحویل دادن مجلس و مطبوعات به اکثریت توده مردم زحمتکش است . این یک انتقال از دروغ به حقیقت است . این به معنی بسط عظیم تاریخی دمکراسی است . این به معنی آزادی انسانیت از زنجیر و یوغ اسارت سرمایه است که حتی در دمکراتیک ترین و جمهوری ترین اشکال دمکراسی بورژوازی محدود شده می باشد . این به معنی جایگزین کردن دولت پرولتری به جای دولت بورژوازی است . انتقالی که سرانجام به نابودی خود دولت منجر خواهد .

اما چرا به این هدف بدون توسل به دیکتاتوری نسیم ؟ چرا مستقیما به دمکراسی خالص روی نیاوریم ؟ چنین سوالاتی را دوستان مزور بورژوازی جلوی پای خرده بورژوازی نابالغ و توده های نا آگاه قرار می دهند .

جواب ما به اینها این است : زیرا در جامعه سرمایه داری قدرتمند هم به پرولتاریا و هم به بورژوازی دروغ می گوید و این در حالی است که کسبه کوچک به ناگزیر مردم و بدون کمک احمقانه در آرزوی دمکراسی خالص و بدون طبقه و مافوق طبقه باقی می ماند . چون در جامعه ای که یک طبقه علیه طبقه دیگر قرار دارد برای طبقه ستمکش هیچ راه خلاصی به غیر از برقراری دیکتاتوری خودش وجود ندارد . از آنجایی که پرولتاریا تنها طبقه ای است که توسط خود بورژوازی متحد شده و تعلیم یافته است به تنهایی قادر به شکست و سرنگونی بورژوازی

است و در این مسیر می تواند توده های زحمتکش و مردم را که به شیوه خرده بورژوازی زندگی می کنند به سوی خود جلب کرده و یا حد اقل آنها را بیطرف کند . زیرا خرده بورژوازی و توده های ناآگاه رویای سرنگونی سرمایه داری را بدون یک جدال طولانی و سرکوب مقاومت استثمارگران در سر می پروراند و در این مسیر هم خود و هم کارگران را فریب می دهند . در آلمان و اتریش مقاومت استثمارگران هنوز شکل نگرفته است . زیرا خلغ بد از خلغ بد کنگدنگان هنوز آغاز نشده است . اما زمانی که این خلغ بد آغاز شود این مقاومت بسیار خشن خواهد بود . کائوتسکی ها ، شیدمن ها ، استرلیتزها و رنر ها با پنهان کردن این واقعیت به منافع پرولتاریا خیانت کرده در مهمترین و حیاتی ترین مقطع از مبارزه طبقاتی که همانا سرنگونی بورژوازی است به مواضع بورژوازی چرخش کرده و ندای "صلح اجتماعی" و آشنی طبقاتی بین استثمارگران و استثمار شوندهگان را سر می دهند .

مارکس زمانی گفت : انقلاب لکوموتیو تاریخ است . انقلاب به سرعت آموزش می دهد . کارگران شهری و زحمت کشان روستایی در آلمان و اتریش به سرعت خیانت کائوتسکی ها ، شیدمن ها ، استرلیتزها را تشخیص خواهند داد . پرولتاریا این خائنین اجتماعی این سوسیالیست های در حرف و خائن در عمل را کنار خواهد گذاشت . همانگونه که در روسیه در مورد خرده بورژوازی و توده های ناآگاه یعنی منشویک ها و سوسیالیست های انقلابی اتفاق افتاد . هرچه تسلط رهبرانی با این طرز فکر کامل تر شود پرولتاریا سریعتر به این حقیقت پی خواهد برد که تنها ، براندازی دولت بورژوازی حتی دمکراتیک ترین نوع جمهوری آن و جایگزینی آن با دولتی نظیر کمون پاريس ( که مارکس به کرات در باره اش سخن گفته است و توسط شیدمن ها و کائوتسکی ها و آگون چهره گشته و خیانت شده ) و یا دولتی از نوع شوروی را ه را به سوی سوسیالیسم باز خواهد کرد . دیکتاتوری پرولتاریا از میان ستم و جنگ سرمایه داری انسانیت را عرضه خواهد کرد .

مسکو 23 دسامبر 1918

مترجم : صادق افروز

(1) مقدمه مشترکی که مارکس و انگلس بر چاپ روسی مانیفست در سال 1882 نوشتند آخرین کار مشترک شان بود .

## نکاتی حول و حوش معامله تسلیحاتی بزرگ اخیر برای خاورمیانه



**مصر واقعا به اعانه تسلیحاتی نیاز دارد، چون اخیر مردمش تشنه لب به خیابان ها ریختند و روحشیا، به داد و بیاد پرداختند**

### نقش هماهنگ ساز رژیم اسلامی ایران در جهانی پر از تضاد

روشنگری. معامله بزرگ تسلیحاتی اخیر خاورمیانه در حالی صورت میگیرد که ارقام مربوط به چند قلم جنس دیگر نیز در خاورمیانه با شتاب رو به رشد دارد، اما اخبار آنها جداگانه منتشر میشود. اینجا بعد از نگاهی به معامله اخیر در کنار آنها به سایر اقلام رو به رشد نیز می پردازیم.

### اسلحه

بنا بر گزارشاتی که منتشر شده است قرار است آمریکا معادل 60 میلیارد دلار تسلیحات به خاورمیانه تزریق کند. سلاح های بسیار پیشرفته اند. مثلا بمب افکن هایی که با ماهواره هدایت میشوند و توانایی آنها امتحان شده، برای نمونه بنا بر گزارش بی بی سی همین نوع هواپیما ها 4500 بمب روی افغانستان و 6500 بمب روی عراق ریخته اند و چنانکه از میزان ویرانی ها هویداست، بسیار موفق بوده اند. در این مجموعه آخرین مدل جنگنده های هوایی و کشتی های جنگی نیز جاگرفته اند. در رابطه با انگیزه صدور این سلاح ها، تحلیلگران به نکاتی اشاره کرده اند. از جمله:

### اجباعتو تقویت ائتلاف دوران جنگ 8 ساله علیه رژیم اسلامی

این بار آمریکا به سیاست قبلی صراحت داده است. در این رابطه کندولیزا رایس گفت ایران بزرگ ترین خطر برای خاورمیانه است و آمریکا می خواهد متحدین خود را در مقابل آن حمایت کند. حسینی سخنگوی وزیر خارجه رژیم ایران در واکنش گفت ایجاد ترس و نگرانی و مخدوش کردن روابط کشورهای خاورمیانه سیاست آمریکاست. اما نجار وزیر دفاع رژیم ایران در اظهار نظری متناقض گفت، تقویت نیروهای دفاعی کشورهای مسلمان، موجب نگرانی رژیم ایران نیست و این معامله را به مثابه افزایش توان دفاعی بخشی از جهان اسلام، تلقی کرد. اگرچه این اظهار نظر فعلا رجز خوانی رسانه ای است و به قصد تظاهر به رفاقت، شیخ های سنی و، ملا، های شیعه که مورد علاقه آمریکاست، گفته شده، ولی چنانکه در آخر مقاله خواهیم دید، بعید نیست روزی آمریکا در این تفسیر به سردار پاسدار ارتجاع ایران بپیوندد.

### \*کمک غیرمستقیم به رژیم ایران؟

به نوشته روزنامه انگلیسی ایندپندنت یک هدف مهم ارسال محموله هاین است که سعودی ها و دیگر شیوخ سنی را متقاعد کنند که دست از خرابکاری در عراق به منظور بی ثبات کردن دولت شیعه مالکی بردارند. به نظر میرسد اطلاعات آمریکا از وسعت خرابکاری و حمایت مالی و تسلیحاتی این رژیم ها از شورشیان سنی عراق خبر میدهد. اگرچه آمریکایی ها اطلاعات خود را صریح رو نمی کنند ولی ایندپندنت به اظهارات اخیر زلمای خلیل زاد اشاره کرده که در

CNN و یک روزنامه آمریکایی گفته است تردیدی نیست که سعودی ها و تعدادی از کشورهای کوچکتر متحد آمریکا در بی ثباتی عراق نقش دارند. چون دولت مالکی متحد استراتژیک رژیم ایران است، ایندپندنت مثل تعدادی دیگر از تحلیل گران نتیجه گرفته است که آمریکا به این ترتیب بطور غیر مستقیم به رژیم ایران کمک میکند و این امر را تناقض آمیز یافته است:

دولت بوش از کشورهای سنی می خواهد که از حکومت تحت کنترل شیعه های بغداد حمایت کنند، هرچند این همان حکومتی است که بطور ماهوی متحد ایران است و نفوذ فزاینده آن و مقاصد احتمالی آن برای به دست آوردن تسلیحات اتمی نگرانی اصلی آمریکا و اسرائیل و دولت های سنی محسوب میشود.\*

تردیدی نیست که آمریکا می خواهد خرابکاری کشورهای عربی در عراق را کنترل کرده تا تاکتیک های نظامی و سیاسی خود برای ادامه اشغال عراق را تحت کنترل داشته باشد و برای جلوگیری از مداخله مخرب آنها نیاز دارد به آنها اطمینان دهد که حمایت موقت از دولت مالکی یا مذاکرات تشریفاتی با رژیم ایران، در حمایت آمریکا از آنها بویژه سعودی ها و موقعیت آنها در خاورمیانه خلل وارد نمیکند. اما آیا هدف اصلی از تحبیب این دولت ها به کمک ارسال اسلحه و در عین حال تکریم آنها از طریق خالدزای، به قصد کمک به دولت مالکی است؟ مفسران عرب که پیش از مفسران غربی به اوضاع منطقه خود واردند، اطلاعات دیگری به دست داده اند.

### چماق و شیرینی برای مصالحه در مورد فلسطین؟

فروش بی سابقه سلاح بویژه به دو کشور عربی مهم همزمان با تحركات متعددی در رابطه با فلسطین و روابط کشورهای عرب و اسرائیل صورت گرفت. هدف این تحركات این است که کشورهای عرب بویژه عربستان و اتحادیه عرب روابط عادی با اسرائیل برقرار کنند، بدون اینکه امتیازی در رابطه با فلسطین داده شود، برعکس آنها باید در آستانه انتخابات آمریکا نقش بازی کنند که مساله فلسطین در جریان یک کنفرانس نمایشی حل میشود. ال اهرام هفتگی\* از قول دیپلمات های عالی رتبه عرب، بی نام یا با نام، نقل کرد که دولت های عرب علیرغم اینکه میدانند بوش، گرفتار در باتلاق عراق و در آستانه انتخابات، در این بازی صلح، چه هدفی را دنبال میکند، و هدف اسرائیل نیز جلب کمک آنها برای اداره اشغال است نه پایان دادن به اشغال، اما نومیانده تلاش میکنند آمریکا را متقاعد کنند که به اسرائیل فشار بیورد تا امتیازی هر قدر کوچک بدهد. بوری آبنری در مقاله خود تحت عنوان، دام ابلهان،\* مثل تعدادی از مفسران مستقل دیگر یادآوری کرد که بوش زمان، مکان، و بویژه شرکت کنندگان، کنفرانس صلح، را اعلام نمیکند. مساله؟ نارضایی و غرولند عربستان از شرکت در کنفرانسی که سرانجامی جز کنفرانس های قبلی نخواهد داشت.

به عبارت دیگر اگر در این مساله بین تحلیل گران اختلاف نظر است که ایجاد ائتلاف سنی علیه شیعه عمدتا خواست آمریکاست یا خواست عربستان، در این مورد اختلاف نظری نیست که عربستان با شرکت در این بازی بی سرانجام امتیاز بزرگی به آمریکا و اسرائیل میدهد، روابط خود را با حماس و سوریه که هردو سنی هستند مخدوش میکند و زیر فشار افکار عمومی عرب قرار میگیرد. بنابراین در مقابل انجام چنین کاری امتیاز می طلبید و چانه میزد. آیا چماق زلمای و حلاوت دریافت اسلحه برای سر به راه کردن سعودی ها و صرف نظر کردن از امتیاز خواهی در مورد نمایش صلح فلسطین است؟ درست است که این سلاح ها سرانجام برای کشتار مردم منطقه با پول خودشان به کار میرود، ولی با تقسیم مردم منطقه به نیروهای شیخ، سنی عرب و، ملا، ی شیعه ایرانی، شاید بتوان آن را به عنوان امتیاز به خورد اعراب داد. امری که لاقول در آغاز جنگ 8 ساله واقعیت یافته بود.

اما تا آنجا که به حمایت سعودی ها از شورشیان عراق مربوط است تحلیل گر مجله نیشن آمریکا به نکته طنزآمیزی اشاره کرده است: حالا که عربستان با تقویت شورشیان در عراق، پاداش، بزرگی گرفته و علیرغم تحویل بخش اعظم تروریست های 11 سپتامبر [14] از [1]، به برنده اصلی جنگ با ترور تبدیل شده است، چرا از این وسیله صرف نظر کند؟\*

### \*کلیک به انگیس

همانطور که تحلیلگران عرب اوضاع منطقه خود را میشناسند، تحلیلگران غربی هم به اوضاع کشورهای خود واردند. به نوشته

روزنامه انگلیسی ایندپندنت آمریکا امیدوار است با فروش این سلاح ها ضرباتی را که قبلا از انگلستان خورده جبران کند. منظور از ضربات، معاملات سنگین بریتانیایی ها با احترام به سنت ملی، و تاریخی، رشوه بگیری در خاندان سعودی و پرونده BAE است که انگلیسی ها گفتند بررسی آن از نظر منافع انگلیس صلاح نیست، و آمریکایی ها گفتند آن را بررسی میکنند و گویا به این نتیجه رسیدند که اشتباه کرده بودند و باید دم دوستان را ببینند. به نوشته ایندپندنت دولت بوش برای جلوگیری از تکرار ضربات قبلی به حقوقدانان در کاپیتول هیل دستور داده به فکر پیدا کردن مفرهایی باشند تا اگر نمایندگان دموکرات کنکره شروط زیادی برای معامله تسلیحاتی

#### نکاتی حول و حوش معامله تسلیحاتی....

پیشنهاد کنند، راه دررو پیدا شود. البته شروط دموکرات ها به خاطر نفس مخالفت با تبدیل خاورمیانه به بشکه باروت نیست. اگر توجه کنید با اینکه اسرائیل سلاح های بیشتری دریافت کرده است، اما تقریبا قریب به اتفاق بحث ها در محافل قدرت در آمریکا تردید در فروش سلاح به کشورهای عربی است.

#### \*حفظ برتری اسرائیل بر اعراب و جبران سلاح های مصرف شده در لبنان

مورد اول باتعین نسبت نابرابر در سلاح های صادر شده به نفع اسرائیل و نوع آنها و تعیین شروطی برای نگهداری سلاح ها دور از اسرائیل رعایت شده و مورد توجه همه رسانه ها هم بوده است. در مورد دوم ایندپندنت نوشته است رشد عظیم و 30 درصدی کمک نظامی به اسرائیل هم برتری صنعت مدرن تسلیحاتی آن را حفظ میکند و هم بخشا برای جایگزین کردن سلاح هایی است که اسرائیل در تابستان 2006 در جنگ لبنان از دست داد.

#### \*اعانه و کارکرد چندگانه آن:

یک نکته دیگر هم هست که در رسانه های رسمی لاقبل به شکل عریان به آن پرداخته نشده است، چون به طنزی تلخ شبیه میشود. اما عین واقعیت است. موضوع این است که در این معاملات کلان آمریکا با فروش سلاح ها 20 میلیارد دلار از عربستان سعودی اعانه دریافت میکند، اما در عوض معادل 30 میلیارد دلار اسلحه به اسرائیل اعانه میدهد.

ممکن است سوال کنید چطور صدور سلاح در یک جا دریافت اعانه است و در جای دیگر پرداخت اعانه؟ اما برای پاسخ به این سوال باید از حسابداری با چرتکه اندکی فراتر رفت. فقط سعودی ها هستند که هنوز به شیوه شکل و شمایل حکومت شان معامله میکنند، یعنی سال هاست که مداوم دلارهای نفتی مردم را اول به حساب شیوخ و بعد به حساب بانکی کارخانجات اسلحه سازی واریز میکنند. به همین ترتیب سایر شیخ های کوچک که گویا قرار است حدود 5 میلیارد دلار به همین شیوه به آمریکا اعانه بدهند و اسلحه بگیرند تا بعد آنها را در اختیار آمریکا بگذارند.

اما معاملات با اسرائیل به شیوه مدرن تری صورت میگیرد. این بار که رسما از کمک تسلیحاتی صحبت میکنند. اما وقتی هم که بگویند سلاح را به اسرائیل فروخته اند، اسرائیل نخست از منبع کمک هزینه به کشورهای نیازمند، از آمریکا پول دریافت میکند و بعد این پول را به کارخانه های اسلحه سازی آمریکا می پردازد. در واقع فقط اسلحه به اسرائیل میرود. اما پول در داخل آمریکا از حسابی به حسابی دیگر منتقل میشود. یعنی از حساب مالیات دهندگان آمریکایی به حساب کارخانجات اسلحه سازی. از طرف دیگر مقامات و سرمایه داران اسرائیلی خود از بزرگ ترین شرکای این کارخانجات هستند، بنابراین یک پول اضافی هم بابت سهم خود و بالا رفتن ارزش سهام این کارخانجات دریافت میکنند. لازم به گفتن نیست که بخشی از پولی هم که سعودی ها به آمریکا کمک کرده اند از این طریق پیچیده به حساب دولت یا دولتمردان اسرائیل وارد میشود. یعنی اسرائیل نه دویل بلکه سوئل، سود به جیب میزند. هم اسلحه میگیرد، هم برای پرداخت بهای اسلحه پول میگیرد، هم سهمی بابت سود و افزایش سهامش در کارخانجات اسلحه سازی میگیرد. و هرچه جنگ و اسلحه در خاورمیانه و جهان فراوان تر شود، عواید این حسابداری زیرکانه و مدرن باز هم بیشتر میشود. آن بخش از درآمد سعودی ها نیز که نه از فروش نفت مردم بلکه به صورت رشوه از منابع غربی می آید به همین شیوه ی مدرن، معامله و محاسبه میشود. همانطور که طارق علی تحلیلگر مطلع انگلیسی در مقاله ای تحت عنوان به جیب شاهزادگان، \*اشاره کرد بخش بزرگی از رشوه مستقیما به حساب های غربی در قمارخانه های موناکو یا حساب های بانکی دیگر بابت عیاشی روی کشتی های تفریحی واریز میشود.

ضمنا بنابر همان اخبار آمریکا 13 میلیارد دلار نیز به جمهوری مادام العمر و احتمالا موروثی اما مدرن مصر تسلیحات اعانه میدهد. مصر به راستی به اعانه تسلیحاتی نیاز دارد. چون اخیرا مردمش تشنه لب و با ظرف های خالی به خیابان ریختند و وحشیانه، به داد و فریاد پرداختند و میدانیم که شورش مردم وحشی، که تشنه هم باشد، جقدر برای جمهوری های مادام العمر موروثی مدرن خطرناک است و خانم کندولیزا رایس که بعد از جنگ لبنان افتخارا دکترای مامایی گرفته است، در این یک مورد و موارد مشابه مربوط به شیوخ و امرای میانه رو، توصیه کرده است که بهتر است از حاملگی آنها جلوگیری به عمل آورد وگرنه خود دوستان، میانه رو، ممکن است در اثر افراط در استعمال، دموکراسی قیل از زایمان سقط شوند.

اما اسرائیل به خاطر تشنگان درونی نیست که به اعانه نیاز دارد، چون آب را مثل زمین، خودش میزدند و وضع نان را هم در دوره اخیر بنابر گزارش معروف نوامی کلاین با فروش جواز برنامه های پیشرفته کامپیوتری برای سرکوبهای توده ای و روشهای مدرن شکنجه و بازجویی رونق داده است. اما این دولت برای حفظ شاخه بیعی از دولت مدرن که در پایان جنگ دوم داشت خدای نکرده مقطوع النسل میشد، یعنی جمهوری دموکراتیک ژزادی - مذهبی، در میان دنیایی از تشنه لبان آواره وحشی که حتی درخت های زیتون شان را نیز از جا کنده اند، نیاز جدی به اعانه تسلیحاتی دارد.

#### آواره

آوارگان خاورمیانه نه تنها عملا آدم محسوب نمی شوند و از حقوق انسانی محرومند، بلکه برخلاف اسلحه، کالا هم نیستند و به همین جهت هیچکس آنها را نمی خواهد. علیرغم این، ارقام مربوط به آنها در خاورمیانه به طرز سرگیجه آوری بالا میرود. در مورد علت افزایش آنها هم برخلاف اسلحه نیاز نیست که به انواع تفسیرها متوسل شویم. در شرایط کنونی جنگ نخستین و مهمترین دلیل رشد جیش وار ارقام پناهندگی در خاورمیانه است.

تنها آوارگان عراق را در نظر بگیرید. UNHCR میگوید این بزرگ ترین آوارگی توده ای از زمان جنگ جهانی دوم است. عراق فقط قهرمان فوتبال آسیا نیست، بلکه در مسابقه آوارگی جام آسیا را حتی از فلسطین و جام جهانی را از همه ربوده است. بنا بر گزارش UNHCR روزانه، توجه کنید روزانه، 2000 عراقی از خانه خود آواره میشوند زیرا اگر به آوارگی تن ندهند، به احتمال قوی کشته میشوند. فقط یک میلیون و نیم در سوریه متراکم شده اند. اردن کوچک از شدت تراکم آوارگان عراقی در حال انفجار است و بیش از 750000 عراقی آواره را در خود جاداده است. بیش از 200000 آواره عراقی به مصر ولینان پناه آورده اند. تازه در این دومی بعد از جنگ تابستان، مردم بخش جنوب یعنی نزدیک یک میلیون نفر در وضعیتی مشابه آوارگی زندگی میکنند و فقط برای اینکه مثل فلسطینی ها بی زمین نشده و به آوارگی های مکرر تن در ندهند، در خرابه های خود مانده اند. چشم انداز جنگ دیگری هم در راه است و بخشی از اقلام سلاح که در بالا ذکر شد به همین مناسبت به خاورمیانه منتقل میشود. به گزارش سازمان ملل در درون عراق نیز دومیون نفر، یعنی از هر هفت نفر یک نفر آواره اند.

وضع افغانستان نیز روشن است. همین اخیرا رژیم مهرپرور، اسلامی هزارها هزارها مهاجر و آواره افغانی را به افغانستان برگرداند، لابد چون در این کشور صلح و صفا برقرار است. بعلاوه کافی است که دو قدم از خاورمیانه آنطرف تر برویم. آنجا خبرهایی است که از نظر رسانه های انحصاری ارزش بازتاب دادن ندارد، شاید به این دلیل که ممکن است باعث رشک آوارگان خاورمیانه شود. اما در لابلای خبرها اخبار تکان دهنده ای را که UNHCR گزارش کرده میتوان یافت. مثلا در اوایل تابستان امسال و بعد از حمله دموکراتیک، آمریکا و ائتویی به سومالی، خانم اریکا فالر نماینده این سازمان خبرداد تنها در یمن بیش از 100000 آواره - عمدتاسومالیایی - در وضعیت پریشان آوری، به سر میبرند. غذا و دارو نیست، اغلب مادران تعدادی از کودکان خود را از دست داده اند، علاوه بر گرسنگی، بی آبی، شیوع بیماری ها عده ای هم دیوانه میشوند...

آوارگان سومالیایی جزو آوارگان آفریقایی محسوب میشوند چنانکه میدانیم به آسانی به اروپا راه پیدا نمیکند. اتحادیه بشردوست اروپا حتی در دریا هم برای جلوگیری از ورود آنها، دیوار، کشیده است.

بنابراین آوارگان آسیا و افریقا جای شان در همین قاره هاست که برای پناهنده و آواره حقوقی قابل نیستند. دولت های اغلب مستبد این قاره ها که نان مردم خودشان را هم می دزدند، میگویند نان خور زیادی نمی خواهیم. اما نان.. به این قلم بیردازیم، چون چنین به نظر میرسد که یک توافق عمومی بین تمام دولت های معظم جهان و تمام احزاب قدرتمند بوجود آمده که باید آوارگان را به امان خدا رها کرد. کافی است فقط از ورود آنها به کشورها و پایان دادن به آوارگی شان جلوگیری نمود. بقیه اش با خداست.

### نان

در رابطه با این جنس، رشد، مربوط به بهای نان است نه مقدار آن. در مورد قصد نوحه خوانی، نیست. این وظیفه را اکنون خود **نکاتی حول و حوش معامله تسلیحاتی.....**

ثروتمندان جهان در نقش نیکوکار، برعهده گرفته اند. اما رشد بهای مواد غذایی یک گرایش عمومی در جهان است که از آمریکا و انگلیس گرفته تا هند و چین را در بر میگیرد. با اینکه قرار بود، رقابت آزاد، در بازار گلوبال اجناس را فراوان و ارزان کند ولی اسلحه و آواره را فراوان و نان را به شدت گران کرده است. مثلا بنا بر گزارش ایندیندنت بهای مواد غذایی در هند و چین تنها در سال گذشته به ترتیب 10 درصد و 20 درصد بالا رفته است. در انگستان بطور متوسط بهای مواد غذایی سالیانه 6 درصد افزایش پیدا میکند. بقیه کشورها هم همین گرایش را نشان میدهند. این گرایش قابل برگشت نیست، برعکس انتظار رشد آن میروید. در میان عللی که برای گرانی مواد غذایی برشمرده اند، یکی هم تهیه سوخت الکی از گیاهان به منظور جایگزین کردن سوخت های فسیلی است که هنوز در آغاز راه است و گفته شده وقتی که این سیاست تثبیت شده و روند مزبور به یک صنعت کامل و سودآور تبدیل شود، باید منتظر شوک قیمت مواد غذایی در سراسر جهان ولی بخصوص در کشورهای عقب مانده بود.

اما اگر مقارنتی صورت نگیرد، تهیه سوخت الکی از غذای انسان و حیوان، به یک صنعت بزرگ تبدیل خواهد شد. به این دلیل که به نظر میرسد، صاحبان صنایع، متقاعد شده اند که نظریه Peak، نفتی درست است. حتما این نظریه را می شناسید. اگر هم نمی بروید بخوانید. اما خیلی خلاصه اش این است که ذخایر نفتی و گاز جهان به اوج بازدهی خود رسیده و یا به زودی به این نقطه میرسند. این به معنای پایان ذخایر نفت و گاز نیست، اما به معنای شروع بحران در بازار سهام شرکت های نفتی است.

از آنجا که قرار نیست به خاطر صرفه جویی در مصرف انرژی، صنایع اتومبیل سازی یا هواپیمایی و بسیاری از بنگاه های بزرگ دیگر صدمه بخورند دو راه برای حل این قضیه میماند: یکی به دست گرفتن مهم ترین میدان انرژی در خاورمیانه. آن قلم اول جنسی که در خاورمیانه رشد میکند، یعنی اسلحه، در خدمت همین ضرورت حیاتی، است و علاقمندان به به توسعه، در بازار گلوبال باید با نگرانی و به شدت از جنگ های خاورمیانه حمایت کنند و چنین می کرده ند. اما یک مشکل کوچک وجود دارد و آن این است که هواپیماها و بمب افکن ها و رزمناوها و کلا خود جنگ به شدت مصرف انرژی فسیلی را افزایش میدهد.

بنابراین باید در ضمن ادامه جنگ برای کنترل ذخایر موجود بویژه در خاورمیانه، به فکر انرژی جایگزین و از جمله تبدیل نان به سوخت و در نتیجه گرانی باز هم بیشتر غذا بود.

و بالاخره: نقش کارساز رژیم اسلامی

اگر تنها همین قلم اخیر یعنی غذا را در نظر بگیریم، می بینیم اگر هیچ بحران سیاسی در جهان وجود نداشت و مثلا رژیم ایران به دست مردم ساقط میشد، یا اسرائیل سرانجام به یک دولت فلسطینی واقعی رضا میداد، اما ملت های جهانخاورمیانه به حق حاکمیت خود می چسبیدند و حاضر نمیشدند این حق را مفهومی عقب مانده به شمار آورند و آنرا در پای گلوبالیسم تقدیم کنند، در چارچوب منطق حاکمان جهان بازهم باید بخاطر توسعه و پیشرفت جهان جنگید به خصوص در خاورمیانه، باید به صدور اسلحه پرداخت بخصوص به خاورمیانه، باید از جمهوری های مدرن و مادام العمر یا جمهوری های نژادی در مقابل مردم وحشی تشنه لب حمایت کرد باز هم بخصوص درخاورمیانه، بایدغذای آدم و حیوان را در مخزن جت های مسافر بری یا جنگنده - فرق نمی کند - سوزانید، زیرا توسعه بازار به انرژی نیاز دارد و مرکز ذخایر انرژی هم در خاورمیانه است.

اما چطور باید این نتیجه گیری های علمی را به مغز مردم وحشی، و حتی به مغز مردم غیر وحشی و تحصیل کرده در غرب فرو کرد؟ آیا عوام چه در غرب چه در شرق ظرفیت کافی دارند که بتوان همه اینها را صریح و بدون پرده به آنها گفت؟ مسلم است که نه.

در اینجاست که نقش سازنده جمهوری اسلامی در گردش روزگار خود را هویدا میکند. بقیه اش را میدانید: یکی لازم است تا مردم خود را فله ای بکشند، آنوقت میشود به مردم گفت بمباران دموکراتیک وجود دارد. یکی باید باشد که بگوید کیک زرد درست میکنم. پهلویش هم بگوید اسرائیل باید نابود شود. آنوقت میشود به مردم گفت جنگ پدیده ای است صلح طلبانه. یکی باید باشد که بگوید ابر قدرتم و میخوام کیش عقب مانده خودم را در حوزه قدرتم بگسترانم، تا بتوان گفت دخالت و تجاوز و اشغال پدیده ای است، مظلومانه.. یکی باید باشد که بگوید شهادت طلبم، تا له کردن یک میلیون

انسان زیر بمب و موشک، جنگ با ترور، و انسانیت خوانده شود و تازه فواید جانبی هم داشته باشد و با آن بتوان تئوری های ترفیخواهانه مالتوس را به اجرا گذاشت. فکر کنید اگر همین یک میلیون نفر قربانی دو جنگ عراق و افغانستان زنده بودند، نه تنها در شرایط گرانی نان، بر ناخوانا اضافه میشدند، بلکه بنا بر آمار سازمان ملل حداقل از هر هفت نفر یک نفر آواره میشدند و به بحران آوارگی که تئوری های توسعه هیچ راه حلی برای آن ندارد دامن میزدند. خلاصه اینکه باید هیبتی پیدا شود که آنقدر ضد بشری باشد و برای اثبات بهیبت خود آنقدر مردم خود را سرکوب کند که نه فقط فروش و رونق تسلیحات بلکه کاربرد آنها و کشتار مردم به بهانه دفع او قابل توجیه باشد.

به خاطر همین نقش ضروری جمهوری اسلامی در گردش روزگار به کام حاکمان ظالم جهان است که برخی به تئوری های دابی جان ناپلونی روی آورده اند و فکر میکنند حکومت اسلامی ایران دست نشاندۀ آمریکا و اسرائیل است و سیاست هایی را که آنها دیکته میکنند، به اجرا در می آورد.

اما این نوع مفسران اشتباه میکنند و بادشان رفته که دابی جان خودش بزامانده اشراف بود و تئوری هایش در ارزش های اجدادش ریشه داشت و به همین جهت دست و پای مردم را فلج کرده و یک راست به اراده ارباب جهان، واگذار میکرد.

آنهايي که روزگار سیاه زمانه ی ما را درست کرده اند، نظام جهان را به شکلی مهندسی کرده اند که میگویند خدای شان جهان را به آن شکل خلق کرده است. یعنی بر پایه زور. و برای استمرار زور هیچ چیز مفیدتر از شیطان نیست. حاکمان این روزگار از ستم تغذیه میکنند و پروار میشوند. وجود نیروهای خبیث و ضد انسانی برای استمرار زور چنان لازم است که آمریکا در شرایط کمبود مجبور شده است حتی به دار و دسته های کوچک مافیایی و قاچاقچی هم پناه بیورد. در این مورد افشاکاری تکان دهنده ولسلی کلارک ژنرال چهار ستاره آمریکا و فرمانده کل سابق نیروهای ناتو و یک نامزد ریاست جمهوری آمریکا در مورد تنظیم استراتژی های جنگی پنتاگون در قرن 21 را که لینک آن در زیر مقاله است، حتما ببینید.\* اخیرا یک سیستم پسخور هم درست کرده اند. یعنی از درون هر ائتلاف جنگی شان، یک شیطان جدید ظهور میکند که برای استمرار زور مقید می افتد. از ائتلاف با مجاهد افغان، القاعده؛ از ائتلاف با ارتجاع سیاه شیعه، ارتجاع سیاه سنی، و بالعکس. با استفاده از این مکانیسم پسخوری، نظام شان خودکار میشود. مولف دیروز به دشمن امروز و مولف امروز به دشمن فردا تبدیل میشود و به همین ترتیب. اینجاست که باید به کلمات قصار سردار ارتجاع، نجار، مراجعه کرد. آیا فردا آمریکا اعلام نخواهد کرد: آن سردار مرتجع حق داشت، تقویت نیروهای دفاعی کشورهای مسلمان، امنیت جهان را به خطر انداخته است و جنگ دیگری لازم است. این بار با این یا آن شیخ مرتجع، این یا آن جمهوری مادام العمر، این یا آن امیر میانه رو..

رژیم اسلامی لازم نیست که از آمریکا و اسرائیل دستور بگیرد. کافی است با منطق نظام حاکم یعنی به کمک زور و ستم سعی کند در درون این نظام برای خود جاباز کند وجود خبیث خود را تماما به نمایش بگذارد تا وسیله استمرار زور را فراهم آورد. همان خیانتی که ناشی از تحمیل یک رژیم غیرقابل قبول قرون وسطایی به مردم ایران است و از این رو چاره پذیر نیست.



برای نقد و نفی نظام زور و سلاح و جنگ و آوارگی و گرسنگی، باید بیرون آن ایستاد و به تمامیت آن و هرگونه زور و ستم اعلان جنگ داد.

آنوقت البته بار تمام جهان را روی شانه های خود احساس میکنند. آماده اید؟ به قول ملا و شیخ: بسم الله! اما در آنصورت یک قوت قلب هم هست. تمام آنها که زیر بار ستم این جهان له میشوند، یا شما هستند.

منابع: \* ایندیندنت\*الاهرام \*مقاله رابرت چیر در نیشن \* بوری آبنری. دام ابلهان \* طارق علی. به جیب شاهزادگان \* سخنرانی وسلی کلارک.

برگرفته از : سایت روشنگری

## مستمسکی یک مجازات جنایتکارانه و ضدانسانی است و باید به عنوان یک شیوه مجازات ملغی گردد!

### بازداشت یک فعال کارگری در تبریز چهارشنبه 8 اوت 2007، بوسیله دیالکو

طبق خبرهای رسیده از منابع کارگری در تبریز، آقای محمد جراحی، از اعضای فعال سندیکای کارگران نقاش و تزئینات ساختمانی و کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری در شهر تبریز بازداشت شده است. رفقای ایشان احتمال می دهند که این بازداشت به علت فعالیت های آقای جراحی برای برپایی مراسم همبستگی جهانی با کارگران زندانی و محکومیت احکام سنگین برای فعالان کارگری بوده است. جزئیات بازداشت و خبرهای تکمیلی متعاقباً ارسال خواهد شد.  
سلام دمکرات

### دستگیری و ضرب و شتم ۲۷۰ جوان در يك شب

چهارشنبه شب 10 مرداد در یورش وحشیانه اوباشان رژیم به يك باغ در اطراف کرج که کنسرتی در آنجا برگزار می شد، 270 دختر و پسر جوان دستگیر شدند. تحقیر، فحشهای رکیک، تهدید به سنگسار و کتک زدن "مفسدین"، الهام گرفته از آیه های قرآن، ورد زبان این اراذل واقعی بود و اجرا می شد. بسیاری از خانواده ها در بیم و هراس از اینکه چرا فرزندانشان بخانه بازنگشته اند آن شب را سپری کردند. برخی از خانواده ها که از محل بازداشت بچه ها خبردار شده بودند شب تا صبح را پشت در فرماندهی انتظامی بسر بردند با این امید که خبری دریافت کنند. صبح پنجشنبه همه بستگان در بلواری که فرماندهی آنجا قرار داشت جمع شدند. حتی به پدر و مادرها نیز نمی گفتند بچه های آنها کجا هستند و چی بسرشان آمده. مردم بسیار بیمناک و خشمگین بودند. چون می دانستند از این وحشی ها هر جنایتی و فسادى بر می آید. همه با هم مشورت می کردند و به یکدیگر کمک و دلاری می دادند. ساعت 12 ظهر يك اتوبوس پر از دختران بازداشت شده از باغ فرماندهی انتظامی خارج شد. بسیاری از دختران روسری بسر نداشتند و در حالیکه دستانتشان را از پنجره اتوبوس بیرون آورده بودند از مردم کمک می طلبیدند. آنها فریاد می زدند و برخی اشک می ریختند. در این لحظه يك مادر در مسیر اتوبوس به زمین نشست و فریاد زد نمیدارم بچه هامونو ببرین. مگر از روی جنازه من رد بشین. نیروهای سرکوب با باتوم به این مادر شجاع حمله بردند و او را کشتن کشتن کنار زدند. این وحشیگری خون مردم را به جوش آورد. صدای اعتراض و فحش به رژیم و نیروهای سرکوبگرش در زیر آسمان داغ مرداد طنینی بسیار خطرناک برای حکومت داشت. رهگذران زیادی توقف کرده بودند و راه بندان ایجاد شده بود. مردم با پای پیاده یا با اتومبیل به دنبال اتوبوس حامل فرزندان زندانی شان می دویدند و فریاد می زدند، گریه می کردند و هو می کشیدند. نیروهای ویژه سرکوب با باتوم برقی بجان مردم افتادند. يك مادر در حالیکه از شدت خشم و اندوه خود می لرزید فریاد می زد: "ای کثافت ها چرا گورتان را گم نمی کنید. نوبت من که بشه قیمة قیمة تان می کنم. من همه شما را خودم می کشم. بچه ام را بمن پس بدین". يك مادر دیگر با گریه فریاد می زد: "ای جهان متمدن کجایی که ببیند با ما چکار می کنند. من به سازمان ملل شکایت می کنم". يك پدر با بغض شعار می داد: "بچه ام را بدین. حکومت پادگانی نمی خواهیم". يك مادر دیگر برای مردم می گفت به خترم گفته به این کنسرت نرو این حکومت وحشی و عقده ای است و گیر می افتی اما گوش نکرد. مادر دیگری می گفت چرا بچه هامون نباید شادی کنند و به کنسرت برن. اگر این حکومت جانی و آدمکش است تقصیر بچه های ما چیه. نیروهای کمکی ضد شورش با وانت سر رسیدند. حاج آقاهاى درجه دار و بی درجه داخل بنزهای ضد گلوله با محافظت بسرعت داخل مقرشان شده و خارج می شدند. مردم ناسزا می گفتند و با خشم و کین به این رفت و آمد نگاه می کردند. برخی با صدای بلند می گفتند حاجی های بدون اونفورم را بشناسید اصل کاری ها اینا هستند. پاسدارها و حاجی های "خوب" وارد میدان شدند و به مردم می گفتند روز شنبه با سند به زندان رجایی شهر بیایید بچه هاتون را تحویل بگیرید. در گوشه ای دیگر پاسدارهای و حاجی های بد، باتوم بدست به مردم فحش می دادند که بچه هاتون فاسدند و اینجا حکومت اسلامی است. هنوز تعدادی از دستگیر شدگان (همه پسرها و عده ای از دختران) داخل بازداشتگاه بودند. بعد از ساعتی چند دختر را آزاد کردند. آنها در حالیکه شدت اشک می ریختند و می لرزیدند و قادر به سخن گفتند نبودند به آغوش خانواده شان برگشتند. کلیه وسایل شخصی آنها را ضبط کرده بودند و به آنها گفته بودند یا باید امضاء کنید که روابط نامشروع داشته اید یا اینکه سنگسار می شوید (یعنی در هر حالت سنگسار می شوید). یکی از مادرها می گفت دختر او که حاضر به امضاء نشده شدیداً کتک خورده است. در فاصله چند ساعت همه بازداشت شدگان را به زندان رجایی شهر کرج منتقل کردند و به خانواده ها گفتند شنبه بیایید. خانواده ها بسرعت بطرف زندان راهی شدند.

در این میان يك واقعه دیگر هم رخ داد. اتوبوس قراضه و درب و داغانی از داخل مقر نیروهای انتظامی خارج شد. مردم با این خیال که اتوبوس حامل فرزندان زندانی آنهاست بسرعت بطرف اتوبوس دویدند. اما

### نمونه هانی از تداوم و تشدید سرکوب در ایران:

#### اعدامهای دسته جمعی همچنان ادامه دارد!

#### انتقال 6 زندانی برای اعدام از زندان گوهردشت به زندان اوین

بنانه گزارشات رسیده از زندان گوهردشت کرج امروز چهارشنبه 10 مرداد 1386 تنها از بند 2 زندان گوهردشت کرج 6 زندانی عادی را به اوین منتقل کردند.

قبل از انتقال به آنها گفته شده که فردا در زندان اوین اعدام خواهند شد. قفار مختاری یکی از 6 زندانی است که امروز او را به اوین منتقل کردند و قرار است که فردا او همراه با تعداد دیگری از زندانیان اعدام شوند.

در پی مصاحبه های رادیو تلویزیونی مقامات طراز اول رژیم که همراه با تایید و تاکید بر اعدامهای بیشتر، اعدامها به نحو بی سابقه ای در حال افزایش می باشد، و هر روز شاهد گرفتن جان انسانهای بیشتری در ایران هستیم.

اعدامهای که تا به حال انجام شده تحت عناوین مجرمین عادی اعلام گردیده. در صورتی که تا کنون روشن گردیده در میان اعدام شدگان دو زندانی سیاسی از ایل بختیاری به نامهای فاضل رضوانی و حاجت مراد محمدی است و در بین کسانی که محکوم به اعدام شدن نام آقای میثم لطفی از بازداشت شدگان 18 تیر 1387 به چشم می خورد.

اکثر زندانیانی که در طی روزهای گذشته اعدام شدن سالها در زندان بودن ولی رژیم برای ایجاد رعب و وحشت در بین مردم آنها در این مقطع زمانی، اعدام می کند.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، از شخص دبیر کل سازمان ملل آقای بان کی مون و از تمامی مراجع حقوق بشر می خواهد که دخالت نمایند و مانع اعدامهای گروهی زندانیان در ایران شوند.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران  
10 مرداد 1386 برابر با 1 اگوست 2007

### اعلامیه کانون نویسندگان ایران

#### حکم اعدام عدنان حسن پور و هیوا بوتیما باید لغو شود!

آزادگان!

روزگاری است که خبرها پی درپی از شکنجه و اعدام، زندان و سنگسار و تعقیب و آزار است. آخرین خیر تا لحظه صدور این بیانیه، اعلام حکم اعدام برای دو روزنامه نگار و فعال اجتماعی، عدنان حسن پور و هیوا بوتیما، است. آیا سرانجام گفتن و نوشتن و سرودن در سرزمین ما باید مرگ باشد؟ چه گونه می توان کسانی را به دستاویز "اقدام علیه امنیت کشور" به کام مرگ فرستاد که گناهی جز بیان آزادانه عقاید خود ندارند؟ ما هشدار می دهیم که هیچ اقدامی "علیه امنیت کشور" فاجعه بارتر از حذف و نابودی نیروهای آزادی خواه، مردمی و پیشرو نیست. کانون نویسندگان ایران خواهان لغو همه احکام اعدام، به ویژه احکام صادر شده بر ضد عدنان حسن پور و هیوا بوتیما است. کانون نویسندگان ایران

سایت راه کارگر!

ما همصدا با نیروهای مترقی و چپ ایرانی خواهان لغو فوری وبدون قیدوشرط اعدام ها بوده و هستیم! اعدام به هر بهانه و

این اتوبوس پر از کارگران افغانی بود که دستگیر شده و روانه مرز بود. مردم وقتی این صحنه را دیدند عقب آمدند و بهم گفتند افغانی ها هستند. در پس اتوبوس حامل کارگران افغانی عده ای زن و کودک پابرهنه و فقیر بسرعت می دویدند. گریه می کردند. یکی بسرعت یک اسکناس هزار تومانی را از پنجره بدست کسی داد. یکی یک بسته بیسکویت به دیگری داد. صحنه بسیار تکان دهنده ای بود.

ما مردم باید بدانیم همان دستنی که فرزندان مان را می دزد، شادی آنها را به غارت می برد، آنها را شلاق می زند و شکنجه و تجاوز می کند، همان دست هزاران زحمتکش افغانی را شبانه از بیخوله هایشان بیرون می کشد، تحقیر می کند، از کشور اخراج می کند و خانواده آنها را از هم می پاشاند. ما تا زمانی که پشت به پشت هم ندهیم و در برابر هر اقدام ستمگرانه این رژیم جانی که علیه افغانی و ایرانی، دختر و پسر، دانشجو و کارگر و معلم و غیره روا می دارد مبارزه و اعتراض نکنیم، نمی توانیم از شر این آدمکش ها خلاص بشویم. فقط با متحد شدن می توان آرزوی آن مادر و میلیونها انسان دیگر را برآورده ساخت.

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بزر



## برای نجات جان مرتضی اصلاحچی، سهیل آصفی و دیگر زندانیان سیاسی، مبارزه جمعی لازم است!

مرتضی اصلاحچی درحین بازداشت روز 18 تیر توسط نیروهای امنیتی مورد ضرب و شتم قرار گرفته و هم اکنون مورد بازجویی و شکنجه قرار دارد. گزارشی که از همقطاران مرتضی منتشر شده است، حکایت از وضعیت وخیم وی در بند 209 زندان اوین دارد. سهیل آصفی هم از فعالین دانشجویی بازداشت و از وضعیت وی خبر دقیقی در دست نیست.

تجربه تلخ زندانیان جمهوری اسلامی برای کسانی که زندان کشیده اند و آنهایی که ناظر اخبار جنایات دستگاههای مخوف امنیتی دولت اسلامی در حق انسانهای مبارز بوده اند کافی است که هراس داشته باشند و از خود بیبرسند قربانی خشونت و توطئه بعدی کیست؟ دستگاه سرکوب و شکنجه کدامیک از زندانیان را نابود می کند؟ احتمال دست زدن به هر جنایتی از آدمکشهای جمهوری اسلامی ساخته است. مرتضی اصلاحچی یا سهیل یا هر آزادیخواه دیگری در چنگال درندگان و در معرض خطر هستند. دشمن مردم آزادیخواه هار و بیرحم است، نباید فرصت داد که به راحتی مبارزین را در کام مرگ فرو ببرد.

معمولا نیروهای اطلاعاتی- امنیتی رژیم اسلامی با ضرب و شتم، توهین و تحقیر با زندانیان برخورد می کنند. آنها به هر شیوه غیرانسانی برای درهم شکنن روحیه زندانیان متوسل می شوند. بازجویی و اعتراف گرفتن، شکنجه و روانکوی زندانیان امری است شنیع که دستگاه قضایی و امنیتی رژیم اسلامی در حق زندانیان بطور سیستماتیک اعمال می دارد.

برای آزادی مرتضی اصلاحچی، سهیل آصفی و دیگر زندانیان سیاسی تلاش و مبارزه جمعی در همه ابعاد اجتماعی لازم است. ما همه نهادهای بین المللی و مدافع حقوق بشر احزاب و رسانه های جمعی، نهادهای مدنی و مردم را به اعتراض در جهت آزادی این زندانیان فرا می خوانیم.

تشکیل کمیته نجات برای دفاع از این زندانیان یک اقدام مهم و اساسی است. در همین رابطه انجمن از هم اکنون برای تهیه طومار حمایتی، سازماندهی اعتراضات، نامه نگاری با سازمان عقوبت الملل و دیگر نهادها برای تحت فشار قرار دادن رژیم اسلامی در جهت آزادی مرتضی اصلاحچی و سهیل آصفی فعالیت می نماید و همه مدافعان آزادی و انسانیت را به همراهی و همکاری فرا میخواند.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر ایران

14 مرداد ماه 1386

## ممانعت مراجع قضایی اهواز از دسترسی محمدرضا فقیهی و کیلیه

### پرونده عوده غراوی از متهمان بمب گذاریهای اهواز

مراجع قضایی اهواز از دسترسی محمدرضا فقیهی و کیلیه مدافع عوده غراوی از متهمان بمب گذاریهای اهواز به پرونده موکلش ممانعت بعمل می آورند.

بر اساس این گزارشات محمدرضا فقیهی، وکیل مدافع عوده غراوی که برای درخواست رسیدگی مجدد به پرونده موکلش به اهواز رفته بود پس از 3 روز مراجع مسئولین دستگاه قضایی از دسترسی وی به پرونده موکلش ممانعت کرده اند.

دکتر عوده افری از جمله چهرهای سرشناس در شهر اهواز که پسرش "علی غراوی" 18 ساله به اتهام بمب گذاری اعدام شده است.

دکتر عوده غراوی در دادگاه بدوی و با تائید شعبه 32 دیوان عالی کشور به 20 سال حبس تعزیری و تبعید به زندان اردبیل محکوم شد. نامبرده در حال حاضر در زندان اردبیل دوران محکومیت خود را سپری می کند. دکتر غراوی اعتقاد دارد که اعتراضات و فعالیتهای آنها کاملا مدنی و مسالمت آمیز و جزء حقوق تعریف شده ی شهروندی آنان است.

## منصور اساتلو در زیر شکنجه

به نقل از فعالان حقوق بشر در ایران :

بنا بر گزارشات رسیده از بند 209 زندان اوین آقای منصور اساتلو در طی بازداشت تحت شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفته اند.

آقای اساتلو مدیر سندیهای کارگران شرکت واحد تهران که از چندی پیش توسط مامورین وزارت اطلاعات ربوده و به بند 209 انتقال یافته است وی در هفته های گذشته در بازجویی ها به شدت مورد شکنجه فیزیکی قرار گرفته بطوری که از ناحیه دنده دچار آسیب دیدگی گشته است و همچنین در هنگام انتقال به بازجویی به سختی قدم بر می دارند. خانواده وی تا کنون موفق به تماس با ایشان نشده اند و این مسئله نگرانی ها را بر آنها افزوده است.

فعالان حقوق بشر در ایران نسبت به سلامت جسمی آقای منصور اساتلو اعلام نگرانی می کند و خواهان آزادی بی قید و شرط این فعال کارگری می باشد.

86/5/21

## اطلاعیه کانون نویسندگان ایران (در تبعید) تشدید سرکوب و خفقان در ایران

هم میهنان و مردم آزادی خواه جهان!

خبرهای تازه ای که از ایران می رسد حاکی از آن است که جمهوری اسلامی، سرکوب و هجوم همه جانبه و تازه ای را به حقوق مردم ایران آغاز کرده است و با بستن روزنامه ها، سانسور و جمع آوری کتاب ها، تهدید و بازداشت نویسندگان و روزنامه نگاران، دستگیری فعالین جنبش کارگری، دانشجویی، اعتراضات معلمان، و سرکوب جنبش زنان و فعالین آن، اعدام و سنگسار، به دار آویختن جوانان زیر 18 سال، و به طور کلی هجوم همه جانبه به حقوق مردم ایران در همه عرصه ها، بویژه آزادی سیاسی و اجتماعی، به تمامی مردم جامعه ی ما اعلام جنگ داده است.

از جمله این هجوم ها می توان به موارد زیر که نمونه های کوچکی از پایمال شدن حقوق مردم ایران است، اشاره کرد:

\* دستگیری و نزدیدن فعالین جنبش کارگری مانند محمود صالحی، و منصور اساتلو و ایجاد شرایط جسمانی بسیار ناگوار برای سلامتی آنان در زندان. دستگیری تعداد بسیاری از فعالین جنبش دانشجویی در سالگرد حمله به خوابگاه کوی دانشگاه تهران، دستگیری فعالین جنبش زنان و صدور حکم محکومیت زندان و شلاق برای آن ها و دستگیری بیش از 100 زن و دختر جوان در تهران، به بهانه ی «بد حجابی».

\* ابلاغ حکم اعدام به «عدنان حسن پور»، روزنامه نگار ساکن مریوان با عنوان مضحک اقدام علیه امنیت ملی.

\* دستگیری و محکومیت به اعدام «هیوا بوتیمار»، فعال مدنی و حقوق بشر در ارتباط با احزاب مخالف رژیم.

\* سنگسار یک مرد 47 ساله در تاکستان.

\* دستگیری و صدور محکومیت اعدام برای یک نوجوان 17 ساله به نام مصلح زمانی در سئندج.

\* دستگیری سه پژوهشگر از ایرانیان مقیم آمریکا به نام های رامین جهانیگلو، کیان تاج بخش و هاله اسفندیاری که به ایران سفر کرده اند، به اتهام جاسوسی، و اداکردن آنان به اعترافات شنیع تلویزیونی.

\* سحرگاه یک شنبه 31 تیر ماه 1386، 12 نفر در زندان به دار مجازات آویخته شدند.

سعید مرتضوی دادستان عمومی و انقلاب تهران گفت: پرونده 17 نفر دیگر که برای اعدام درخواست شده پرونده هایشان هم اکنون برای صدور رای نهائی در اختیار دادگاه کیفری استان تهران قرار گرفته است. بنا به آمارهای منتشر شده در سال جاری تاکنون حدود 190 نفر اعدام شده اند.

هدف جمهوری اسلامی، از توسل به شیوه های غیرانسانی و هجوم همه جانبه، به حقوق اولیه ی مردم، خاموش کردن صدای اعتراض مردم آزادی خواه است که در سراسر جامعه، آشکارا و پر صدا طنین افکنده است. اعتراضاتی که نشان دهنده ی خودکامگی و فسادجهان نسبت به وضعیت دردناک مردم ایران بکشند و سیاست- های ضدانسانی و آزادی ستیز حکومت اسلامی را با نفرت پاسخ دهند.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

31 تیر ۱۳۸۶ - 22 ژوئیه 2007

## در روز همبستگی جهانی با منصور اسانلو و صالحی منزل اسانلو به محاصره نیروهای امنیتی درآمد

پنج نفر از اعضای هیئت مدیره سندیکا ی واحد دستگیر شدند  
ابراهیم مددی، داود رضوی، یعقوب سلیمی، همایون جابری و  
ابراهیم گوهری در شمار دستگیرشدگان هستند!



مجید توکلی، احمد قصابان، احسان منصوری

**فراز هانی از رنجنامه افشاگرانه خانواده های سه دانشجوی زندانی: مجید توکلی، احمد قصابان، احسان منصوری، به همراه جزئیات تکان دهنده ای در مورد شکنجه دانشجویان.**

**این خانواده ها مهر سکوت را شکسته و در رابطه با شیوه های شکنجه دانشجویان در زندان های جمهوری اسلامی ایران می نویسند:**

- ۱- بازجویی طولانی مدت (۲۴ ساعت مداوم) توسط یک تیم ۷ نفره و نیز بازجویی های گاه و بیگاه شامل نیمه های شب
  - ۲- ارائه اخبار کذب بر دستگیری، ضرب و شتم و آزار اعضای خانواده و همچنین اخباری مبتنی بر بیماری (سکته قلبی) و انتقال اعضای خانواده به بیمارستان
  - ۳- پخش صداهای آزار دهنده در سلول در زمان استراحت به طوری که مانع خوابیدن دانشجویان می شده است.
  - ۴- توهین های شدید و سخف به فرد و اعضای خانواده
  - ۵- اهانت به دانشجویان و رفتار نامناسب توسط نگهبانان بند ۲۰۹
  - ۶- تهدید های مختلف اعم از تهدید به قتل و ضرب و جرح شدید و تهدید به آزار رساندن به اعضای خانواده
  - ۷- ارائه احکام مجعول مانند حکم اخراج والدین از محل کار، حکم قطعی شلاق (۸۰ ضربه) برای فرد
  - ۸- فرستادن دانشجویان به سلول افراد خطرناک
  - ۹- دادن وعده ی آزادی و تحویل کلیه وسایل دانشجویان دربند و سپس بازگرداندن آنها به سلول انفرادی.
- آزار های جسمی:
- ۱- ضرب و شتم شدید توسط هفت بازجو به صورت هم زمان که به بیهوشی و انتقال فرزندانشان به بهداری بند ۲۰۹ منجر شده است.
  - ۲- ضربیه با پا به بازوها، سینه، پشت و... ضرب و شتم با مشت و لگد به سر و صورت و پاها به صورتی که در اثر ضربیه دانشجویان از روی صندلی سقوط کرده یا به شدت به دیوار برخورد می کردند.
  - ۳- ضربیه زدن روی دستبند به صورتی که آثار کیبندی و تورم تا هفته ها روی دست آنها بوده است.
  - ۴- نگهداری در سلول هایی با اندازه های کوچک بطوریکه امکان راه رفتن دراز کردن پا در آن نبوده است
  - ۵- خنکداری در سلول هایی بدون زیر انداز و هیچگونه وسیله دیگری
  - ۶- اجبار به ایستادن متوالی طولانی مدت (۴۸ ساعت)
  - ۷- استفاده از کابل و شلاق برای ضرب و شتم
  - ۸- خواباندن دانشجویان روی زمین و اندیت و آزار توسط تیم هفت نفره بازجویی از جمله فشار بر سر و صورت با پا، ایستادن روی پاها و کمر و نشستن روی پشت و کمر.
  - ۹- اجبار به ایستادن روی یک پا بصورت متوالی به مدت طولانی (۱۸ ساعت).
  - ۱۰- پرتاب کردن و هل دادن به صورتی که به دیوار برخورد کنند
  - ۱۱- ندانن غذا به مدت ۴۸ ساعت.
  - ۱۲- ضرب و شتم شدید حین انتقال به زندان به صورتی که مسئولین بند ۲۰۹ از تحویل گرفتن فرد اجتناب می کردند.
  - ۱۳- اجبار دانشجویان به خواندن مقالات موهن یا صدامی بلند به طور مداوم و پس از آن اجبار به نوشتن آن مطالب و مقالات از حفظ
  - ۱۴- ممانعت از ویزیت دانشجویان توسط پزشک بند و استفاده از دارو های مورد نیاز
  - ۱۵- اجبار به انجام حرکات طاقت فرسا به مدت طولانی از قبیل نشستن و بلند شدن متوالی، خم شدن و گرفتن مچ پا و.....
- ..... کلمه آنچه که در بالا آمده است همچون تیری بر قلب ما نشسته است و باز هم این سوال را تکرار می کنیم که مگر يك جوان ۲۲ ساله توان تحمل چه میزان شکنجه و فشار را دارد، گرچه چنین فشارهایی آن هم طی ۸۰ روز برای هیچ کس قابل تحمل نیست. و باز این سوال را مطرح می کنیم که آیا اعتراضاتی که از طریق بدست آید قابل قبول است؟

بر اساس اطلاعات دریافتی از منابع گوناگون امروز (پنج شنبه ۹ اوت) از صبح زود منزل منصور اسانلو به محاصره کامل نیروهای امنیتی درآمد. نیروهای امنیتی که در دسته های چندنفره بخشا در پژو و بخشا در خیابان و در درب منزل اسانلو و همسایه هایشان مستقر شده بودند ضمن محاصره به همسایه ها می گفتند ما طلبکار هستیم، اسانلو یک کلاهبردار است که پول ما را خورده و ما برای پس گرفتن پولمان آمده ایم. نیروهای امنیتی ضمن ممانعت از ورود همکاران و دوستداران، که برای دیدار خانواده اسانلو و اعلام همبستگی با آنها در روز جهانی دفاع از آزادی منصور اسانلو و محمود صالحی آمده بودند، پنج نفر از اعضای هیئت مدیره سندیکا: ابراهیم مددی، داود رضوی، یعقوب سلیمی، همایون جابری و ابراهیم گوهری را دستگیر کردند که تا لحظه تنظیم این گزارش اطلاعی از آنها در دست نیست.

ما ضمن محکوم کردن بورش نیروهای امنیتی به منزل اسانلو و جلوگیری از اعلام همبستگی همکاران و دوستداران وی، خواهان آزادی سریع و بی قیدو شرط همه دستگیر شدگان از جمله منصور اسانلو و محمود صالحی هستیم.

همه فعالین زندانی کارگری، دانشجویی، ملی و همه زندانیان سیاسی و عقیدتی باید فوراً و بدون قیدو شرط آزاد شوند. اعدام ها و مجازاتهای ضدانسانی نظیر سنگسار باید بلافاصله قطع شود.

باید از طریق تشدید کارزار جاری و ادامه هر چه وسیع تر آن، راه آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی و پایان دادن به اعدام و سنگسار را تسریع کنیم.

سایت راه کارگر

## نه جمهوری اسلامی، نه مداخلات امپریالیستی!

### پرتوان باد جنبش های آزادی خواه و برابری طلب ایران!

به مناسبت هفته کارزار مشترک که به ابتکار و با فرخوان «کمپین فعالین جنبش کارگری ایران در خارج از کشور» در جریان است، و در ادامه تظاهرات روزهای شنبه ۴ و یکشنبه ۵ اوت ۲۰۰۷ در پاریس، فراخوانی هم از طرف سندیکای CGT و با حمایت سندیکاهای FO و SUD برای تجمع اعتراضی در روز پنجشنبه ۹ اوت (۱۸ مرداد) در برابر سفارت جمهوری اسلامی ایران در پاریس داده شده است.

ما در این تجمع اعتراضی خواهان:  
**لغو فوری و بدون قید و شرط احکام اعدام دو روزنامه نگار و فعال اجتماعی، عدنان حسن پور و هیوا بوتیمار، آزادی فوری و بی قید و شرط کارگران زندانی، از جمله محمود صالحی و منصور اسانلو،**

**و آزادی فوری و بی قید و شرط دانشجویان زندانی هستیم.**

ما مجازات اعدام و از جمله اعدام های دسته جمعی اخیر، احکام سنگسار، سرکوب زنان و جوانان و ملیت های تحت ستم، معلمان، و بگیر و ببند دانشجویان و کارگران و زحمتکشان را که برای ابتدائی ترین حقوق خود مبارزه می کنند، شدیداً محکوم می کنیم.

ما از همبستگی سندیکاهای نامبرده فرانسوی و نیز همه کارگران و اتحادیه های مستقل و مترقی در دنیا با کارگران و با جنبش های مترقی در ایران قدر دانی می کنیم.

ما سکوت کنندگان در برابر فجایعی را که رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بر مردم ایران تحمیل می کند، همراه با همه جریانات و نهادهای ایرانی یا بین المللی وابسته به امپریالیسم که با ماسک دفاع از دموکراسی و جنبش های آزادی خواه و برابری طلب در ایران - و از جمله جنبش کارگری - مأموریت وابسته کردن این جنبش ها به پروژه های امپریالیستی دولت آمریکا را دارند، شدیداً محکوم می کنیم. استقلال این جنبش ها از برنامه های امپریالیستی به همان اندازه برای در دست گرفتن سرنوشت خود و رسیدن به اهداف شان حیاتی است که استقلال و رهایی آن ها از جمهوری اسلامی.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!

سنگون باد جمهوری اسلامی ایران!

دست امپریالیسم از ایران کوتاه!

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

.....تنها این را می دانیم که هر آنچه که در زندان تحت عنوان اعتراف از فرزندانمان اخذ شده است تحت شدید ترین فشارهای روحی و جسمی که به بخشی از آنها در بالا اشاره شد بوده است و هیچ یک از این اعترافات را قبول نداریم و سخنانی از آنها قابل قبول است که در فضای آزاد و بیرون از زندان گفته شود.

.....دانشجویان نخبه این کشور که آینده سازان فردای کشورند نه به چشم دشمن و نامرحم و مزاحم که به عنوان میراث داران فردای ایران نگریده می شوند و هرگز به کسی اجازه داده نمی شود که آنان را به گناه ناکرده متهم کند و تحت فشار وادار به اعترافشان نماید.

**خانواده های سه دانشجوی زندانی :**

**مجید توکلی، احمد قصابان، احسان منصوری**

از خبرنگار نامی کبیر

## فعالین بازداشت شده سندیکای کارگران شرکت واحد به زندان اوین منتقل شدند.

پیرو فراخوانی که از طرف فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل (ITF) و کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری (ITUC) برای 18 مرداد ماه در رابطه با همبستگی جهانی با منصور اسالو و محمود صالحی اعلام نموده بود، سندیکای کارگران شرکت واحد در نظر سنجی که انجام داد تصمیم گرفت جهت همبستگی با منصور اسالو و محمود صالحی و دلجویی از خانواده منصور اسالو که طی بازداشت یک ماهه هیچ گونه اطلاعی از سرنوشت ایشان نداشتند فراخوانی جهت مراجعه به منزل ایشان جهت تقدیر و قدرانی از خانواده ایشان بدهد. بعد از اعلام فراخوان که برای روز پنجشنبه مورخ 86/5/18 تعیین شده بود به دلیل اینکه کارگران شرکت واحد در دو شیفت فعالیت می کنند و به خاطر اینکه در امور جابجایی مسافران خللی ایجاد نشود از ساعت 10 صبح تا 7 بعد از ظهر جهت همراهی اتحادیه های کارگری فوق الذکر به منزل آقای منصور اسالو مراجعه نمایند. صبح همان روز هنگام حضور اعضاء سندیکای کارگران شرکت واحد با تعداد زیادی از مامورین پلیس امنیت مواجه می شوند که باعث دستگیری آقایان ابراهیم مددی- سید داوود رضوی- یعقوب سلیمی- ابراهیم نوروزی گوهری- همایون جابری به همراه دوستش گردید. بعد از پی گیریها مشخص شد که پنج نفر از اعضاء دستگیر شده در کلانتری 147 نارمک به سر می برند و آقای ابراهیم گوهری به مکان نامعلومی برده شده است. در ادامه مشخص شد اعضاء دستگیر شده امروز جمعه ساعت 13 از کلانتری 147 نارمک مستقیماً به زندان اوین منتقل شده اند.

در پیگیریهای مستمر امروز ساعت 17/30 با خبر شدیم که آقای طاهر صادقی توسط ماموران پلیس امنیت در روز 86/5/18 به خاطر همبستگی و دلجویی از خانواده منصور اسالو به آنجا مراجعه کرده بود دستگیر و به همراه اعضاء دستگیر شده سندیکا به زندان اوین منتقل شده است.

**سندیکای کارگران شرکت واحد اتورانی تهران و حومه**

1386/5/19

## بیانیه جمعی از روشنفکران و فعالین سیاسی و فرهنگی و

### شعرا و نویسندگان آذربایجان

## در محکومیت گسترش جو سرکوب منتقدان و دستگیری

### غیرقانونی روزنامه نگاران

از آنجا که حفظ حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای خانواده بشری در گرو صلح و عدالت و آزادی جهانی است و از آنجاییکه مادام هر فرد به تمام حقوق انسانی خود دست نیابد چاره ای جز طغیان علیه بیداد و ستم نخواهد داشت و ایمان داریم که اگر کرامت و حقوق همگان از طریق قانون حفاظت شود هیچ انسانی برای دفاع از حقوق خود از خشونت بعنوان آخرین روش استفاده نخواهد کرد.

حرکت ملی آذربایجان جنبشی مبتنی بر خواسته ها و حقوق انسانی و در چارچوب منشور جهانی حقوق بشر و ضامن آن و در جهت تضمین برابری حقوقی شهروندان و گسترش آزادیهای مدنی و دمکراتیک است که خواهان به رسمیت شناخته شدن هویت ملی و حق استفاده از فرهنگ خود در همه شئون زندگی و حق انتخاب زبان مادری خود بعنوان زبان رسمی تحصیلی می باشد. ولی متأسفانه فعالین این حرکت که همگی با روشهای مسالمت آمیز ، مدنی و مبتنی بر قانون فعالیت می نمایند تحت فشارهای غیر قانونی بوده و در معرض دستگیری، شکنجه و احکام سنگین زندان قرار دارند.

در این میان سعید متین پور فعال حقوق بشر و روزنامه نگار آذربایجانی که بیش از 70 روز است به همراه جلیل غنی لو و بهروز صفری در شهر زنجان دستگیر شده اند و در سلول انفرادی بدون حضور وکیل مدافع تحت بازجویی و فشار قرار دارند و حتی همسر و خانواده آنها نیز از این فشارهای غیرقانونی در امان نمی باشند. این در حالیست که ماده 5 حقوق بشر به صراحت بیان می دارد "احدی را نمی توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه یا بر خلاف انسانیت و شئون انسانی یا موهن باشد". که این امر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مورد تایید

قرار گرفته و طبق نص صریح آن "هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است"

این در حالیست که این افراد تنها از طریق قانونی و روشهای مدنی به طرح خواسته های انسانی پرداخته اند.

ما روشنفکران و فعالین سیاسی و فرهنگی و شعرا و نویسندگان آذربایجان با محکوم نمودن گسترش روزافزون سرکوب منتقدان ، نویسندگان و فعالان حقوق بشر و اعمال غیرقانونی مخالف با کرامت و حیثیت ذاتی انسانها خواهان آزادی بی قید و شرط سعید متین پور، جلیل غنی لو، بهروز صفری و سایر زندانیان سیاسی آذربایجان می باشیم.

لیست امضاء کنندگان در سایت : <http://www.rahekarqar.de>

بندل از پیکارگر شماره 9 نقل از کتاب جمعه شماره 2 و 4 ترجمه خاور

## \*دیدگاه\*

### فراتر از درگیری های حماس و الفتح

### چگونه جهان،

### فلسطین را به خاک سپرده است؟

آلن گرش Alain Gresh

در پی خلع ید از حماس که در انتخابات ژانویه ۲۰۰۶ فلسطین برنده شده بود، آمریکا و اتحادیه اروپا کمک های خود را به تشکیلات خودگردان فلسطین از سر گرفتند. اما ، مسئله کلیدی از زمان شکست «روند صلح اسلو» هیچ تغییری نیافته است. و آن این که آیا اسرائیل آماده است کلیه سرزمین های اشغال شده در سال ۱۹۶۷ را مسترد دارد و امکان ایجاد دولت مستقل فلسطین را فراهم آورد؟ همدستی «جامعه بین المللی» با دولت اسرائیل در طی چند ده سال گذشته، جای اندکی برای خوش بینی باقی گذاشته است.

«جامعه بین المللی» یک پارچه و هم زبان بلند وبالا اعلام می کند که « باید پرزیدنت محمود عباس را نجات داد». ناگهان پیشنهاد جسورانه ای میدهند که باید برای تسکین رنج مردم فلسطین اقدام کرد؛ باید کمک های قطع شده به تشکیلات خود گردان را از سر گرفت؛ باید راه مذاکرات صلح را گشود تا «میانته رویهای» فلسطین تقویت شوند. حتی ایهود اولمرت ناگهان کشف می کند که عباس «طرف مذاکره» صلح است. آیا رئیس جمهوری آمریکا و اتحادیه اروپا که بمدت چند سال گوششان بدهکار گزارش های متهم کننده نهادهای بین المللی مختلفی نظیر بانک جهانی، عفو بین المللی یا سازمان بهداشت جهانی در مورد اوضاع کرانه باختری و غزه نبود، ناگهان از خواب غفلت بیدار شده اند؟

عامل این بیداری دیروقت پیروزی انکارناپذیر حماس در غزه است. با وجود این، آمریکا و اسرائیل از هیچ اقدامی برای کمک نظامی به الفتح جهت نیل به پیروزی فروگذار نکردند. اسرائیل برای چند محموله اسلحه برای «کاردر نیس تشکیلات خود گردان» و بخش «امنیت پیش گیرنده» آن اجازه عبور داده بود. (۱) اما، این ها موثر نیافتاد. یکی از عواملی که این شکست فاحش را توضیح می دهد، فرار بیشتر مسئولان نظامی الفتح ( محمد دحلان، رشید ابو شباک و سمیر مشعراوی ) بود که ترجیح دادند به جای ماندن در کنار نیروهایشان، در کرانه باختری یا مصر مخفی شوند. دلیل دوم، ناتوانی الفتح در انجام اصلاحات و تحول از وضعیت یک حزب- دولت به یک نیروی سیاسی «عادی» بود. در سازمانی که یاسر عرفات پایه گذارش بود، فامیل بازی، دسته بندی و فساد همچنان بیداد می کند و آن را به تباهی سوق می دهد.

اما شدت و وخامت غیرقابل توجهی در گریز های حماس و الفتح در غزه، همچنین حاکی از فروپاشی جامعه فلسطین است که در اثر ۱۸ ماه محاصره اقتصادی شتاب یافته است. اعدام های پی پی پی، انتقام گیری ها، جپاول در حاشیه نبرد ها از مسائل مبتلا به مردم است. هر طرفی، اردوگاه مقابل را به دست نشانندگی بیگانگان متهم می کند. پیش از این، در روز ۱۲ ژانویه ۲۰۰۷، محمد دحلان در میتینگ بزرگی در غزه، مردم را ترغیب می کرد که با شعارهایشان حماس را به عنوان «شیعه» (۲) ( به مقاله «شیعیان، دشمنان جدید» مراجعه کنید) اما حماس نیز به نوبه خود، دشمنان خود را به مثابه ماموران اسرائیل و آمریکا یا خیلی ساده «کفار» تبریج می کند. امیرده هس روزنامه نگار اسرائیلی اشاره می کند که «هر دو اردوگاه شهروندان را به گروگان گرفته و آنان را در نبردهای خیابانی به مرگ محکوم می کنند و بدین ترتیب آرمان فلسطین را فدای منافع و رقابت های خود می نمایند.» (۳) فلسطین بهای میلیتاریزه شدن (نظامی شدن) مبارزه سیاسی را می پردازد که با خشونت پرستی و فرهنگ مرد سالاری بی حد و حصر همراه است.

فروپاشی برنامه ریزی شده در روز ۱۲ ژوئن، دکتر ایاد سراج، روانپزشک فلسطینی، در پیامی اینترنتی نویدمانه می نویسد: «همه اش تنفر، همه اش فراخوان های قبیله ای برای انتقام گیری. ما تنها با یک مبارزه سیاسی-نظامی برای کسب قدرت رویرو نیستیم. اسرائیل ما را شکست داده است و این احساس حقارت ما را به سوی مبارزه با دشمنان کوچک تر در بین خودمان می کشاند. اسرائیل با تداوم ظلم و خفقان و شکنجه، با ما رفتاری وحشیانه داشت و زخم و ضربه روحی ای بر

انگیخته که امروز چهره شرورش را در بستر خشونت زهر آلود و طولانی نمایان می‌سازد.»

گیدنون لوی روزنامه نگار اسرائیلی در شماره ۱۷ ژوئن ۲۰۰۷ ه‌آرتص، به نوبه خود میراث چهل سال اشغالگری راجین تشریح می‌کند: «این جوانانی که ما دیدیم همدیگر را خصمانه می‌کشند، کودکان زمستان ۱۹۸۷، بچه‌های انتفاضه اول هستند. اغلب آن‌ها هرگز غزه را ترک نکرده‌اند. آنان طی سال‌ها، شاهد تحقیر و ضرب و شتم برادران‌شان، حبس دائمی والدین‌شان در خانه‌های خود بودند. بدون کار و بدون هیچ امیدی. آن‌ها در سایه خشونت اسرائیل زندگی کرده‌اند.» (۴)

آیا میتوان از غرق شدن فلسطین جلوگیری کرد؟ شاید. به شرطی که این بار، سخنان آمریکاییان و اروپاییان توأم با عمل باشد. بشرطی که سرانجام، «جامعه بین‌المللی» ایجاد دولت فلسطین را تحمیل نماید. ۵ سال پیش در ژوئن ۲۰۰۲، جورج بوش به نظریه‌ای پیوست که از صحنی بر پایه دو دولت در کنار هم دفاع می‌کرد. اما از آن زمان هیچ اتفاقی نیفتاده است.

اشاره کوتاهی ضروری است. در سال‌های ۲۰۰۴ - ۲۰۰۳، دولت اسرائیل پشت سر هم اعلام می‌کرد که تنها

مانع صلح، یاسر عرفات است. رهبر پیر فلسطین را در دفتر کارتنگ و تاریخش در مقاطعه واقع در شهر رام الله زندانی کردند، آرئیل شارون اعلام کرد «یاسر عرفات، بن لادن ما ست». و «جامعه بین‌المللی» هم دست روی دست گذاشت و کاری نکرد.

پس از فوت عرفات در ۱۱ نوامبر ۲۰۰۴، محمود عباس جانشین وی شد. او که «میانه‌رو» ترین رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین (س‌اف) بود، تصمیم گرفت «روند صلح» را از سر گیرد ولی این گشایش نتیجه‌ای نداد. بر عکس اسرائیل بر شهرک‌سازی‌ها افزود و ساختمان دیوار حائل را شتاب داد. به خاطر وجود نقاط بازرسی (چک پوینت‌ها) رفت و آمدهای فلسطینی‌ها میان دو روستا، حالت سفرهای پر مخاطره بخود می‌گیرند. و طبیعتاً این وضع زمینه مناسبی برای رشد و پیروزی حماس در انتخابات ژانویه ۲۰۰۶ فراهم کرد.

حماس توانست از سه ترغیب برای جلب نظر اهالی استفاده کند. شرکت در مقاومت در برابر اشغال، ایجاد شبکه‌های کمک‌های اجتماعی و همیاری؛ از خود گذشتگی غیر قابل تردید فعالان و کادرهای سازمان. آیا با تمام این‌ها، رای دهنندگان بخاطر رد صلح با اسرائیل به اسلام‌گرایان رای دادند؟ آیا آنان برای ادامه سوءقصد‌های انتحاری به حماس رای دادند؟ پاسخ منفی است. تمام نظرسنجی‌های معتبر نشان می‌دهند که اکثریت فلسطینی‌ها خواهان راه حلی بر پایه دو دولت‌اند. از طرف دیگر، خود حماس این مسئله را درک کرده بود. خط مشی سیاسی حماس برای انتخابات با منشور آن تفاوت داشت. این منشور، درست مثل منشور س‌اف در سال‌های ۱۹۶۰، خواستار نابودی اسرائیل است. اما چندین رهبر حماس تأیید کرده‌اند که در شرایط مشخصی، جنبش حماس آماده پذیرفتن فکر ایجاد دولت فلسطین بر روی سرزمین‌های اشغال شده در سال ۱۹۶۷ است.

بلافاصله پس از انتخابات مجلس شورای فلسطین در ژانویه ۲۰۰۶، آمریکا و اسرائیل به پیاده کردن استراتژی از پیش آماده خود پرداختند. اتحادیه اروپا و جناحی از الفتح از آن حمایت کردند. هدف آن وارونه کردن نتیجه انتخابات با استفاده از همه امکانات بود. در حالی که حماس می‌خواست دولت وحدت ملی تشکیل دهد، فشارهای آمریکا از حصول به توافق جلوگیری کرد. تحریم و محاصره اقتصادی، اهالی را بخاطر «دادن رای بد» مجازات می‌کرد. اما این تحریم‌ها بر ظرفیت مالی و نظامی حماس بی‌تاثیر بود. درگیری‌های غزه آن را نشان داد. ولی این تحریم‌ها، فلسطینی‌ها را فقیرتر کرده و بویژه به تلاشی نهاد

ها شتاب داد. اما «جامعه بین‌المللی» تجربه عراق را فراموش کرده است. ۱۲ سال مجازات علیه رژیم صدام حسین، نه بر ثبات رژیم و نه بر سطح زندگی رهبران عراق، تأثیری نگذاشت. برعکس، تحریم اقتصادی علاوه بر مجازات مردم، بویژه دولت را از محتوا خالی کرد. کارمندان مجبور بودند که با ترک محل کارشان برای امرار معاش از راه‌های دیگر تلاش کنند و موسسات پایه‌ای از کار افتادند و جای خدمات اجتماعی را همبستگی طایفه‌ای گرفت. هنگامی که در مارس ۲۰۰۳، ایالات متحده این کشور را اشغال کرد، دولت بمشابه قسری کاغذی فرو ریخت. مسلم است که هنوز دولتی در فلسطین وجود ندارد، اما چند ساختار شکننده‌ای که «تشکیلات خودگردان» پس از سال ۱۹۹۳ برپا کرده بود، قادر نشد در مقابل تحریم بین‌المللی مقاومت چندانی از خود نشان دهد.

در فوریه ۲۰۰۷، با امضای قراردادهای مکه میان حماس و الفتح به زعامت ملک عبدالله سعودی، راه خروجی پیدا شد. روز دوازدهم فوریه، خالد مشعل رئیس دفتر سیاسی حماس در یک مصاحبه

تلویزیونی با کانال سعودی الاخباریه اظهار داشت که برنامه حکومت وحدت ملی «برنامه گروه خاصی نیست (...). هر جناح به اعتقادات خود پای بند است ولی به مثابه حکومت ملی، ما بر روی پایه‌های سیاسی توافق کرده‌ایم و این‌ها مشخص‌کننده هدف‌های ملی ما و آن چیزی است که خواهان تحققش هستیم، یعنی ایجاد دولت فلسطین در مرزهای ۴ ژوئن ۱۹۶۷». این بیانات و اظهارات بسیاری از این قبیل، نشانه تحول سیاسی حماس است (۵) و «جامعه بین‌المللی» می‌بایست آن‌ها را مورد «آزمایش» قرار میداد. بخصوص که این نرمش با پیشنهاد صلح اعراب تقویت شد که خواهان عادی شدن روابط اسرائیل و کشورهای منطقه در مقابل ایجاد دولت فلسطین بود. (۶)

رابرت مالی مدیر برنامه خاورمیانه در «گروه بحران بین‌المللی» IC G مشاور پیشین پرزیدنت ویلیام کلینتون قبل از آن نوشته بود که «موفقیت قرارداد مکه بستگی (...). زیادی به طرز برخورد بین‌المللی دارد. از هم اکنون صداهای اعتراض بلند می‌شود که ضمن

تحسین مذبحانه از تلاش سعودی‌ها، از حکومت آتی می‌خواهند که به شرایط تحمیل شده از پیش احترام بگذارد. از

دولت بوش بیش از این انتظاری نبود. ولی از اروپا چرا؟ آیا اروپا از این ورشکستگی جمعی چیزی نیاموخته است؟ اگر در مکه موفق به انعقاد قراردادی شدند، درست به این دلیل بود که حماس را ملزم به انجام یک انقلاب ایدئولوژیکی نکردند. انقلابی که این جنبش نخواهد کرد. ولی بجای آن، این سازمان را تشویق کردند تا تحوّل پراگماتیک [عملی] انجام دهد که شاید هم از سوی وی عملی گردد. (...). مسیر حماس طوری است که گذاشتن آن در بوته آزمایش قابل توجیه است. آیا این سازمان آماده است آتس بس متقابلی را پذیرفته و عملی نماید؟ آیا حماس می‌پذیرد که داستان محمود عباس، رئیس تشکیلات را که طبق مقررات به عنوان رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین مسئول مذاکره با اسرائیل است، آزاد بگذارد؟ آیا حماس موافق است که پیمان‌های منعقد شده توسط محمود عباس به رفراندوم گذاشته شود؟ و آیا این سازمان متعهد خواهد شد که به نتایج آن احترام بگذارد؟ (۷)»

«جامعه بین‌المللی»، کورکورانه در بن بست‌های ساخته‌شده، بیشتر فرو رفت. این «جامعه» با ادامه تحریم موجب عقب‌نشینی تندروتر حماس گردید. «جامعه بین‌المللی» بی‌تفاوت شاهد فروپاشی جامعه فلسطین است. این موضع‌گیری جانبدارانه توجیه خود را در منطقی می‌یابد که الوارو دو سوتو (همان‌هنگ کننده سازمان ملل متحد برای صلح در خاورمیانه) (۸) آنرا در گزارشی سری و تکان‌دهنده افشا می‌کند. «ما به اسرائیل توجه بسیار معطوف و تقریباً با ملاطفت برخورد می‌کنیم.» کوارتن (۹) «بیه‌ارگانی مبدل شده که علیه حکومت انتخابی مردمی که در زیر اشغال زندگی می‌کنند، مجازات اعمال می‌کند و شرایط غیرقابل قبول برای گفتگو تعیین می‌کند» و این در حالی است که کوارتن از هر فشاری بر دولت اسرائیل از جمله در مورد ساختمان شهرک‌های مهاجرنشین یهودی (مستعمرات) و ادامه ساختمان دیوار حائل خودداری کرده است.

«دفاع مشروع» اسرائیل در ژوئن ۲۰۰۶، یک سریاز اسرائیلی به گروگان گرفته شد؟ «جامعه بین‌المللی» نسبت به عملیات انتقام جویانه اسرائیل که نیروگاه برق و ساختمان‌های غیرنظامی غزه را ویران کرد، و نیز تهاجم نظامی که صدها قربانی به جای گذاشت، واکنشی نشان نداد. در ژوئن ۲۰۰۶، دو سریاز اسرائیلی در مرز اسرائیل - لبنان به اسارت گرفته شدند؟ اسرائیل بمدت سی و سه روز در بی‌تفاوتی «جامعه بین‌المللی» این کشور و زیر ساخت آن را ویران کرد. از قرار معلوم، اسرائیل به حق «دفاع مشروع» خود عمل کرده است. و در طی این مدت، گسترش شهرک‌های مستعمره‌ها هر روز بیش از پیش، ایجاد دولت فلسطین را غیر محتمل می‌سازد.

با وجود این، هرج و مرج در حال گسترش امنیت اسرائیلی‌ها را تضمین نمی‌کند. جنگ لبنان در تابستان ۲۰۰۶، قبلاً نشان داده است که اسرائیلیان در برابر جنبش چریکی مصمم و دارای تسلیحات کافی آسیب پذیرند. ادامه پرتاب موشک به شهر سدروت و ناتوانی ارتش اسرائیل در فرونشاندن آن شکست‌بار می‌شود. همان طوری که زو شیف کارشناس نظامی روزنامه ه‌آرتص (که اخیراً در گذشت) چند روز پیش از تسلط حماس بر باریکه غزه نوشت: «اسرائیل عملاً شکست خورده است (...). اسرائیل در سدروت پدیده‌ای را تجربه کرد که از زمان جنگ استقلال بی‌سابقه و شاید هرگز اتفاق نیافتاده بود. دشمن موفق شده است که کل یک شهر را به سکوت بکشاند و در

زندگی عادی را در آن جا متوقف کند . (۱۰) «. آن چه در نهرالبارد و دیگر اردوگاه های پناهندگان در لبنان و حتی در غزه می گذرد یعنی پاکرفتن شاخه های وابسته به القاعده، باید به همه هشدار بدهد که غرق شدن فلسطین، باعث قاطعیت غیر قابل مهار شده و نتیجه آن، برپایی طوفانی ویرانگر برای اسرائیل و سراسر منطقه خواهد بود.

ترجمه بهروز عارفی

عنوان اصلی مقاله : "Comment le monde a enterré la Palestine"

پاورقی ها را در سایت " راه کارگر " ملاحظه نمایند.

**\* دیدگاه \***

**ایران يك واحد ملت- دولت نیست**

محمدرضا گردیزی

**کشور ایران يك واحد دولت- ملت و مردم ایران يك واحد ملت- دولت نیست**

اکثر کشورهای جهان مرکب از تک ملت، تک فرهنگ، تک زبان، تک مذهب، تک نژاد و ... نیستند و در آنها بیش از يك زبان و فرهنگ و مذهب و نژاد و ... و به تبع آن بیش از يك ملت وجود دارد. این گونه کشور و دولتها بویژه اگر توده های دارای زبان و فرهنگ و مذهب و ... های متفاوت در آن، به طور تاریخی در مناطق جغرافیایی با مرزهای مشخص و به طور مترام ساکن بوده باشند، خود بخود در تعریف دولت-ملت و مردم ساکن در آن در تعریف ملت-دولت نمی گنجد. این وضعیتی است که در ایران نیز حاکم است. ایران بعنوان یک واحد کشوری نه تنها از ملتها و ملیتهای گوناگون ساکن در مناطق ملی مشخص تشکیل یافته، بلکه به لحاظ ترکیب ملی یکی از متنوعترین و رنگارنگترین کشورهای منطقه و جهان و به معنی دقیق کلمه کشور و جامعه ای چند ملتی - کثیرالمله است. یکی از اندکسهای که در بررسی تنوع و ناهمگنی ملی کشورها و قضاوت در باره درجه کثیرالملگی آنها بکار می رود، اندکس گرین بزرگ (حداکثر يك ۰۰۰۱ = بیشترین تنوع ملی، حداقل صفر ۰۰۰۰ = هموزن به لحاظ ملی) است. معمولا اگر در کشوری این اندکس بیش از ۰۰۷۵-۰۰۶۰ بوده و همزمان هیچ گروه ملی (فرهنگی، زبانی، ...) دارای اکثریتی بیش از ۷۵٪-۶۰٪ نباشد، می توان آن کشور را بدون خطا کشوری ناهمگن به لحاظ ملی و کثیرالمله نامید. به عنوان مثال در ایران اندکس تنوع ملی ۰۰۷۶ می باشد در حالی که پرشمارترین ملت ساکن در این کشور یعنی ملت ترک صرفا ۴۵٪-۴۰٪ در صد از جمعیت کشور را تشکیل می دهد، بنابراین ایران کشوری ناهمگن به لحاظ ملی و کثیرالمله است. از طرف دیگر در ترکیه اندکس تنوع ملی ۰۰۲۳ بوده و خلق ترک در این کشور به تنهایی بیش از ۸۰٪ در صد جمعیت را تشکیل میدهد، بنابراین ترکیه کشوری به لحاظ ملی هموزن اما دارای اقلیتهای ملی پذیرفته نمی شود.

این اندکس در هندوستان ۰۰۸۳؛ در پاکستان ۰۰۸۰؛ در ایران ۰۰۷۶؛ در افغانستان ۰۰۷۰؛ در عراق ۰۰۶۵ و در ترکیه ۰۰۲۳ میباشد. این به آن معنی است که ایران از زوایه کثیرالملگی در رده کشورهای هندوستان و پاکستان که در صدر کشورهای ناهمگن ملی در جهان جای دارند قرار دارد. همچنین طبق این اندکس تنوع ملی ایران بیش از سه برابر کشور همسایه ترکیه است. جالب توجه است که در میان پنج کشور مذکور در صدر جدول، به جز ایران همه آنها (هندوستان، پاکستان، افغانستان و عراق) واقعیت چند ملتی بودن کشور خود را رسماً پذیرفته، هم اکنون دارای چندین زبان رسمی بوده و حتی به شکل فدرال (هندوستان، پاکستان و عراق) اداره میشوند. ایران نه تنها در منطقه بلکه در سطح جهان نیز تنها کشور با اندکس تنوع ملی بسیار بالاست که هنوز واقعیت تنوع ملی خود را پذیرفته و توضیح و انکار حقوق ملل ساکن در آن، همچنان سیاست رسمی دولتی آن شمرده می شود.

**انواع ملتها: ملتهای دارای دولت، ملتهای بدون دولت**

رابطه ملتها و گروههای ملی با نهاد دولت ممکن است چندین نوع باشد. در این تعاریف مراد از ملت عمدتا نوعی گروه انسانی با مرزهای فرهنگی به روشنی مشخص شده و غالبا زبانی (زبان اول- سنتی- مادری- تاریخی) و مراد از دولت (در برخی از موارد مترادف کشور) واحد سیاسی تمثیل کننده آن ملت و یا گروه فرهنگی- زبانی است:

**۱- ملتهای تاریخی Historic Nations:** ملتهایی که موجودیتشان مسبوق به تشکیل دولتها و یا دولت -ملتهایشان است. این گونه ملل قبل از تشکیل دولتهای نیز وجود داشته اند. در اینجا تشکیل دولت نتیجه و مولود وجود ملت است و نه بر عکس آن. نمونه کلاسیک ملتهای تاریخی، ملت یهود تا تاسیس دولت اسرائیل است. اینگونه ملتها در دوره قبل از تشکیل دولتهای، ملت بدون دولت و در دوره پس از تشکیل دولتهای ملت دولتهای (ملت-دولت، ...) محسوب می شوند.

**۲- ملت-دولتها و یا دولت-ملتها (يك ملت-يك دولت) State-Nations:** ملتهایی که موجودیتشان منوط و همزمان با تشکیل دولتهایشان است. در اینجا ایجاد ملت، نتیجه تشکیل دولت است. در اغلب این دولتها، که در دنیا تعدادشان بسیار نادر و انگشت شمار است، مرزهای سیاسی بین المللی و قلمرو يك دولت، دقیقا با مرزهای جغرافیایی و جمعیتی يك ملت و یا گروه فرهنگی-زبانی منطبق است. این گونه دولتها فقط يك ملت مرکب از مردمی به لحاظ فرهنگی و زبانی و ... واحد و فوق العاده همگون را شامل می شوند، مانند ژاپن در آسیا، ایسلاند در اروپا، لسوتو در آفریقا و میکرو دولتهایی مانند شهر واتیکان و لیختن اشتاین. متضاد دولت-ملت و یا ملت - دولت، دولت و یا کشور چند ملتی است. کاربرد تعبیر ملت-دولت و یا دولت-ملت در مورد کشورهایی که دارای بیش از يك ملت و یا بیش از يك گروه زبانی اند از جمله ایران - از آنجائیکه اینگونه دولتهای چند ملتی دقیقا در نقطه مقابل دولت-ملت قرار دارند - مطلقا نادرست است. يك کشور کثیرالمله مانند ایران خودبخود و اتوماتیکمان در خارج از مقوله ملت-دولت و یا دولت-ملت جای میگیرد.

**۳- ملتهای بدون دولت (با سرزمین) Stateless Nations**

ملتهایی که دولتی از آن خود ندارند. این گونه از ملتها بر سرزمین و نیاخاک خود کنترل و حاکمیت سیاسی ندارند و بین دو و یا چند دولت همسایه تقسیم شده و یا در درون يك کشور، توسط قدرتهای استعماری از حق حاکمیت ملی خود محروم گردیده اند. ملتهای بدون دولت، اکثریت مطلق ملل جهان را شامل می شوند و تعداد آنها بالغ بر ۱۶۰۰ ملت تخمین زده می شود. بسیاری از ملتهای بدون دولت به نحوی در حرکات آزادیبخش ملی درگیرند مانند آلبانیاییهای کوسووا؛ ولشیا؛ اسکاتلند بریتانیا؛ و تامیلیا در سریلانکا. در ایران همه ملل به جز فارسها ملل بدون دولت تحت انقیاد ملی قوم فارس و حاکمیت استعماری فارسستان شمرده می شوند. مانند ترکهای آذربایجان جنوبی، قشقایی یورد و افشار یورد؛ کردها، عربها، لرها، ترکمنها، بلوچها، لارها، گیلکها، مازنیها و غیره.

**۴- ملتهای بدون دولت و بدون سرزمین:** در دهه های اخیر و با دگرگونی در عرصه حقوق بین الملل، ضرورت وجود سرزمین و یا وطن برای گنجانیده شدن يك ملت در مقوله ملت بدون دولت از میان برداشته شده است. بنابراین اکنون در حقوق بین الملل امکان شناخته شدن ملتی به عنوان ملت بدون دولت، حتی بدون وجود وطنی از آن آن ملت منصور است. نمونه کلاسیک این قسم از ملتهای بدون دولت و بدون سرزمین نیاخاکي، رومانیای اروپا (کولیا) می باشند.

**۵- دولت- ملتهای قسمی Part Nation-States:** دولتهایی که صرفا بخشی از يك ملت و نه همه آن را شامل می شوند. مانند بسیاری از دولتهای عربی و یا آمریکایی لاتین و دولت جمهوری آذربایجان که بر بخشی از سرزمین آذربایجان حاکم بوده قسمت کوچکی از ملت ترک آذربایجانی را نمایندگی می کند.

**۶- دولتهای چندملتی (کثیرالمله) Multinational States:** در این دولتها بیش از يك ملت مستقل وجود دارد، مانند نمونه های کلاسیک ایران، هندوستان، لیبری و نیجریه

**۷- دولتهای دولتی Bi-National States:** نوع خاصی از دولتهای چندملتی. در این دولتها اساسا دو ملت وجود دارد مانند چکسلواکی سابق مرکب از دو ملت چک و اسلواک، بلژیک مرکب از دو ملت والون و فلامان، قبرس (تا قبل از تشکیل جمهوری ترک قبرس شمالی) مرکب از دو ملت ترک و روم (یونانی).

**۸- دولتهای بدون ملت Nationless State:** بعضی صاحب نظران دولتهایی را که دارای ملت تاریخی نباشند دولت بدون ملت نامیده اند مثل نمونه کویت و دیگر شیخ نشینهای خلیج عربی.

**۹- يك ملت- دو دولت:** گونه ای از دولت- ملتهای قسمی. در این مقوله، يك ملت دارای دو دولت است. اینگونه موارد معمولا پس از تجزیه يك ملت- دولت بدلائل گوناگون ایجاد میشود. ابداع این مفهوم را از آن دولت جمهوری خلق چین می دانند. این دولت معتقد است که مردم چین در خاک اصلی و جزیره تایوان يك ملت اما دارای دو دولتند. نمونه های دیگر يك ملت-دو دولت، دولتهای رومانی و مولداوی و کره جنوبی و شمالی اند که هر کدام بخشی از ملت رومن و کره را در احاطه داشته نمایندگی می کنند.

**ملت-دولت، صرفا نوعی از ملت است، نه مساوی با آن**

مفهوم "ملت" را نباید با "ملت" که یکی از انواع آن است یکی فرض نمود. تعریف مفهوم دولت-ملت به شکل کاملا نادرست و حتی من درآوردی و یکی شمردن ملت با ملت-دولت یکی از اعمافریبیانهی است که نخبگان قومیتگرایی فارس و دولت ایران در رابطه با مساله ملی در ایران با موفقیت جا انداخته اند. اینان ادعا می کنند: "بنا به تعاریف جدید علوم اجتماعی منظور از دولت-ملت این است که ملت فقط در صورت داشتن دولت معنی پیدا می کند و بوجود می آید؛ ملت با دولت تعریف میشود؛ ملت یعنی دارای دولت؛ همه اتباع يك دولت، جزء يك ملتند؛ هر دولت موجود در دنیا دارای فقط يك ملت است و ...." و با این تعاریف نادرست نتیجه می گیرند "از آنجائیکه کشور ایران دارای يك دولت است، نمیتوان آن را کشوری کثیر الملله نامید و یا در ایران ملتی واحد بنام ایران وجود دارد".

اینگونه تعاریف قومیتگرایانه فارسی از دولت -ملت، تحریف آگاهانه این پدیده جامعه شناسانه است. ملت نه در علم جامعه شناسی و نه در علوم

## طریق ایجاد ملت-دولت در کشورهای کثیرالملله

تبدیل یک کشور کثیرالملله به فرم ملت-دولت به لحاظ تنوریک از سه طریق زیر میسر است:

یک- بازسازی نظام آن کشور به شکل مجموعه ای فدرال و یا کنفدرال مرکب از چندین واحد دولت-ملت با حقوق برابر. در این سیستم تعداد واحدهای دولت-ملت به تعداد ملل ساکن در آن است. این طریق در بسیاری از موارد راه حلی موقتی شمرده می شود.

دو- تجزیه کشور به واحدهای ملی و تشکیل دولت-ملتهای مستقل هر کدام از این واحدها. نمونه این روند در سالهای اخیر در کشورهای چکسلواکی و قسما در یوگسلاوی و شوروی سابق مشاهده شد. در این طریق، تعداد کشورها و یا دولت-ملتهای جدید به تعداد ملل ساکن در آن قبل از تجزیه است. این طریق حل نهایی و بهینه بفرنج ایجاد دولت-ملت در کشورهای کثیرالملله است.

سه- تبدیل کشور به کشوری یک ملتی از طریق اجرای سیاستهای یکسان سازی ملی و امحاء ملل ساکن در آن کشور. هم موفقیت این شق که به معنی نابودی ملل ساکن در یک کشور است و هم عدم موفقیت آن که منجر به کشمکش ملی و جنگهای داخلی خواهد شد فاجعه ای انسانی و سیاسی است. این وضعیتی است که از یک صد سال پیش در کشور کثیرالملله ایران حاکم است.

در شق سوم، تا زمان امحاء و نابودی کامل ملل غیر حاکم، قومیت حاکم (قوم فارس در نمونه ایران) "ملت دارای دولت"، و ملل محکوم (ملل ترک، عرب، لر، کرد، بلوچ، ترکمن، لار، گیلک، مازن، .... در نمونه ایران) "ملتهای بدون دولت" *Stateless nation* شمرده می شوند. در اینگونه کشورهای چندملتی، نظام حاکم که سر ستیز با واقعیات جهان خارج و تکثر و تنوع جوامع انسانی دارد، به نیت ملت-دولت شدن، در صدد تشکیل و آفرینش ملتی یکپارچه، با زبان واحد و تاریخ و فرهنگ یگانه بر می آید. اساس ایندولوی اینگونه نظامها که بر نفع تکثر ملی مردمان یک کشور قرار دارد مصداق کامل ژادپرستی کلاسیک بوده و در عمل با ملامت ای از سیاستهای توتالیتر-فاشیستی و استعماری به پیش رانده می شود.

### موفقه های خیالی در شکل و هم "ملت ایران"

در نمونه ایران نیز که در شق سوم می گنجد، دولتین پهلوی-جمهوری اسلامی با الگوبرداری نادرست از ناسیونالیسم اروپایی قرون ۱۸ و ۱۹، برای خود گمانی از چیزی یکپارچه به نام "ملت ایران" با زبان یگانه، فرهنگ یگانه، هویت ملی یگانه، تاریخ یگانه و .... آفریده اند. اما از آنجاییکه همچو ملت و هویت و تاریخ و زبانی در ایران موجود نیست، مجبور به ایجاد کردن این وهم "ملت ایران" در قالب ژاد یگانه آریایی، تاریخ یگانه ایران زمینی، هویت ملی یگانه ایرانی و زبان ملی یگانه فارسی از طریق نابود ساختن ملل، هویتها و زبانهای ملی واقعا موجود در ایران و جایگزینی آنها با هویت و زبان قوم فارس، جعل و بازنویسی تاریخ و .... شده اند. این دو دولت در طول قرن بیستم، در زیر نمای دولت-ملت اما به واقع به اسم حاکمیت قوم و قومیتگرایی فارس و به نام فرمانروایی خود با خشونت تمام دست ملل دیگر ساکن در ایران را از قدرت کوتاه کرده و آن‌ها را سر جایی خود نشانده اند.

با آشکار شدن افلاس این روش خشن و سیاست رسمی دولت ایران، نخبگان قومیتگرایی فارس معروف به سراسری در پوشش جمهورخواه و لیبرال و ....، به روشهای نرمتر توبینی اما به نیت دفاع از تحقق همان پروژه ضدانسانی ایجاد یک دولت-ملت در ایران کثیرالملله از طریق ملتسازی-فارسسازی ملل ایران دست یازیده اند. اینان ادعا می کنند ایران یک واحد ملت-دولت است که بر اساس مولفه های تاریخی- اشتراکی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی در صد سال گذشته شکل گرفته است. اما این تلاش نخبگان فارس نیز محکوم به افلاس است، نخست به آن سبب که مولفه هایی که این نخبگان فارس آنرا مبنای هویت ملی و ملت-دولت "ملت ایران" فرض کرده اند، همه خیالی و غیرواقعی است. در ایران یک صد سال گذشته آنچه که بویژه برای ملل غیرفارس هرگز وجود نداشته همان استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی است. و دوم آنکه بین ادراک مفاهیم استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی بین نخبگان و توده فارس و نخبگان و توده منسوب به ملل غیرفارس شکافی معظم وجود دارد.

### مفهوم تازه "هویت ملی ایرانی"

کاربرد نابجای مفهوم "هویت ملی" در مورد ایران مشکل دیگری دارد و آن جایگزینی نادرست سه مفهوم موجود تاریخی، زیباشناختی و مدرن "هویت ایرانی" با مفهوم تازه و غیرموجود "هویت ملی ایرانی" است. گرچه بی گفتگو در درازنای تاریخ و اکنون نیز مفهومی به اسم "ایرانی" و "هویت ایرانی" وجود داشته، اما این هویت دارای مضمون ثابتی نبوده است. هویت ایرانی بویژه در مقاطع گوناگون گذشته دور دارای یکی از بارهای اسطوره ای-افسانوی، دینی-مذهبی و یا نژادی-تباری بوده و از قضا بیش از آنچه امروز ایران نامیده می شود با افغانستان و آسیای میانه پیوند داشته است. اکنون نیز در علم زیباشناسی "ایرانی" به معنی خانواده زبانهای ایرانی و در ادبیات سیاسی مدرن "هویت ایرانی" به معنی تبعه و شهروندان ایران دارای مضمونی شهروندی و تابعیتی است. به همه حال، به خلاف آنچه قومیتگرایان فارس و دولت ایران ادعا می کنند، نه هویت ایرانی در تاریخ در یکی از

سیاسی جدید صرفا با دولت و بر مبنای آن تعریف نمیشود و مترادف و مساوی دولت-ملت نیز قلمداد نمیگردد. ملت-دولت تنها یکی از فرمهای قابل تصور ملتها و یا رابطه متصور بین ملت و دولت بوده فرمهای دیگری از آن مانند "ملتهای بدون دولت"، "دولتهای دو ملتی"، "دولتهای چند ملتی" و .... نیز وجود دارند. ملت-دولت یعنی ملتی که ایجادش منوط و همزمان با تشکیل دولتش بوده و یا دولتی که تشکیل آن همزمان با تشکیل ملت ساکن در آن است. اینگونه ملتها بوجود آمدن خود را مدیون بوجود آمدن دولت خویش هستند. اما فرم گرفتن ملتهایی پس از تشکیل دولتش، به آن معنی نیست که همه ملتها لزوما بعد از تشکیل دولت بوجود می آیند و هویت ملی صرفا می باید بر اساس دارا بودن دولت و یا در قالب دولت-ملت تعریف شود. برخلاف این ادعا، فرض و یا تنوری قومیتگرایان فارس در بسیاری از نقاط جهان گروههای ملی دارای مشخصات مشترک گروهی بسیار نیرومندتر و ریشه دارتر دیگری مانند زبان، باورهای تاریخی و نیاخاک و .... نیز هستند که بسته به شرایط مشخص وجود شماری از این مشخصات مبنای تعریف ملت قرار میگیرد و بر اساس آن حقوق ملی ملتها و ملیتها چه دارای دولت و چه بدون دولت، طلب شده و تامین میگردد. از طرف دیگر بسیاری از کشورهای جهان در حالیکه کثیرالملله اند دارای یک دولت اند. به عبارت دیگر بسیاری از ملل، دارای دولت از آن خود نیستند و دقیقا به همین دلیل نیز در بسیاری از اینگونه کشورها که دارای یک دولت اما چند ملت اند، مبارزه در راه احقاق حقوق ملی (و نه قومی)، حق اداره امور خود و حق تعیین سرنوشت در فرمهای فدرالیسم و یا استقلال در جریان است.

### ملل تقسیم شده و قالب تنگ ملت-دولت

یکی از نقصانهای یکی گرفتن دو مفهوم جداگانه "ملت" با نوع خاصی از آن که "ملت-دولت" نامیده می شود، ناتوانی این نگرش و بروز آشفتگی در تبیین وضعیت "ملل تقسیم شده دارای دو دولت" است. طبق این نگرش از آنجاییکه دو دولت کره وجود دارند، بنابراین دو ملت کره نیز موجودند، و یا هنگامی که دو آلمان غربی و شرقی و دو ویتنام جنوبی و شمالی وجود داشت، دو ملت آلمان و دو ملت ویتنام نیز موجود بود. بر خلاف این نگرش نادرست هم ملت آلمان و هم ملل کره و ویتنام فارغ از تعداد دولتهایشان، همواره یک ملت واحد بودند که توسط مداخلات خارجی بین آلمان شرقی و غربی، کره جنوبی و شمالی و یا ویتنام شمالی و جنوبی تقسیم شده بودند (و یا شده اند).

از دیگر ناتوانیهای این نگرش، تبیین وضعیت "ملل تقسیم شده بدون دولت" است. بنا به این نگرش ترکان جمهوری آذربایجان یک ملت-اند زیرا دارای دولت خویش اند ولی ترکیهای آذربایجانی ایران که در طول تاریخ موسس دولت امپراتوری، دولت و خانات مستقل بوده اند، و با جمعیتی پنج برابر جمعیت آذربایجان شمالی مستحق ملت نامیده شدن نیستند، زیرا در حال حاضر دارای دولتی ملی از آن خود نمی باشند. باز طبق این نگرش نادرست، یهودان در آمریکا قوم اند و در اسرائیل ملت و یا آلمانیهای روسیه و رومانی به آن سبب که دولتی مستقل ندارند قوم آلمانی اند. بر خلاف این دیدگاه که مطابق امثال و اهداف ناسیونالیستی خود، موجودیت ملت را تنها با تشکیل دولت می پذیرد و به رسمیت می شناسد، ترکیهای آذربایجانی ملتی تقسیم شده اند که در شمال دارای دولت ملی خود بوده و در ایران به شکل ملت بدون دولت تحت انقیاد قوم و دولت فارس زندگی می کنند، و یا آلمانیهای رومانی و روسیه بخشی از ملت آلمان هستند که در کشورهای مذکور به شکل اقلیتی ملی ساکن اند.

### ملت شدن امری خلق الساعه و کاری یک شبه نیست

همچنین ملت-دولت به معنی تبدیل قوم به ملت پس از تشکیل دولت و یا اینکه هر ملت حتما و لزوما دارای دولتی از آن خویش است و در غیر این صورت در فرم قوم می باشد درست نیست. این نگرش استاتیکی ناشی از ناآگاهی از رابطه بین دو مقوله "ملت" و فرم خاصی از آن یعنی "ملت-دولت"، روندهای اساسی و مفاهیمی مدرن مانند "ملت شونگی" و "ملت بدون دولت" است. بنا به این تنوری فرمال، ملت شدن امری خلق الساعه است. به عنوان مثال اگر نیرویی خارجی در کوتاه مدت سیستم یک دولتی (یونیتار) در کشوری را به چند دولتی (فدرال) تبدیل کند و یا به چند دولت تجزیه نماید، یک شبه اقوام آن کشور تبدیل به ملتها می شوند. طبق این نگرش ملل کروات، اسلوان، بوشناک، اسلواک، چک ویا بنگلادشی تا پیش از فروپاشی یوگسلاوی و چکسلواکی و یا جاداشدن از پاکستان وجود نداشته اند. حتی طبق این نگرش می بایست قبول کرد که ترکیهای آذربایجان پیش از فرار رضاخان از ایران قوم بوده اند، به سال ۱۳۲۴ در زمان پیشه وری و با تاسیس دولت ملی آذربایجان تبدیل به ملت شده اند و یک سال بعد پس از ساقط شدن دولتشان توسط ارتش پهلوی دوباره تبدیل به قوم گردیده اند.

حال آنکه روند تشکیل و تکامل ملتها اینچنین نبوده و مفاهیم قومیت، ملیت و دولت وابسته به یکدیگر نیستند. با تشکیل دولتهای گوناگون در کشوری چند قومی (چه به شکل فدراتیو و چه با تجزیه کشور)، قوم ها دفعتا تبدیل به ملت ها نمیشوند. بلکه بر عکس، تاسیس دولتهای فدرال و یا چند دولتی شدن یک کشور چندملتی پس از تجزیه آن، نتیجه محتوم و محصول کثیرالملگی است. و این، عمدتا عاقبت محتوم کشوریهایی است که مدیران نااهل آن علی رغم چند ملتی و کثیرالملله بودن کشورشان، بر ادامه سیستم یونیتار پایی میشارند. در این موارد تشکیل دولت ملی، نقطه نهایی روند تکامل درازمدت ملتهای بدون دولت و گذار سریع آنها به نوع و مرحله دیگری از ملت بودن یعنی ملت-دولت بودن است و نه بوجود آورنده ملتها. تشکیل دولت از سوی ملتهای بدون دولت، نشانگر و محصول بلوغ آن ملت است و نه موجد آن ملت.

مضامین اسطوره ای-افسانوی، دینی-مذهبی، نژادی-تباری و نه هویت ایرانی در زبانشناسی مدرن به معنی خانواده ای زبانی و نه در ادبیات سیاسی معاصر به معنی هویتی شهروندی-تابعیتی، هرگز دارای بار و مضمون ملی نبوده است.

آنچه امروز قومیت‌گرایان فارس و دولت ایران بر "هویت ایرانی" بار کرده اند، نه مفاهیم تاریخی واقعا موجود در گذشته، و یا معانی زبانشناسانه و مدرن شهروندی آن، بلکه مفهوم ساختگی و جدید "ملی" و در راستای پروژه ملتسازی-فارس‌سازی است. مراد این دسته از هویت ایرانی، "هویت ملی ایرانی" است. حال آنکه در ایران هرگز هیچ گروه ملی، ملت، اقلیت ملی، زبان، مذهب، نژاد، دین، گرایش جنسی، ... و یا هیچ هویت دیگری بنام "ایرانی" به جز به معنی تابعیت و شهروندی وجود نداشته و ندارد. ایران در گذشته کشوری کثیرالقوم بوده و امروز کثیرالملله است و در میان این ملل نیز، ملت و یا زبانی به اسم ایرانی و در نتیجه هویتی ملی به اسم ایرانی وجود خارجی ندارد. امروزه ایرانی مانند فرانسوی و آلمانی و ایتالیایی و اسپانیایی و غیره صرفا اسم تابعیت و وصف شهروندی است نه ملت و ملیت. ایرانی، صرف نظر از منشأ فرهنگی، زبانی، ملی و نژادی، کسی است که شناسنامه و گذرنامه این کشور را داراست. به عبارت دیگر،

هویت ایرانی در رابطه با داشتن تابعیت دولت ایران و به معنی ←  
برخورداری از حقوق شهروندی و حمایت‌های قانونی این دولت از اتباع خویش و نیز به جا آوردن تکالیف شهروندی تعریف می‌شود، و نه به شکل "هویت ملی ایرانی" و بر اساس عوامل ملی، زبانی، فرهنگی، تاریخی و یا نژادی قومی خاص. همچنین از آنجائیکه "ایرانی" نام ملت و یا قوم و نژاد و تبار و فرهنگ و زبان و یا نام هیچ هویت ملی مشخصی نیست، صحبت نمودن از ملت ایران، ادبیات ملت ایران، موسیقی ایرانی، فرش ایرانی، مینیاتور ایرانی، فرهنگ ایرانی، عرفان ایرانی، نقاشی ایرانی، رقص ایرانی، آشپزی ایرانی، روح ایرانی، فلسفه ایرانی ... نیز به همان اندازه سخن راندن از "هویت ملی ایرانی" بی پایه، نفی آشکار کثیرالملگی ایران، انکار نمودن وجود و هویت ملل ساکن در این کشور و نتیجتا گفتمانی نژادپرستانه و پان ایرانیستی است. در ایران، ملت، فرهنگ، زبان، موسیقی، فرش، رقص، آشپزی ... ترکی، بلوچی، عربی، لری، فارسی، ترکمنی، کردی، گیلکی، لاری و مازنی و ... وجود دارند اما ملت و فرهنگ و ... ایرانی وجود ندارد.

#### روند ملت شوندگی موفق از پانین

در ایران قرن بیستم دو پروسه موازی اما متضاد در جریان بوده است. پروسه نخست، روند طبیعی ملت شوندگی گروه‌های ملی غیرفارس مانند ترکها، کردها، ترکمنها، بلوچها، عربها، لرها و غیره در تاریخ معاصر است. پروسه دوم، روند آفرینش ملت نومی فارس زبان و شیعه امامی مذهب بنام ایران از طریق کمرنگ کردن مشخصه‌ها و مولفه‌های هویت ملی گروه‌های ملی ساکن در ایران و آسیبلاسیون این گروه‌ها در قوم فارس و امحاء این ملل و هویت ملی آنها از سوی دولتین پهلوی و جمهوری اسلامی است. هر دوی این روندها خود را به شکل ملتسازی و تعریف هویت ملی بر اساس آفریدن، تبلیغ و تثبیت مولفه‌هایی مانند زبان و خط مشترک، سرزمین و نیاخاک مشترک، فرهنگ، سنن و آداب مشترک، تاریخ سیاسی مشترک، پرچم و اعتقادات دینی و مذهبی مشترک، موسسات و نهادهای ملی مشترک، پرچم و سرود ملی مشترک، واحدهای اندازه‌گیری و گاهشماری مشترک و ... بروز می‌دهند.

روند ملت شوندگی ملل عمده ساکن در ایران که در گذشته کلا بسیار کند، ناپیوسته و ناپایدار بود، امروزه با حوادث و دگرگونی‌های منطقه‌ای و جهانی بویژه در سه ده اخیر شتابی بسیار به خود گرفته است. عمده این حوادث و دگرگونی‌های منطقه‌ای و جهانی موثر بر روند ملت شوندگی ملل ساکن در ایران عبارتند از: سقوط اتحاد جماهیر شوروی و ظهور دو دولت-ملت آذربایجان و ترکمنستان در جوار ایران، سقوط رژیم طالبان و بعثی در همسایگی ایران و رسمی شدن زبانه‌های گروه‌های ملی ساکن در افغانستان و عراق، گسترش تکنولوژی ماهواره‌ای و اینترنت، انقلاب انفورماتیک، تبادل آزاد اطلاعات، گذر جوامع ترک به خط لاتینی ترکی، تثبیت و تعمیق نظام لائیک و حقوقی در ترکیه و آذربایجان و دیگر کشورهای ترک زبان و صعود اقتصادی ترکیه به جرگه بیست قدرت اقتصادی نخست جهان، روند جهانی شدن و جهانی شدن اصول حقوق بشر، ....

تاسیس دولت جمهوری اسلامی و ناتوانی و افلاس فزاینده این دولت در مدیریت عقلانی مسئله ملل در ایران نیز نه تنها شکاف‌های هویتی قومی، منطقه‌ای، زبانی و ... همیشه موجود مردمان این کشور را بسیار عمیقتر کرد بلکه به عنوان واکنش، منجر به ارتقاء سطح و تبدیل ماهیت آنها به شکاف‌های ملی، بیدار شدن شعور ملی خفته ملل ساکن در ایران و برانگیخته شدن شدید تمایلات رادیکال ناسیونالیستی در میان آنها بویژه ترکان ایران و آذربایجان جنوبی شد. با بازگشت دولت جمهوری اسلامی به سیاست‌های نژادپرستانه رژیم پهلوی و پیروی این دولت از سیاست‌های فارس‌گرایانه افراطی در دهه اخیر، شکاف‌های هویتی و ملی فزاینده مردمان ایران به سرعت در حال تبدیل شدن به تقابل آشکار ملت‌های ساکن در آن و ورود به فاز تعارض می‌باشد.

#### شکست کامل پروژه ملت سازی از بالا

پروژه ملت سازی از بالا و واقعیت سیاسی نظام ایران در سده اخیر بوده و بر اساس ایده کهنه متعلق به یک سده پیش یعنی ایجاد دولت - ملت در یک کشور کثیرالملله و جامعه ناهمگون ملی - زبانی از طریق نابود کردن همه

ملل ساکن در ایران به جز یکی از آنها -فارسها- توسط دولتین پهلوی-جمهوری اسلامی پایه گذاری شده است. ساختار دولت یونیتار و تمرکز سیاسی فوق العاده، سیستم یکپارچه شده اقتصادی - سیاسی کشور، نظام آموزش و پرورش سراسری مبلغ پروژه ملتسازی و فارس‌سازی دولتی، نفوذ دادن زبان بیگانه فارسی به کهنه جوامعی ایران توسط ماستین آموزشی فراگیر، به کار بردن رسانه‌های سراسری همگانی در جهت محو هویتها و زبانه‌های ملی و جایگزین کردن هویت و زبان قوم فارس به جای آنها... هم در دوره پهلوی و هم در دوره جمهوری اسلامی نقشی بسیار اثرگذار در جهت خنثی کردن و متوقف ساختن مقطعی روند طبیعی ملت شوندگی گروه‌های ملی ساکن در ایران بازی کرده اند. چنانچه می‌توان گفت روند ملتسازی تصنعی -فارس‌سازی تحمیلی، در مقاطعی از زمان در میان طبقاتی از فارسیزبان ایران و همچنین لایه‌های باریکی از طبقات میانه شهری و حکومتیان منسوب به ملل غیرفارس بویژه ترکان که از آموزش فارسی برخوردار و "تاریخ ملی" به روایت رسمی به آنها تلقین شده بودند، به درجه معینی از مقبولیت نائل گردیده است.

با اینهمه می‌توان گفت در ایران پروژه ملتسازی دولتی، یعنی پدید آوردن ملت یکپارچه از راه برنامهریزی و اجرای آن به دست دولتی که خود را نمایندنده ولی و قیم مردم و ملل ایرانی می‌داند اکنون با شکست کامل مواجه شده و کلا متوقف گردیده است. برخی از نخبگان فارس علل شکست پروژه ملت-دولت و ملتسازی-فارس‌سازی در ایران را ناشی از عواملی مانند کوتاهی زمان، سستی بنیان‌های ملی، ضعف و پوسیدگی فرهنگی، نبود زیرساخت‌های اقتصادی - سیاسی یگانه‌گر و نهادهای پایدار کننده آن، نبود روح ملی و ... دانسته اند. اما واقعیت عریان آن است که پروژه ملت-دولت سازی در ایران اساسا به سبب کثیرالملله بودن این کشور شکست خورد و پس از این نیز هر تشبیتی برای احیای آن - مانند آنچه دولت جمهوری اسلامی در صدد تحقق آن است - محکوم به شکست می‌باشد. هرگز نباید فراموش کرد وحدت ملی ظاهری که در میان مردمان ایران دیده می‌شود صرفا ناشی از جبر دولتی است و به عنوان قاعده عمومی و تثبیت شده در تاریخ معاصر ایران، با فروپاشیدن ساختار دولت ظاهرا ملی و از میان رفتن قدرتی که آن وحدت ظاهرا ملی را به زور نگاه داشته، آن وحدت ظاهری نیز به شتاب از هم می‌پاشد.

#### مصالح و منافع ملی متضاد ملل ساکن در ایران

یکی دیگر از نشانه‌های مهم شکست کامل پروژه ملتسازی دولتی و تصنعی در ایران، فرم نگرفتن مفهوم "مصالح و منافع ملی" در میان مردمان این کشور است. بگونه‌ای که در ایران هنوز کسی چیزی به نام "مصالح و منافع ملی" نمی‌شناسد. برعکس چیزی که عملا وجود دارد تخالف و حتی تضاد بارز مصالح و منافع ملی ملل ساکن در ایران است. آنچه که دولتین پهلوی-جمهوری اسلامی بنام مصالح و منافع ملی تبیین و تئوریزه کرده اند نیز چیزی به جز منافع و مصالح فرضی قوم فارس نیست و در تعارض آشکار با مصالح و منافع ملی کلیه ملل ساکن در ایران حتی فارسها و بویژه ملت ترک و آذربایجان جنوبی قرار دارد.

به عنوان نمونه کافی است که به موارد زیر دقت شود:

-تبلیغ زبان و خط فارسی به عنوان زبان و مشترک همه ایرانیان و اساس گرفتن زبان فارسی در تعریف هویت ملی ایرانیان و ملت ترک، بلکه زبان رابط و علمی منطقه‌ای؛

-مخالفت با گذار ایران و کشورهای همسایه و منطقه بویژه عراق و افغانستان به سیستم‌های مدرن، لائیک و فدرال ملی؛

-دست اندازی و زیاده خواهی از منابع آبی و زیرآبی دریای خزر متعلق به جمهوری آذربایجان؛

-فعالیت در راستای دستیابی به تکنولوژی و سلاح اتمی، تشدید مسابقه تسلیحاتی و نظام‌گرایی در منطقه؛

-تحریک آنتی سمیتیزم در خارج همزمان با تشدید تضییق حقوق اعراب در داخل و تشدید معضل فلسطین-اسرائیل؛

-پیش راندن سیاست‌های استعماری در رابطه با اعراب ایران و منطقه از جمله استثمار بیرحمانه منابع نفتی الاحواز (عربستان ایران)، ادعای تملک ارضی بر جزایر عربی و خلیج فارس نامیدن خلیج عربی؛

-حمایت‌های تلویحی و آشکار از تصرف و اشغال ارضی ملل مسلمان منطقه توسط سیاست‌های توسعه طلبانه روسی و ارمنی و یونانی و هندی و چینی و ... در چین، قزاق، قیرس، کشمیر، اوغورستان (سین کیانگ) و ...

این موارد که ترکیبی از سیاست‌های کلان استراتژیک و خطوط قرمز دولت جمهوری اسلامی اند، تماما بر ضد منافع و در استقامتی کاملا مخالف مصالح ملت ترک ساکن در ایران و آذربایجان جنوبی قرار دارند. مصالح و منافع ملی ملت ترک ساکن در ایران در این موارد را می‌توان به این شکل خلاصه نمود:

-مانعت از تحمیل راسیستی زبان فارسی در مناطق ترک نشین ایران، تقویت همه جانبه موقعیت زبان ترکی و خط لاتین آن به عنوان زبان و خط ملی و رکن رکین هویت ملی خلق ترک، به موازات زدودن زبان تحمیلی فارسی از صفحه آذربایجان، تبلیغ زبان ترکی به عنوان زبان رابط و علمی ایران و منطقه؛

-بمبختیانی کامل از گذار ایران و کشورهای همسایه و منطقه بویژه عراق و افغانستان به سیستم‌های مدرن، لائیک و فدرال ملی؛





## **\* دیدگاه \*** **در دفاع از سوسیالیسم** **آینده در حال:**

**هفت تز پیرامون سوسیالیسم پرتوان قرن بیست و یکم**  
**دیوید لایبمن**      **برگردان: ح. ریاحی**

**خلاصه:**

در پاسخ به چالش‌های امروزه، از جمله بسیج موفق حول مبرم‌ترین نیازهای مردم، داشتن دیدگاهی از جامعه‌ی پرتوان و الهام‌بخش جدید- سوسیالیسم - بیش از هر زمانی ضرورت پیدا کرده است. می‌توانیم، بدون ایجاد طرح‌های سفت و سخت یا رویایی، برخی از اصلی‌ترین موفقه‌های این دیدگاه را گسترش و مورد تأیید قرار دهیم: رفتن به فراسوی محتوای بیگانه‌ساز و قطبی‌کننده‌ی بازارهای خودجوش، هماهنگی و برنامه‌ریزی دموکراتیک در همه‌ی سطوح، از متمرکز تا غیرمتمرکز و کار خلاقه در پیوند با امکانات گسترده‌ی فناوری اطلاعاتی مدرن. این پروژه، در عین حال، باید هم‌سایه‌ی درس‌های مثبت و منفی تجربه‌ی پاسراسرمایه‌داری قرن بیستم، مخصوصاً تجربه‌ی اتحاد جماهیر شوروی (سابق) را در بر گیرد و مورد استفاده قرار دهد.

باید صحبتیم را با اشاره‌ای به دیوید (گوردن) شروع کنیم، و می‌دانم که نیازی نیست که خلاصه‌ای از ابتکارات فراوان او در زمینه‌ی اقتصاد و آموزش رادیکال یا دغدغه‌های که در خصوص دانشجویان و همکاران خود داشت یا کمک‌های گوناگونی را به سمعتان برسنام که به این تشکیلات ارائه کرد. بنابراین، می‌خواهم به جای آن‌ها، با روایت حادثه‌ای که هنوز گزارش شده است، نکته‌ای را به دانستنی-های مربوط به گوردن اضافه کنم. آنگاه حقیقت روشن می‌شود!

در سال 1978 دیوید به همراه دوست جوان خانواده‌گی‌اش لایم، و هریت گیتنس، دخترم لزی و من به کنفرانس تابستانی کمپ سزار در ویرجینیای غربی رفتیم. باید اردوگاه را در ساعت پنج صبح آخرین روز کنفرانس ترک می‌کردیم تا به سفر با هواپیما برسیم. وقتی پیش از طلوع آفتاب در ماشین جا گرفتیم، متوجه شدیم که در ورودی اردوگاه را زنجیر و قفل کرده‌اند. دیوید که رانندگی می‌کرد با فرض بر این‌که تنها اراده‌ی انقلابی می‌تواند بر همه‌ی موانع پیروز شود، روح زمانه را به نمایش گذاشت. میله‌ها و زنجیر را دور زد و مستقیم به داخل جویبار کنار در ورودی فرو رفت.

خوشبختانه یکی از دهقانان محل که زودتر از ما بر خاسته و در آن حوالی بود با تراکتور و کابل خود، توانست ماشین را از آن وضعیت ناکشوند و فلاکت بار بیرون بیاورد تا ما راهمان را ادامه دهیم. البته دیوید به خاطر خوش‌گذرانی‌های شب قبل و از این‌که فهمید دیگر شرکت‌کنندگان در کنفرانس در خواب عمیق اند، نفس راحتی کشید و قول داد صدای این حادثه را در نیاورد. (آن‌روزها راه خوش‌گذرانی را می‌دانستیم!) بسیار خوب، حالا قضیه را می‌دانید. باور نمی‌کنم دیوید هرگز "حقیقت" آن حادثه را اکتفا کرده باشد، اما اگر آن حادثه او را وادار کرده باشد به جنبه‌ی عینی توازن بشری بیاندیشد احتمالاً آن حادثه باید سر آغاز تحقیقات او پیرامون دوره‌بندی‌هایی باشد که به تجزیه و تحلیل مراحل انباشت سرمایه منتهی شد و چند سال بعد به ثمر نشست.

پروژه‌ی دیوید- ساختارهای اجتماعی انباشت سرمایه که در همراهی با سام بولز و تام وایسکف پیش برد (بولز، گوران و وایسکف سال 1983)، مدل اقتصاد سنجی او از اقتصاد ایالات متحده (که هرگز کامل نشد) بررسی فرآیند کار و ضعیف و جایگاه آن در اقتصاد بین-کورپوراسیون "پرو پیمان و ضعیف" و جایگاه آن در اقتصاد بین-المللی (گوردن سال 1996) همگی بر دغدغه‌ی اساسی چپ اشاره دارد، اما به دغدغه‌ای که تا آنجا که من از آن آگاهی دارم دیوید هرگز رسماً به آن نپرداخت: ماهیت یک جامعه‌ی جدید است، جامعه-ای که تجسم آرمان‌های همه‌ی کسانی است که تحت ستم و استثمار و در شرایط امروزی از خود بیگانه اند. من فکر می‌کنم به خاطر در اختیار نداشتن واژه‌ی بهتر در دفاع از کرامت همه‌ی کسانی که زیر این پرچم زندگی و مبارزه کرده‌اند، وظیفه داریم همچنان از به کارگیری اصطلاح "سوسیالیسم" برای جامعه جدید ادامه دهیم. اما این اصطلاح به خاطر ماهیت ویژه‌ی خود می‌بایست همواره بازتعریف شود؛ محتوای آن را باید همیشه تازه کرد و خواستار آن

مخالفت با زیاده خواهیها و توسعه طلبیهای دولت فارسگرای ایران از منابع آبی و زیرآبی دریای خزر، حذف عنصر فارس از طرف ایرانی میز بررسی و مذاکرات این مسائل و جایگزینی آن با صاحبان اصلی این منابع یعنی ملل ترک، گیلک، مازنی و ترکمن در طرف ایرانی این میز؛

مخالفت صریح با دستیابی قوم و حاکمیت نژادپرست و بنیادگرایی فارس با دستیابی به تکنولوژی و سلاح اتمی، پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی و سیاستهای نظامیگرایی در منطقه؛

حمایت از حل مسالمت آمیز مساله فلسطین و اسرائیل و تشویق به شناسایی و ایجاد برقراری روابط همه جانبه با دولتین اسرائیل و فلسطین، محکوم نمودن سیاستهای آنتی سمیتیزم دولت در خارج و ضدعربی در داخل؛

همیاری و همپیمانی با اعراب ایران و منطقه در مقابله با هوسهای توسعه طلبانه فارسی و فارسستانی در الاحواز (عربستان ایران)، جزایر عربی و خلیج عربی؛

حمایت از پایان دادن به اشغال اراضی مسلمانان منطقه و سیاستهای توسعه طلبانه دولتهای روسیه، ارمنستان، یونان، هندوستان، چین در چین، قزاقباج، قبرس، کشمیر، اوغورستان (سین کیانگ) و ...، افشاء و محکوم نمودن رول قومیت‌گرایان فارس و دولت جمهوری اسلامی در این اشغالگریها.

### **عضویت چهار ملت ایرانی در سازمان ملل بدون دولت**

پس از یک قرن تقلا برای ملت سازی دولتی از بالا، هنوز در این کشور ملتی بنام ملت ایران و هویتی بنام هویت ملی ایرانی در کار نیست. این پروژه در ایران به دلایل بسیار به تمامیت نرسید و حسن تعلق ملی به جز لایه هایی از جوامع شهری فارسزبان فراگیر نشد و بویژه به میان توده ملل غیرفارس ساکن در این کشور نفوذ نکرد. شعور و تعلق ملی ملل ساکن در ایران به هویت و زبانهای ملی خود، مانع از فریفته شدن آنها به دروغ هویت ملی ایرانی و رضایشان به تحلیل در بوته ملت ایران اما بواقع قوم فارس شد. امروزه دولتمداران و خبیگان فارس حاکم بر ایران، دیگر قادر به دفاع از ایدئولوژی رسمی نظام و فریفتن بخش بزرگی از افکار عمومی داخلی خود نمی باشند. دفاع از ایدئولوژی رسمی نظام، ملزم به ادامه انکار موجودیت سیاسی، تاریخی و فرهنگی ملل گوناگون و در رأس آنها ملت ترک در ایران می باشد. همچو خطایی به صورت تشدید و تعمیق شعور ملی در میان ملل غیرفارس ایران باز تولید خواهد شد.

در حال حاضر از میان ملتهای بدون دولت ساکن در ایران چهار ملت ترک، عرب، کرد و بلوچ عضو رسمی سازمان ملل بدون دولت اند (<http://www.unpo.org>). این حادثه تنها نمونه کوچکی است که نشان می دهد روند ملت شوندهگی از پائین و بلوغ سیاسی گروههای ملی ساکن در ایران وارد فاز غیرقابل بازگشت خود شده است. با عضویت چهار ملت عمده ساکن در ایران در سازمان ملل بدون دولت، کسانی که هنوز اصرار به وجود مفاهیمی مانند "ملت ایران" و "هویت ملی ایرانی" یعنی ارتجاع، نژادپرستی و تضمین نمودن تکه پارچه شدن ایران. امروز مجادله برای ایرانی دموکراتیک و فدرال که در آن هویت ملی همه گروههای ملی اعم از ملتها و اقلیتهای ملی و فرسبیت شناخته شده و همه از حقوق متساوی سیاسی، اداری، اقتصادی، زبانی و فرهنگی، نظامی و ... برخوردارند مصداق مبارزه تمدن با بربریت، دموکراسی با فاشیسم، حقوق بشر با نژادپرستی، آریایی و شونیسیم فارسی دولتی، استقلال با استعمار فارسی، آزادی و عدالت با اسارت و تبعیض در ایران است.

### **گفتن ملل ایرانی و طالبین حل دموکراتیک مساله ملی در ایران**

فارسزبانان ایران و ادبیات سیاسی فارس نوعاً از مسائل مربوط به چند فرهنگی، حقوق ملی و زبانی و عموماً مفاهیم اساسی مدرنیته، دموکراسی و حقوق بشر معاصر بسیار بدون مانده اند. بنیان نظری مقالات و بررسیهای نخبگان فرهنگی و سیاسی فارس، علی رغم عضویت چهار ملت ایرانی در سازمان ملل بدون دولت، هنوز بر پیشفرضهای موهوم و نادرستی مانند "هویت ملی ایرانی"، "ملت ایران"، "زبان مشترک و ملی فارسی"، خلط کردن و جایگزینی "مساله ملل ایرانی" با مساله "اقلیتهای ملی" این کشور حتی با "مساله اقلیتهای قومی"، به میان کشیدن بحث "خودگردانی" مربوط به قرن ۱۹ به جای "فدرالیسم" قرن ۲۱، مدل نشان دادن کشورهای یونیتار دارای اقلیتهای ملی مانند اسپانیا و فرانسه بجای کشورهای فدرال چند ملتی مانند هندوستان و سوئیس برای ایران، و ..... قرار دارد. در این گفتن غیردمکراتیک و ترمینولوژی ضد علمی، مفاهیم "کشور"، "ملت" و "دولت" به راحتی و دلخواهانه و البته به نادرستی همواره به جای یکدیگر و نیز به جای "دولت-ملت" به کار میروند. در مورد مفاهیم "ایران" و "هویت ایرانی" و "تاریخ ایران" و ... و "فارس" و "هویت فارسی" و "تاریخ فارسی" و .... نیز وضعیت مشابهی حاکم است.

تا زمانیکه به مسائل ایران و جهان با اساس گرفتن این ترمینولوژی و مفاهیم خیالی، جهان بینی اسیر در جنبه قومینگرانی افراطی فارسی، تاکتیکها و گفتنهای دولتی و نژادپرستانه و دیدگاههای مخوش و پیشداورانه ادبیات سیاسی فارسی نگاه شود، نمیتوان مسائل واقعی ایران را درک نمود و با سنت و روش سیاسی مرسوم مسفطه و مغلظه در میان روشنفکران فارس نمیتوان با دنیای معاصر همگام گردید، چاره ای انسانی و دموکراتیک برای حل این مسائل اندیشید و به عمل رسانید.

بود که این کار ادامه یابد - دقیقاً به این ترتیب است که همه‌ی این قضایا همواره معنا پیدا می‌کند. کنفرانس تابستان امسال به موضوع کلی "بیدل" اختصاص دارد. من صحبت‌م را، که امیدوارم دیوید بپسندد، اندکی سهمی می‌دانم در یاری رساندن به این بحث. با علم به این‌که ممکن است در این اردوگاه تابستانی متوجه وقت‌مان نباشیم، هفت ترم را ابتدا و پیش از بازگشت و توضیح مفصل یکایک آن‌ها بیان می‌کنم پیام اصلی ساده است: در زمان حال که نکتت سلطه‌ی سرمایه‌داری و تحریبی که به همراه دارد کوهی زمین را فرا گرفته است، داشتن دیدگاه پرتوانی از بیدل سوسیالیستی که هم واقع‌بینانه و هم الهام‌بخش باشد به ضرورتی مطلق تبدیل شده است. لازم است هر ذره از آگاهی و حساسیت اخلاقی را برای ارتقاء دیدگاه خود از جامعه‌ای به کار گیریم که در آن مردم به کمال می‌رسند، به غنای روحی دست پیدا می‌کنند و می‌توانند برای رشد و شکوفایی خود به دیگران به چالش برخیزند، جامعه‌ای که در آن کار و تفریح و سهم تولید و مصرف هر چه بیشتر از یکدیگر جدائی ناپذیر می‌شوند،

### در دفاع از سوسیالیسم آینده در حال:

جامعه‌ای که در آن، به بیان بیاد ماندنی مارکس، "رشد آزاد هر فرد" واقعاً "رشد آزاد همگان" باشد. گاه فکر می‌کنم بهترین تعریف سوسیالیسم جامعه‌ای است که در آن هر کس صبح با شادی بر می‌خیزد و مشتاق روزی است که در پیش رو دارد. باید شهادت آنرا داشته باشیم علیه همه‌گند و کثافتی (مرا به خاطر استفاده از این اصطلاح غیر آکادمیک ببخشید) که ضد دیدگاه ما رویهم تلنبار کرده‌اند. "بیدلی وجود ندارد"، چیزی به عنوان "جامعه" در کار نیست" و از این قبیل- پرچم رویکرد دموکراتیک را برافراشته نگه داریم. ایده‌ی "گریز ناپذیر بودن بازار" بیدل قرن بیست و یکم ایدئولوژی-های کهنه‌ی مبتنی بر سلطه و کنترل است، ایدئولوژی‌هایی چون "قانون طبیعی" و "اراده‌ی پروردگار". اما برای احتراز از این پرچم به تکوین یک مدل نیاز داریم- آری، با احتیاط لازم، اشکالی نمی‌بینم که آن را مُدل نام‌گذاری کنیم- مدلی از سوسیالیسم که در مفهوم مورد نظر پر تونان و قوی است.

مخصوصاً، مدل مورد نظر باید از واژی ترکیبی و بی روح "سوسیالیسم بازار" فراتر رود. ایده‌ی سوسیالیسم بازار که مثلاً در اثر جان رومر تحت عنوان "آینده‌ی برای سوسیالیسم" (1994) توصیف شده است، تفاوت چندانی با آن چیزی ندارد که زمانی "سرمایه‌داری مردمی" نامیده می‌شد. این ایده به باوری تسلیم می‌شود که مبتنی است بر این‌که جامعه "پیش از حد پیچیده است" که بتوان آنرا تحت کنترل دموکراتیک پیش‌بینی شده قرار داد. طرح سوسیالیسم پرتوان چیزی نیست جز برپایی جنبشی با دیدگاه خاص خود که بتواند در مقابل وضع موجود سرمایه‌داری مقاومت کند و از آن فراتر رود، نظامی که در حال حاضر بر همه‌ی جنبه‌های زندگی شخصی و اجتماعی سلطه دارد.

بنابراین، هفت ترم من عبارت‌اند از:

- 1- همه‌ی بازارها، بازار سرمایه‌داری نیستند، اما بازار سرمایه‌داری فراگیرنده است و باید از آن فراتر رفت.
- 2- تجربه‌ی پیاسرمایه‌داری قرن بیستم درس‌های مثبت و منفی اساسی، برای پروژه‌ی قرن بیست و یکم ما در بر دارد و تنها چپ می‌تواند آن تجربه را ارتقا دهد.
- 3- هماهنگی اقتصادی غیربازاری ممکن است و جنبه‌ی اساسی دارد، اما در صورتی می‌تواند دموکراتیک باشد که هم متمرکز و هم نامتمرکز باشد.
- 4- بازار سوسیالیستی از بین نمی‌رود بلکه پژمرده می‌شود.
- 5- تحریف بوروکراتیک اقتدارمدارانه برای سرمایه‌داری جنبه‌ی کارکردی دارد و برای سوسیالیسم غیر کارکردی.
- 6- نقطه‌عطف مهمی پیش می‌آید که کیفیت‌های بالنده‌ی زندگی به پیش شرط رشد کارایی و بهره‌وری تبدیل می‌شود.
- 7- هر چه دیدگاه ما رادیکال‌تر باشد، عملی و کارآتر است، و تاثیر بالقوه‌ی آن بر مبارزات امروزی نیز بیشتر است.

اکنون هر یک را به نوبت توضیح می‌دهم.

1- همه‌ی بازارها سرمایه‌داری نیستند، اما بازار سرمایه‌داری فراگیرنده است و باید از آن فراتر رفت.

ایدئولوژی سرمایه‌داری بیش از حد تلاش می‌کند تا به نگرشی انتزاعی از "بازار" تقدس بخشد که ویژگی‌اش ضد اجتماعی، ضد

تاریخی، ابدی و ضروری بودن آن است. اما این تصور به طور خود به خود در تجربه معمولی مردم بازسازی می‌شود. این تجربه در "روزمرگی" خاص خود ظاهراً بر مبنای واقعیت ویژه‌ی خویش پیش می‌آید. در واقعیت، اما، چنین تصویری سطحی و ظاهری است. بر این نکته نمی‌توان بیش از حد تاکید کرد: ایدئولوژی بازار اساساً سلطه‌ی خود را از طریق فعالیت‌های "دم و دستگاه‌های ایدئولوژیک" سرمایه‌داری (دولت، رسانه، آموزش) به دست نمی‌آورد. این ایدئولوژی به طور خودانگیخته از بطن زندگی روزمره غلیان پیدا می‌کند. بنابراین، مایوس‌کننده است که می‌بینیم ایدئولوژی بازار بر چپ اثر گذاشته و در بسیاری از رساله‌های عالمانه آمده است؛ در این رساله‌ها، بازار با تکوین تاریخی مشخص سرمایه‌داری خلط و اشتباه شده است. این رویکرد بینش اساسی را در نیافته است: بازارها واقعیت به لحاظ اجتماعی ریشه‌داری هستند که خود را در شکل‌های پیچیده‌ی سرمایه‌داری، سرمایه‌داری و پیاسرمایه‌داری متبلور کرده‌اند. در آمیختن بازار با سرمایه‌داری، همان‌طور که مثلاً تحمیل این نظر به مارکس - نظری که مارکس با آن کاملاً بیگانه است- مبنی بر این‌که مطالعه‌ی کالاها و ارزش‌گذاری به طور کامل و مستقیماً تنها به تئوری جامعه سرمایه‌داری تعلق دارد، فقط در خدمت یک هدف است: این کار سوسیالیسم را به ایدئولوژی هزاره‌ای و به پیش‌گویی و رخدادی انجیلی تبدیل می‌کند. این قیامت‌سرانی، معنی‌اش سرنگونی ناگهانی نه فقط طبقه‌ی حاکمه سرمایه‌داری است- گفتن این مساله به تنهایی کافی نیست- بلکه هر آن‌چه با مناسبات بازاری ربط پیدا می‌کند: پول، قیمت، دستمزد و غیره. این شیوه‌ی اندیشیدن شیوه‌ی رمانتیک و کاملاً عرفانی است. این شیوه‌ی تفکر، علاقه مردم به سوسیالیسم را نه زیاد بلکه کم می‌کند یعنی به نظام مبتنی بر واقعیت که از ارزش بررسی جدی برخوردار است، چرا که این شیوه، فهم مردم نسبت به سوسیالیسم را کاهش می‌دهد.

کیفیت تاریخی فراگیرنده‌ی بازار سرمایه‌داری که منحصر به فرد است، زمینه‌ی مادی سوسیالیسم پرتوان را تشکیل می‌دهد. شکل‌های بازار در چارچوب نظام سرمایه‌داری، بی شهادت به روش‌های ساده-ی مناسبات (پیچیده‌ی سرمایه‌داری) بازار، نقش حیاتی در پیش‌برد استثمار سرمایه‌داری دارد. قدرت اخذ ارزش اضافه به این بستگی دارد که ارزش اضافه و به همراه آن همه عناصر تولید سرمایه‌داری، به خصوص نیروی کار، در شکل ارزش تجلی پیدا می‌کند. فرآیند سرمایه‌داری، روندی است که منطق بازار را به سیطره‌جویی بر همه‌ی بخش‌های زندگی اجتماعی وا می‌دارد. بازار سرمایه‌داری- نه بازار به طور عام- زندگی خانوادگی، مناسبات شخصی و زندگی اجتماعی ("جامعه‌ی مدنی") را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهد. این بازار فردیت آدم‌های در جستجوی مالکیت را رشد می‌دهد که برابر نهاد فرد انسانی واقعی و کمال‌یافته است. از همه مهمتر، این بازار واقعیت یک فرآیند اجتماعی عنان گسیخته (مثل فرآیندی "شبه هو") یا غیر عمدی را به وجود می‌آورد؛ امور به سادگی اتفاق می‌افتند، یعنی مستقل از اراده‌ی انسان. واقعیت، سپس، ایدئولوژی را ارتقا می‌دهد:

" نمی‌توانند طبیعت بشر را تغییر دهند." (ا نسان گرگ انسان است) و ازین قبیل.

"بازار"ها ضرورتاً ایجادکننده‌ی قطبی‌گری، از خود بیگانگی و عنان گسیختگی نیستند. اما بازارهای سرمایه‌داری از قدرت ایجاد چنین اموری برخوردارند. بازارهای سرمایه‌داری چنین کاری را نه بر حسب تصادف بلکه به این خاطر انجام می‌دهند که همه‌ی این جنبه‌های زندگی در این جامعه از کارکرد معینی برخوردارند. این‌ها شرایط اساسی جهت بازتولید قدرت سرمایه‌داری اند. این به باور من، باید پاسخ ما به "سوسیالیسم بازار" باشد: نه فقط نقد معمولی از "شکست بازار" بلکه نیاز به فرارویی سیاسی همه جانبه از شبکه‌ی آسیب‌شناسی‌هایی که ریشه در ارزش‌گذاری زندگی اجتماعی دارد. این شبکه میراث سرمایه‌داری برای ماست و فقط به لحاظ سیاسی می‌توان با آن مخالفت کرد، یعنی با طرح رویکرد دموکراتیک به مثابه اصل بیدل و راهنما.

2- تجربه‌ی پیاسرمایه‌داری قرن بیستم درس‌های مثبت و منفی اساسی برای پروژه‌ی قرن بیست و یکم ما در بردارد و تنها چپ می‌تواند این تجربه را ارتقا دهد.

ناچاریم مسائل را ببینیم. اگر فکر می‌کنید که مثلاً این پرسش که "اتحاد شوروی چگونه نظامی بود؟" دیگر به بایگانی تاریخ پیوسته



است، دوباره باز خواهد گشت و همچون شبی به سراغ شما خواهد آمد.

ضعف نسبی چپ در قرن گذشته که در اثر جنگ و رکود اقتصادی پیوسته به رهبری جنبش‌های توده‌ای کشیده شد، شکافی را به وجود آورد که اگر چه گریزنایدی نبود، اما دست‌کم، اجتناب از آن کار بسیار دشواری بود. انقلاب شوروی ما را به انشقاق کشاند. آن‌هایی که از آن حمایت کردند- من هم از آن طیفام- همچون طبقات حاکم سرمایه‌داری، شاهد بودند که اتحاد جماهیر شوروی در نظام سرمایه‌داری جهانی شکاف عظیمی به وجود آورد. حمایت از این پیروزی، اما، هزینه‌ی هنگفتی به همراه داشت. چپ طرفدار شوروی پس از تحمل ضربات خردکننده‌ی شعار "بدیلی وجود ندارد" (TINA) هم اکنون واقعیت جدید را به شیوه‌ای غیر انتقادی پذیرفته است و در عین حال ایده‌ی سوسیالیسم به عنوان پروژه‌ی نظری را هم کنار گذاشته است، یعنی مبنایی که داوری مستقل را تضمین می‌کرد. هژمونی سرمایه‌داری، به نوبه خود، منابع فرهنگی، روانی، اطلاعاتی، مذهبی و آموزشی خود را به کار گرفت تا قالب ذهنی

### در دفاع از سوسیالیسم آینده در حال:

گسترده‌ای را علیه شوروی ایجاد کند، تقریباً الگو و مدل اساسی‌ای که اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای متحد آن در اروپا و آسیا را به هر شر قابل فهمی مرتبط ساخت.

اکنون برای چپ طرفدار شوروی وقت آن رسیده است که خطرات انزوای فرهنگی و سرسپردگی نا سنجیده به احزاب و دولت‌هایی را بپذیرد که به نام جنبش‌های انقلابی کارگری سخن می‌گویند، مخصوصاً جاهایی که چنین احزاب و دولت‌هایی به عقب ماندگی فرهنگی و اقتصادی دچارند و جهان سرمایه‌داری آن‌ها را به انزوا کشانده است. اما برای اپوزیسیون، یعنی سنت ضد شوروی وقت آنست که بپذیرند اندیشه‌ی آن‌ها تا چه اندازه بازتاب دهنده‌ی سروری گسترده‌ی خط فکری ضد شوروی است، خطی که در بافت فکری-شان جای گرفته بود پیش از آن‌که به بلوغ سنی‌ای برسند که سیاسی شوند.

از هر "طیفی" آمده باشیم وظیفه جاری روشن است. لازم است همه‌ی تجارب پاسرسرمایه‌داری قرن بیستم، چه مثبت و چه منفی، را درک کنیم و از آن‌ها بیاموزیم و طی این مسیر با هریک از دشمنان خود (هرکه باشد) رویه‌رو شویم. البته پرونده‌ی نظرات منفی (آنهم به دلایل روشنی) شناخته شده‌تر است: انحرافات عصر استالین، حبس و کشتارهای دست‌جمعی، پیروی کورکورانه، افزایش قدرت و شخصیت یک رهبر واحد؛ سیاسی کردن بیش از اندازه‌ی زندگی فرهنگی، علمی و آکادمیک، دیوان‌سالاری، قدرت و مقام پرستی- همه‌ی این‌ها را باید به لحاظ تاریخی و به طور مشخص تجزیه و تحلیل کرد. اما آنچه در باره تجربه شوروی (حتی در درون URPF) نا شناخته است، گستره‌ی دستاوردهای مثبت آنست و این دستاوردها هم اجتماعی و هم فنی اند.

در این جا فرصت نیست که این موضوع را به تفصیل بررسی کنم ولی به طور مختصر به نکات چندی اشاره می‌کنم: قطعنامه 1979 دوره‌ی برژنف در باره‌ی اقتصاد، زمینه‌ی دگرگونی‌های همه جانبه- ای را در راستای دموکراسی عمیق اقتصادی فراهم آورد: شوراهای تیمی در بنگاه‌ها به وجود آمد که مسئولیت داشتند نقشه‌های خود را طرح‌ریزی و به اجرا در آورند و بودجه‌های خود را اداره کنند. انتخابات مستقیم، هم برای رهبری تیم‌ها و هم مدیران بنگاه‌ها برقرار شد. سیستم‌های مشارکتی ساخته شد که پاداش‌ها (بخش متغیر دستمزد) را در پیوند با معیارهای ارزش‌گذاری "هنجاری" برای کارکرد بنگاه‌ها، تیم‌ها و افراد تعیین کنند.

انتخاب مستقیم رهبری بنگاه خصلت یک جنبش توده‌ای پیدا کرد و در سال 1985 در صنعت شوروی کاملاً مستقر شد. لازم به گفتن نیست که این سیستم چهار سال بعد ملغی شد یعنی زمانی که با پیش-شرطهای "مالکیت خصوصی" در تقابل قرار گرفت، همان طرفداران مالکیت خصوصی که امروزه به "مایای" روس تبدیل پیدا کرده‌اند. این دوره کوتاه از شکوفایی دموکراسی صنعتی بی نظیر بود، که در دیگر کشورهای اروپای شرقی یا آسیا مانند نداشت. (مورد کوبا با وضعیتی که تحت شرایط توسعه نیافتگی و محاصره

اقتصادی داشت، مورد ویژه‌ی است که لازم است جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.)

نظام شوروی همه‌ی ادعاهای اروپای غربی و آمریکای شمالی را در سایه قرار داد، ادعاهایی چون: "محافظی که زندگی کاری آن‌ها با کیفیت است". "تصمیم‌گیری جمعی" و غیره. (توجه دارید که اکنون که اتحاد جماهیر شوروی از بین رفته است کسی در آن باره صحبت نمی‌کند) این دوره مناسبانه کوتاه بود. خشم انباشت شده و فرو خورده نسبت به سوء استفاده‌هایی که تحت زمامداری استالین از قدرت به عمل آمد بعدها زبانه کشید و جوانه‌های لطیف دموکراسی سوسیالیستی را نابود کرد. این انفجار توده‌ای که بازتاب ناپسندگی سوسیالیسم آغازین بود، قوی‌تر از آن بود که امکانات مثبت جامعه‌ی شوروی بتواند بر آن غلبه کند و نتایج آن را هم می‌دانیم. اما زمانی که این امکانات مثبت وجود داشت، در نهادهای بی نظیر سوسیالیستی تجسم پیدا کرد و اکنون این امکان برای کل چپ جهانی هست و ضرورت دارد آن حقیقت را به رسمیت بشناسند و از آن بیاموزند.

### 3- هماهنگی اقتصادی غیربازاری ممکن است و جنبه-

ی اساسی دارد اما در صورتی دموکراتیک است که هم

متمرکز و هم غیر متمرکز باشد.

ما به اندیشیدن در قالب تضادهای دوگانه عادت کرده‌ایم: برنامه-ریزی (یا "دستور") در مقابل بازار، کنترل مرکزی در مقابل خودمختاری محلی و ازین قبیل. این عادتی سطحی و ظاهری است: این نوعی جایگزینی بیش از اندازه بیش یا افتاده است در برابر تامل جدی در باره‌ی آنچه واقعاً اهمیت دارد: محتوای اجتماعی واقعی در همه‌ی سطوح هماهنگی اقتصادی. این عادت چنان در خودآگاهی ما ریشه‌دار است که به تلاشی جانانه و به یک مبارزه سخت و دراز مدت نیاز دارد تا بتوان از آن فراتر رفت و بر آن غلبه کرد. ما، مثلاً، چنان به بحث پیرامون "برنامه‌ریزی مرکزی شوروی" عادت کرده‌ایم که برای ما تقریباً به یک ورد تبدیل شده است، به عبارتی که نمی‌توان از آن خلاصی یافت. اما تقابل "برنامه‌ریزی مرکزی با بازار"، به باور من، خطای بزرگی است، خطائی مفهومی و تجربی، خطای تجربی به این دلیل که در هیچ زمانی در تاریخ اتحاد جماهیر شوروی بیش از سهم کوچکی از کالاها و خدمات در مرکز، برنامه-ریزی نمی‌شد: شمار موازنه‌های مادی- محاسبه‌ی مفصل منابع و مقصد کالاها- در سطح مرکزی هرگز از 1500 تجاوز نکرد. این رقم ممکن است به نظر زیاد باشد ولی این‌طور نیست. اغلب کالاهایی که باید برنامه‌ریزی می‌شد، فرآورده‌ی بنگاه‌هایی بود که گزارش شده بود که مسئولیت آن در سطوح کشوری، منطقه‌ای و شهری از اهمیت کمتری برخوردار است. به بیان دیگر، تا حد بالایی واگذاری اختیارات و عدم تمرکز وجود داشت. (این البته به معنی آن نیست که تصمیم‌گیری دموکراتیک یا کارآمد بود): در تاریخ، مستبدین محلی فراوان وجود داشته‌اند و کارآمدی بیش شرط‌های زیادی دارد.)

اما این امر معمولاً جنبه‌ی مفهومی دارد که به جوهر مساله می-پردازد. بنابراین از تمایز بین برنامه‌ریزی و هماهنگی آغاز کنیم. ما از اصطلاح "برنامه‌ریزی" وقتی استفاده می‌کنیم که در حقیقت منظورمان "هماهنگی اقتصادی" است: تصور یک الگوی منسجم تولید، مبادله و توزیع کالا بین نهادها و افراد و سپس به اجرا در آوردن آن الگو. به عقیده من، واژه برنامه‌ریزی را باید برای آنچه واقعاً هست حفظ کرد: تدوین شیوه‌هایی برای تکوین محیط ساخته شده‌ی مشخص، استفاده از منابع، رابطه‌ی بین فضاهای سکونتی و تولیدی و توازن زیست بومی برای آینده. در واقع برنامه‌ریزی عبارتست از بده - بستان حقیقی: تا آن جا که این برنامه‌ریزی دموکراتیک است، به معنی آنست که مردم در نهایت امر، سرنوشت خود را به دست می‌گیرند و مسیر تکامل انسانی را شکل می‌بخشند. من، اما، به جای برنامه‌ریزی، بر موضوع کم دامنه‌ی هماهنگی متمرکز می‌شوم.

هماهنگی می‌تواند خودانگیخته و "عنان‌گسیخته" باشد، مانند اغلب شکل‌های تاریخی مناسبات بازاری. بازارها در شکل سرمایه‌داری خود، قدرت سرمایه‌های خصوصی را بزرگ جلوه می‌دهند و در پرده نگه می‌دارند. این سرمایه‌های خصوصی می‌توانند بسیار فشرده و متمرکز باشند. نه بازارهای کنونی "کم اهمیت‌اند" و نه هماهنگی

غیر بازاری ذاتاً امری "پر اهمیت". هماهنگی غیر بازاری در سطوح گوناگون از متمرکز (سطح سیاسی آن که شامل کل موجودیت سیاسی - منطقه‌ای می‌شود) تا غیر متمرکزترین (بنگاه‌های فردی یا تیم‌هایی در داخل بنگاه‌ها) نیز وجود دارد.

هماهنگی متمرکز بازار در بافت نظام سرمایه‌داری، به مرور زمان به جابه‌جایی هماهنگی غیرمتمرکز گرایش پیدا می‌کند: این پویایی ذاتی انباشت سرمایه است. تضاد بین سطوح متمرکز و غیرمتمرکز کشمکش را بازتاب می‌دهد که در بطن فرآیند اجتماعی قرار دارد. به گمان من، قضیه در یک بافت سوسیالیستی بسیار متفاوت است. وقتی هماهنگی خودانگیخته جای خود را به هماهنگی سیاسی می‌دهد، سطح‌های متمرکز و غیرمتمرکز بیش‌تر رابطه‌ای هم زیست با یکدیگر پیدا می‌کنند تا رابطه‌ای هم ستیزانه. به بیان ساده: هماهنگی متمرکز مفید و موثر پیش شرط هماهنگی مفید و موثر غیرمتمرکز است و بر عکس. ضرورت‌های متقابل امری واضح و روشن اند: سطح متمرکز، ثبات و شفافیت فراهم می‌آورد- قیمت‌ها، هنجارها، شرایط عمومی ساختاری حد نیاز به کالا و منابع را تعیین می‌کنند.

### در دفاع از سوسیالیسم آینده در حال:



این چارچوب استوار برای واحدهای غیر متمرکز، این امکان را فراهم می‌کند که بتوانند به محاسبه، مقایسه و عمل اقدام کنند- بنگاه‌های محلی و تعاونی‌ها به جای هرج و مرج آماری بدون نقشه‌ی بازار عنان گسیخته، محیط کلان منضبط و آموزنده به دست می‌آوردند. هماهنگی کلان و نه "بازار" شرایط گزینش حقیقتاً عقلانی را فراهم می‌آورد. فعالیت خردی که دارای زمینه‌ی استوار باشد، به نوبه خود اطلاعات مناسب مفید و قابل تنظیم فراهم می‌سازد، یعنی تبدیل دانش محلی و ویژه به داده‌های جمعی. بدون هماهنگی توده‌ای مشارکتی در سطح محلی، مرکز از واقعیت دور شده و داده‌های سطح کلان آن، به هنگام بودن خود را از دست می‌دهند. بدون مجموعه داده‌های کلان و مدون، تعاونی‌های غیر متمرکز نمی‌توانند نیازهای خود را بشناسند تا بتوانند پروژه‌های (نقشه‌های) هماهنگی خود را بسط و گسترش دهند و به اجرا گذارند.

بنابراین مساله هرگز این نیست که "برنامهریزی مرکزی" را در تقابل با "عدم تمرکز بازار" قرار دهیم. آماج سوسیالیستی که در تجربه‌ی قرن بیستم ریشه دارد ولی در حد محدود تحقق یافت، عبارت از سیستم هماهنگی همه جانبه‌ای بود که در آن سطوح متمرکز و غیرمتمرکز (و البته سطوح میانی) به گونه‌ای هم زیست با یکدیگر تعامل داشتند و تعداد هر چه بیش‌تری را به این فعالیت جلب می‌کردند تا زمانی که همی زحمتکشانی که قادر و مایل بودند به لحاظ اجتماعی و سیاسی فعال باشند به عنوان بخشی از این پروژه به شمار روند. جدایی بین کار مربوط به مدیریت یا کار فکری یا خلاقه و کار تولیدی روزمره به تدریج از بین می‌رود. این است دموکراسی سوسیالیستی. این دموکراسی بدون هماهنگی مرکزی نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما آن را هم هرگز نمی‌توان به هماهنگی مرکزی تقلیل داد. این دموکراسی به وضوح با خودمختاری محلی بدون هماهنگی مرکزی خوانایی ندارد. این دموکراسی در نبود هماهنگی مرکزی یا به هرج و مرج خودانگیخته (بازار) یا به واحدهای مستبد منزوی زوال پیدا می‌کند. تبدیل پسرقت - پسرقت به بازاری کردن عنان گسیخته یا به مرحله پیشا تمدن - هماهنگی همه جانبه است.

از اصطلاح "گزینش عقلانی" استفاده کردم که یقیناً بر افراشتن یک پرچم معنی می‌دهد. وسوسه می‌شوم بگویم گزینش عقلانی مهم‌تر از آنست که به گزینش عقلانی مارکسیست‌ها واگذاشته شود. آن‌هایی که بر این نظرند که به نام طبقه‌ی کارگر، رهبری کنند و در خصوص استفاده از منابعی تصمیم بگیرند که هم اکنون در مالکیت طبقه کارگر قرار دارد و به عنوان کل جامعه سازمان یافته است، بهتر است وقتی مساله به معیارهای تصمیم‌گیری مربوط می‌شود، از خود هشیاری نشان دهند. این نظر که یک وضعیت اجتماعی بهینه‌ی واحد و بی نظیر وجود دارد را می‌توان به سرعت کنار گذاشت. همین طور هم می‌توانیم بپذیریم که پارامترهای یک نتیجه‌ی نیمه بهینه (بهترین ایده‌ای که می‌توان به طور واقع‌بینانه تحقق بخشید) نتیجه آن چیزی خواهد بود که بت دوین (2002) آنرا "هماهنگی بر پایه مشورت" نامید: تبادل نظر روشمند و مداوم در تعاونی‌های کار،

جماعات مسکونی، آموزگاران، جماعات فرهنگی (مبتنی بر جنسیت، قومیت و زبان) و کسانی که هماهنگی خطوط عمومی کار را تحت کنترل، سرپرستی و به طور دموکراتیک نمایندگی می‌کنند. در اینجا می‌خواهم به مفهوم شاخص‌ها یا هنجارهای پیچیده اشاره کنم. این‌ها فرمول‌هایی است که طریق آن قیمت‌ها و درآمد‌ها باید معیارهای چند-گانه‌ی موفقیت را بازتاب دهند. علاوه بر اجرای موفق برنامه یا شیوه‌هایی که در بنگاه‌های اقتصادی سرمایه‌داری نیز دنبال می‌شود، احتمالاً در نوعی سنجش از سودآوری خلاصه می‌شود، معیارهایی نیز می‌تواند وجود داشته باشد که اجرای موفق هدف‌های سوسیالیستی را دقیقاً اندازه‌گیری کند. آیا یک تعاونی کار به هدف‌های خویش، و جامعه خود در غلبه بر نابرابری‌ها (جنسیتی، نژادی، شهری یا روستایی) دست یافته است؟ یا در ایجاد پیوند با مدارس، مقامات مستقر در محل و دیگر گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی؟ یا در مراقبت از محیط؟ یا در بسط نظام‌های گردش و بهبود کار و فائق آمدن بر نابرابری‌های هرمی موجود در نیروی کار؟ یا در مشارکت فن‌آوری‌ها و مهارت در بخش متعلق به خود و در سطحی عمومی‌تر؟ این فهرست را می‌توان گسترش داد ولی کافی است اشاره کرد که محاسبه و ارزش گذاری سوسیالیستی دارای امکانات گسترده‌ایست که در اختیار هیچ روند خود انگیخته‌ی بازار قرار ندارد، خواه در بازار سرمایه‌داری واقعاً موجود یا در "بازار سوسیالیستی" فرضی.

تصویری که به وجود می‌آید هماهنگی دموکراتیک چند سطحی را به نمایش می‌گذارد که در آن مذاکره سیاسی با محاسبه‌ی پیچیده و مبادله اطلاعات ترکیب شده است. رابطه‌ی بین سطوح (از غیرمتمرکز به متمرکز و برعکس) به "برنامه" نیمه گزینشی و نیمه منجمی هم-گرایی می‌بخشد که از یکسو، هم بازتاب‌دهنده دانش محلی و هم بهترین برآورد تعاونی‌های کار از امکانات خویش است و از دیگر سو ظرفیت‌های هماهنگ‌کننده مرکز، توانایی آن در جذب سیستم اقتصادی دارای اندازه و سنجش، اجتناب از مشکل فضای بسته و اجرای هدف‌ها و معیارهای رازمدت کنترل شده است. اکنون با پرسش اجتناب ناپذیر زیر روبرو می‌شویم. آیا چنین برنامه‌ای به لحاظ فنی قابل اجرا است؟

پال کاکشتات و آلن کاترل در مقاله‌ای که در شماره‌ی ویژه‌ی مجله‌ی "علم و جامعه" تحت عنوان "پایه‌ریزی نظری سوسیالیسم: بدیل‌هایی در برابر سرمایه‌داری و دست نامرعی" آورده‌اند، در پیوند با تجربه شوروی این‌گونه نظر می‌دهند: "در نظام‌های نوع شوروی اجرای موازنه‌های مادی فقط به صورت ناقص انجام می‌شد. تکنیک‌های پردازش اطلاعات وجود نداشت، تکنیک‌هایی که لازم بود ترازهای مادی را به طور کامل انجام دهند. اکنون، اما، این امکانات وجود دارند" (2002:55) من بر آخرین جمله‌ی آن‌ها تاکید می‌کنم که البته به امکانات عظیم و عمدتاً دست نخورده‌ی فن‌آوری اطلاعاتی مدرن اشاره دارد. حتی تحت نظام سرمایه‌داری که هماهنگی همه جانبه در آن ممکن نیست، شرکت‌های بزرگ شبکه‌های درونی به وجود آورده‌اند: سیستم‌های درونی برای ارتباطات، انبارمتمرکز و غیر متمرکز اطلاعات و پردازش آن. روشن است که به لحاظ فنی می‌توان و به نظرم، چشم‌انداز آن هیجان‌انگیز است- شبکه‌های درونی بنگاه صنعتی را به شیوه‌ای بالنده به یک شبکه اقتصادی وسیع بسط و گسترش داد. این شبکه‌ها را یکبار خیال‌پردازانه شبکه‌ی هماهنگی اقتصادی "E-COORDI-NET" نام گذاشتم (لایمن 2001) این شبکه‌ها نوآوری‌های برنامه‌های محلی را پیوسته جمع‌آوری و تنظیم می‌کند به طوری که همه و البته نه فقط هیئت‌های هماهنگی مرکزی می‌توانند مجموعه‌ی گرایش‌ها را در نظر گیرند و در عین حال همیشه قیمت‌ها و شاخص‌های برنامه‌ای را به لحاظ اجتماعی نیمه بهینه و به شکل رایانه‌ای ارائه کنند. مرکز مسئول است و حق دارد مداخله کند و ابتکارات محلی را آنجایی دوباره راهنمایی کند که به نظر می‌رسد ضروری است. بنگاه‌ها دارائی اجتماعی اند و نه دارائی خصوصی، تعاونی‌های موجود کار و واگذاری قدرت به تعاونی‌های کار همیشه بدین ترتیب تعریف و مشخص می‌شوند. اما سیستم هماهنگی چند سطحی شبکه اقتصادی هماهنگی دیرکرد‌های بین پیشنهادها و دلائل و بین "برنامه" و "اجرا" را حذف می‌کند. این فرآیند به روندی پیوسته تبدیل می‌شود که شمار رو به افزایشی از زحمتکشان را می‌تواند به خود جلب کند. این هم به نوبه خود دموکراسی سوسیالیستی است که همیشه ناکامل و ناتمام است و همواره باید تصحیح و تجدید نظر شود. همه‌ی سطوح در روند چند



سطحی به یمن فن‌آوری اطلاعاتی آشکار و قابل رویت اند. کاربرد همه‌ی سطوح از جمله- و با کنایه می‌گوییم- در سطح مرکزی با بحث عمومی فعال و در فضای شفافیت پیش می‌رود. آیا لازم است اشاره کنم که این وضعیت حیاتی- علنیت و فرهنگ بحث درست و واقعی- در شوروی اساساً وجود نداشت؟ اهمیت نسبی فقدان دو فضا - فضای نظری یا سیاسی و فن‌آوری ارتباطاتی یا رایانه‌ای مدرن، در تکوین شکست نظام شوروی در تغییر خود و حفظ قدرت دولتی در قرن بیستم را هر کس می‌تواند داوری کند.

اما به گمان من، باید روشن باشد که امکانات هماهنگی دموکراتیک متمرکز و غیر متمرکز به مثابه بدیلی برای وانهادن آگاهانه آن، به نفع بازار خودانگیخته باید همچنان به طور کامل مورد بررسی قرار داد.

بقیه در شماره آینده

.....